

و جوایمی حال از جنگ میشدند برین خیالی که این را رقم برای دریافت حقیقت حال آن  
 و دیگر اخبار مطبوعه چند جازنی نمیداد و نیز از بعضی صاحبان عالیشان می شنید و بر وقت  
 ملاحظه اخبارات خلاصه محاربات پنجاب را در فارسی می نوشت و تا بمقدور خود هر خبر را  
 تحقیق نموده با مختصار بسیار مندرج می ساخت و چون اهل هندوستان را فارسی مطبوع  
 مرغوست لهذا از اخبار را در دو دین زبان ترجمه نمود و عرض ازین شنوید در آن وقت  
 آن بود تا مردم مذکور را از خواص و عوام بر حقیقت این محاربات اطلاع و آگاهی  
 دست دهد که غلبه و ظفر کمر است و شکست و نهریت کیست و این مختصر متشکل است بر دو  
 حمله حمله اول در بیان جنگ فوج خالصه لاهور با سرکار گلشنی و حمله دوم در محاربات  
 سرکار مذکور با دیوان مولراج بمقام نشان و با شیر سنگه و چتر سنگه و دیگر سرداران سیکهان  
 در دریاچه پنجاب و جلیلم و چون این همه جنگها در ملک پنجاب واقع گردیدند لهذا این  
 مختصر بتاریخ پنجاب تحت عنوان محاربات موسوم گشت اچیاناما اگر در خبری و یا  
 نصبارنی خللی و قوتوری واقع شود صاحبان و الا هم عیب پوشش عذر نمیشوند و  
 معذور دارند زیرا که خبر احتمال صدق و کذب هر دو میدارند و انسان مرکب از خطا و  
 سیانست و موهوم و فوق العاده است و این مختصر اصل سیکهان در طریق و ندرت  
 ایشان در عهد بابر و در عهد تیمور و در عهد بابر و در عهد تیمور و در عهد تیمور و در عهد تیمور  
 که تارک دنیا و مرد عارف بود و در عهد تیمور و در عهد تیمور و در عهد تیمور و در عهد تیمور  
 بعضی مریه و بعضی چایه او شدند و کسانیکه چایه او شده بودند مثل او دنیا را ترک کرده  
 بخدمت او حاضر می شدند و در زبان بجا بی سکه چایه را گویند و پیراگر و و لهذا آن کو  
 که چایه او شده مشهور میگشتند و همچنین کسانیکه از مذهب این طریقه و روشن رختیا  
 گیند سکه میگویند و نزد نامک شاه هند و مسلمان برابر بودند یکی را بر دیگری ترجیح  
 نمیداد و لهذا از هند و مسلمان هر دو معتقد او بودند و او در فضیلت و موعظت بسیار

کتابی نوشته است که جهان آن کتاب بکار است گویند و این کتاب نزد قهرای ملک است  
موجود است که جهان تعظیم او بسیار می باشد و بوقت خواندنش بر رحل چوبی می بنهند  
و بدون طهارت که در طریق ایشان متعارف است که کثرت را من میکنند و خلاف آنرا  
از کتوب و شجر می سازند و در حروف ناگری بخند و واضح می نویسند و آنرا مطلقاً و بوقت  
می کنند و سامعین از فرقه سکه گرد قاری آن حلقه کرده و با ادب نشسته و شمع  
و شمع ساعت آن میکنند و خواندن و شنیدنش را ثواب عظیم میدهند و اکثر مقتدران  
ایشان برای فاتحه و تزیینات شاه کراه پنجه کرده هم در میان حج در این خورند و کراه عبادت  
از طوای سیده و شکر و زغن کا و ساوی الوزن که در ظرف کتان آبی کشاده که آنرا  
در بندی کراه گویند پنجه شود و بجز گوشت کا و لحم همه جانوران از اینها من و طبع متعارف  
نخورند و طریق و بجه در مذبح ایشان است جانور را خفه کرده و با شمشیر کشته و بخورد گویند  
اکالیان از اولاد پسران شاه که اکال نام داشت به مقتضای حکما و ایشان امر شد زاده  
خود تصور کرده بسیار کریم و تعظیم آنها می کنند و اکثر لباس اکالیان و سکها  
نیلگون میباشد و از ایشان از بالا بسیار عریض و پهن و از پائین بنایت تنگ  
که پامی ایشان بدشواری در این *همه ریفه از از از از می باشد از حلقه و در*  
پهلوی چپ مثل بالنگ است می آویزند  
که از اندون مجوف باشد و همچنین دستار از در میان کجک گویند و از صبح تا شب  
بر سر می دارند و بوقت خواب بر سر می آویزند و بالایی دستار و کلاه می بپند و بر دال حلقه آن  
عریض مثل نعل است که آنرا چکر گویند می گذارند و این حلقه ها از قسم حریت است که بوقت جنگ  
بر آن حریت را می زنند و تمامی سکها و بومی آن از سر تا پائین تر شوند و می بارد شش مزاج ظلم  
و دستند و هر کس از اقوام نبود که شدن می تواند و بعد محاربه و خجبت سکها بر آن می بپند و سکها شده  
داخل فرج خالصه کرده و در فرج خالصه عبارتست از آن که در آن کل سبزه افسران از فرقه سکها می بپند

پس مبنی خالصه آن شد که در آن فوج سوای سکهان آنیزش فرقه دیگر نیست یعنی خالص  
آنیزش غیرست و فوجیکه در آن غیر فرقه سکهان نبود و سلطان باشد آنرا فوج آئینی گویند و رئیس آن  
عزت و توقیر فوج خالصه بسیار میکرد و زیرا که بمقدم محل اعتماد او بودند و در نامه شان نسبت  
فوج آئینی بسیار مینمود و گویند سبب عداوت سکهان با مسلمانان اینست که در وقت شاهان  
یا حاکم کبیر یا پادشاه و ملکی شخصی گرد و گویند نام از خلفای ناکم شاه در حجاب پیدا شد و بر خلاف  
رویه و طریق ناکم و دیگر قائم مقاماتش بسیار زرد و دست و جابه طلب و در جمع کردن مال  
و دولت خیلی حریص بود اول پیشه قزاقی و قطع اطریق میکرد و هرگاه جمعی کثیر از مردان  
خود بهم رسانید بر قریات و شهرها تاخته آنرا غارت میکرد و چند بار فوج پادشاهی که برای  
اورفت از وی مغلوب شده باز آمد و کاری نکرد آخر بسعی و کوشش تمام او را گرفتار  
کرده و زن و در قفس آهنی بند ساختند و دیگر رفقای او بجنور پادشاه آوردند و حکم پادشاه بر  
یک عضو او را می بردند تا آنکه او را شکسته و قتل نمودند و همچنین همراهمان او را بقوت تمام  
کشتند و این ظالم سفاک یعنی گرد و گویند بر شهر که می تاخت سبب شدت عداوت با مسلمانان  
و کور و امانت حتی که اطفال صغیر ایشان را هم کشتند و زنان حامله را شکم میشکافتند و از  
مغول شدن او مردمان بی پروایی با مسلمانان عداوت شدید میکردند و علی الصیاح در جنگها  
خود فرقه بعد پرستش در حق مسلمانان بد و عامی کنند و زبان خود میگویند و اگر دینی است  
مانس یعنی فتح تابعین گرد و گویند که عین مستح گردست با و مسلمانان نیست تا بود و شوند و چون  
ضعف سلطنت دلی و وقوع اختلال در حکومت سلاطین در اینان فرقه سکهان بر تمام ملک پنجاب  
و اطراف مسلط شدند و زور و قوت گرفته بر مسلمانان با آنجا انواع ظلم و بدعت کردند و آغاز نهادند  
و آنکه بهانه جسته مال اسباب غارت کرده نفوس ایشان را قتل مینمودند و در مساجد پادشاهی بسیار  
بستر خراب ویران ساختند و مخالفت او ان با و از بلند و گاو کشتی در تمام ملک پنجاب نمودند  
بیرون شهر امرت سر که آنرا آنیز سر نیز گویند و آن مقامگاه تجارت است قلعه محکم احداث نموده

بنام کرد و گوید مذکور نام آن گوید کلاه پنهان در محبت سکه برنگا و تیمارخانه خود را در همین  
 می پنهان در آغاز ریاست رنجیت سنگا که عماد و مقتدران مشرقه سیکهان در امر  
 سیاه مذولامور فرودگاه افواج سکه بود که سرور اردو کور آیتا دار الملک خود ساخت چنانچه  
 اکنون تمام فکر او را تغییر ریاست لاهور می کنند و آنچه زبان زد عوام و مردم پاره  
 بود که در قلعه گوید کلاه کرد و در بار و پیر رنجیت سنگه جمع است با کل دروغ برآمده چه  
 اگر بقدر کید و کرد و روپیه هم در انجا میو و انگار ان سرکار لاهور را و ادای بیجا کلاه و پند  
 منجمه یک نیم کرد و روپیه نادان سدرجه جدا می که ذکرش حواهد آمد وقتی و دستوار است  
 رو می داد و معوض کرد و روپیه ملک کشمیر و غیره را تفویض سپید کارا که برزی می نمود  
 در بیان حال چهار جبه رنجیت سنگه و اولاد او و بغاوت کشمیری سیکهان  
 محمی مباد که بقای ملک دولت موقوف و مختصر چس نظام و وزیر رئیس انگاران و پرووی کن  
 بر آئین مروج و بر اتفاق با یکدیگر و هم بر پا زاری عهود و مواثین بار و سامی طلیل القدر و مضبوط  
 برف و رعایا آنجا است هرگاه در یکی از امور مذکور به سبب علت رئیس یا جهت منفعت و تفریحی افغان  
 انواع مفاسد بی انتظام بهادران یاست پیدا شده باعث تباهی و بربادی ملک دولت  
 میگرد مسدان این مقال حال ریاست لاهور است یعنی تا که چهار جبه رنجیت سنگه زنده ماند  
 رعایت و یاسداری جمیع امور مذکور و نموده ملک خود را با کمال آون و سرسبزی تمامی افواج  
 افسران لازم خود را مطیع و متقاد می داشت احدیر افواج خالصه آتشی و سرداران ایشان را  
 و مجال خود که از حکم او بخا و ز و سرتابی کرده مصدر شر و فساد شو و هم پاس رعایت عهد نامه  
 که بنامین سرکار اردو سرکارا که برزی در سال که از و هشتصد و عسیوی تحریر یافته بود بدان مرتبه  
 می نمود که املیان سرکار و موصوفان از وی بسیار را غنی می نمود و بود و چنانچه مدام رسم مرسلات  
 و مبادات از طرفین جاری اند و همیشه کنور که بر کسنگ و شیر سنگه سپهران و کور و نو نهال سکه  
 غیره و دیگر ارکان دولت خود را بتا کید موعظت و وصیت می کرد که بعد من ابقای

بقای سر رشته بودی و اتحاد اسیر کار اگر نری میم رعایت عهد نامه موافقه فیما بین بر دو کار  
 را اندام مثل من لمحو خطا طرد شده باشند و هر کار که کدام افسری از افواج انگریزی برای ملاحظه  
 حدود و افواج متعینه مقام که بهایه و غیره زبور بدان طرف میرفتند رئیس مذکور با کمال  
 محبت اخلاص پیش آمده و نگارار برای احوال پرسی با سخاقت و هدایا و لوازم صیافت  
 فرستاده محرک سلسله محبت و اتحاد می شد و بزرگوار کتابت اشتباقات ملاقات فیما بین را  
 ظاهر مینمود و چنانچه لارڈ ولیم بنگلهداد در کور زربابح بیاس خاطرش عنان توجه بدان بود  
 منقط ساخته و مقام مناسب ملاقات یکدیگر گزینش را مذکور شده بودند که افسوس  
 که بمحور رئیس دشمنند با اقبال داعی حیل را لیک گفته سفر آخرت گزید و کونید عسرش  
 پنجاه و بیست سال بود و تاسی و سه سال ریاست کرد و بعد او که بر سنگه اکبر اولادش برسد  
 حکومت و فرمان فرمائی ملک موروثی خود و سنگن گشت مکر او را اجل فرصت نداد که ازین  
 ریاست تمتع شود و از سنه ششمی او شش شاه گذشته بود که در عمر چهل و پنج سال بیمار شده را بهیچ  
 عدم کرد و در طرفه با اقبالی خاندان چهار جبهه بخت سنگه این شد که کور نونبال سنگه سپهر  
 که برک سنگه متوفا که جوان نوجوانه و کلیه فهم و فراست آرمه و پر هسته بود دفعه از چین  
 سست میان در گذشت کونید بعد از سوختن لایش پر خور و بر کنار دریای راوی چون معاد  
 شهر کرد و سوار بی او دروازه شهر رسید سبب هجوم فیلان سوار می آمد از چندان جنطیش  
 و از وحام در میان آن دروازه شد که فیل سوار می نونبال سنگه با سگی تمام میرفت و در  
 چنین حال مردم نوجوانه برای شلک تنفیت و سلامی موجب حکم او یکبارگی صد پنجاه نفر  
 توپ که از پیشتر قریب دروازه مذکور جمع کرده بودند دروازه از قضا و قدر رصده صد توپها  
 سائبان سنگی آن دروازه بروی بیفتاد و بجان ساعت طریق عدم و فنا پیود افسوس  
 که آن بنال نو که هنوز از شیر زمکانی بر خورده بود به تند باد اجل انج و بن بیفتاد و بخت  
 حدش مشاهده آثار شد و دانهائی او توقع داشت که بعد من انتظام ملک لاهور را

پیشش و او تمسک برادر زاده هشتن که پسر راجه کلاب سکه بود بغیر بهای سیه  
 پرنده بر توده که دوز در اندوز فبا بین سر داران طرفدار خویش و جانب داران  
 بسیار گشت و خون واقع شد و تا سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ و شمشیر قائم  
 ماند و درین طو او گشت و خون نه سردار جلیل القدر از طرفنداران شیر سکه و خرب پناه  
 و سه سردار نامی و کار آرا سوده از مددکاران و وزیر پنج شش هزار مردم فوج از طرفین  
 کشته و جسد کردید و پسر دومی شیر سکه را که باقی مانده بود دستخیز از لاهور برود  
 اتر سردار هستند و حفاظتی نمودند و همچنین یک پسر کلاب سکه که با سکه نام از دوزخ مانده  
 اگر ولادیدار و دودا این همه خوزیری و گشت و خون و لخواه فوج خالصه در کاران  
 شد که کسی از آنرا ولاد مهاباراجه رنجیت سکه برای نام نهاد بر سنده ریاست نشانید  
 حکم رانی کنند بابران دلیپ سکه منیر حسن را که از اولاد رنجیت سکه است بر ریاست  
 معین ساخته و در شش راجه بر مختار را فتنه و آنچه از زر و سبابت بخور سنده بکوت جیر زد  
 میگردانید چنانچه مشهور است که فوج پیادگان خالصه فی کس و از دوز و پیه در راه بود و بر  
 کناشده از زانی میگردانید و سوامی املات نفوس بر بسیاری از خزان که برستان افاد  
 متصرف گشتند و بعد از آن که قریب و اقصی عمل و خل خود در دربار لاهور کرد و دوزی  
 از سرداران بکده هشتند که ایشانرا بنمایش وایز و راز اسوریجا و خلاف دستور پاد  
 زیاد و ترخیز و سرکش شدند و چند سردار باقیانده که در دربار لاهور حاضر میمانند  
 بجز بنیت و رضای شان دم نمیزدند و اگر احدی خلاف مرضی ایشان زبان میگشود  
 او را از جان میکشند چنانچه رام سکه برادر رانی را که وزیر مهاباراجه دلیپ سکه شده بود  
 قتل کردند و بعضی از دوزانی راجه لال سکه آن چاره کشته شد بکریف چون میزد از راجه  
 خالی یافتند و دیدند که اکنون هیچک سردار و اسور یا مدخلت کردن نمیتواند بر یکی از ایشان  
 خود را رسم دهند یا رسد است چنان بجا طر شان که است که حالا آنطرف درایمی تلج غیر کرد

در ملکهای آن طرف تاج و غارتگری نمایند در بیان شروع فساد سکهان  
 اینطرف دریای سبلج در عمل هرگاه نگلشی و وقوع محاربات  
 فیما بین چنانچه فوج خالصه بقصد غارتگری در ملک سرکاری دفعتاً اول قریب  
 بست یکپنجاه باتو بهای کلان جنگی و دیگر سامان و آلات حرب هر قدر که خواهند از راه  
 خود سری گرفته رنجورسکه و دیگر سرداران اطوعا و گرامه را خود ساخته در شروع ماه دسمبر سال  
 یکپنجاه و شصت و چهل و پنج عیسوی از لاهور کوچ کردند و از دریای سبلج که حد فاصل فیما بین ملک  
 پنجاب و عمل سرکار انگریزی بود بر بل کشیدند که بسته بودند بیا خوف اندیشه بدون پاس و لحاظ ملک  
 عبور کردند و بدین طرف بالیان انگریزی که غافلانه اراده جرات ایشان بودند صرف بر سر  
 حال شورش و خود سری سکهان و قتل و خونریزی ایشان در بیان خود ما در شهر لاهور و اتریشی بی انتظامی  
 ریاست خان از راه دورانیشی مال میی که از لوازم مملکداری و کشورتانی است خواهند که اینطرف در  
 سبلج در عمل خود در چند مقام و معابر که سبب پایاب بودن دریای میی کور که حمال عو بهای است فوج خود  
 را مامور معین سازند تا فوج مذکور سکهان را که بفعل بی سرو سردار و مانند اشتران بی مهارند اگر قصد  
 بر نظیف دریا در عمل سرکاری نمایند و مزاحم شود چنانچه بهین قصد اراده لارڈ مارک کورنر جنرل  
 فرمان فرمای ملک هندوستان بانفس نفیس و مع سپه سالار کل افواج انگریزی کف صاحبها در  
 وارد کتب بود و بیانه و فیروز پور شدند و هنوز در تجوز بودند که چند فوج در فلان مقام و چند در  
 فلان معبر مامور معین باید کرد و سه لارڈ و بیج و کمان لارڈ صاحب و سپه سالار و معین  
 نبود که سکهان بر خلاف عهدنامه که فیما بین سرکار انگریزی و لاهور از عهد چهارم  
 رنجیت سنگه منعقدست در ملک ما آمده مصدر رفته و فساد بلا سبب خواهند شد بنا بران  
 تو بهای کلان و دیگر سامان سرب همراه یا ورده بودند و بجز فوج متعینه چهارم  
 بود بیانه و فیروز پور و فوج قلیل که در اردوی لارڈ صاحب می باشد در  
 آنوقت افواج دیگر و ناخا موجود نبود و مرکوز خاطر داشتند که بعد تعین مقامهای تعیناتی



و دریافت کردن مقدار فوج مطلوبه از عقب طلبیده خواهد شد و معلوم نیست که این یورش  
 سکهان در محل انگریزی با یای رانی صاحبه و در لب سنگه شده بود و یا بدون اشارت بود  
 که کلاب سنگه میخواست که سکهان و عمل انگریزی رفته با ایشان بچکند چه و از مقام جمیع فوج  
 خالصه را ازین اراده که مقاومت نوشته بود که زینهار از لا بور بقصد عبور و رانی مستلج  
 حرکت نکنند چنانچه ذکرش خواهد آمد که آن معسر و ران بر خود غلط برگشته و نوشته  
 او مل نکرد و این سبب بمیدانست که فوج خالصه از گفته رانی و یا با اشارت کلاب سنگه  
 قصد ملک انگریزی کرده پیشد زیرا که این برد و کس حال مغلوبی و تنهایی خالصه  
 را در مقابل با افواج انگریزی بالیقین میدانستند و از سبکه آن برد و رئیس مذکور از  
 دست سکهان شب و روز بر جان خود ترسان و لرزان می ماند و بنا بر آن خواسته شدند  
 که بکدام صورت ضحلال زور و طاقت سکهان چنانکه آقا کش و استیصال پنج دنیا  
 شان کرده و مغلوبی و بر باد ی ایشان بجز مقابل با افواج انگریزی امکان ندارد  
 انقض من قلع وقع این گروه بنحیکه شد عین مقصود و مدعای رانی صاحبه و کلاب سنگه بود  
 و عجب نیست که این برد و کسان بتطویر آل کار و دور اندیشی قبل از جنگ چنانکه در عوام شهرت  
 با سرکار انگریزی ساز کرده باشند تا بعد از هزیمت و مغلوبی فوج خالصه بکاشان آید و غارت  
 مهاباراجه رعیت سنگه بمجال و برقرار ماند و آخر کار همچنان شد یعنی سرکار مدوح نظر بر عدم  
 و شمول این صاحب و کلاب سنگه درین جنگ یاست لا بور را در لب سنگه پس ران حال و بر قرار شد  
 و نیز دستگیری و حمایت کلاب سنگه فرمود و او تا با کل فوج خالصه مغلوب و مستأمل نشد  
 از جو قصد لا بور نکرد و برای حفظ خود و مددای دروغ البه فریب از جو فوج سکهان و رانی  
 همراهی ایشان نبود که خاطر جمع دارند من خود را زور و در ساندید و شریک شایسته  
 و فوج خود را هم برای مدد شایسته تا سکهان از طرف او مطمئن شده و بقصد و جو  
 یورش نمایند و کلاب سنگه بعد دریافت حال صنعت سکهان که نه برتهای متواتر خود



خورد و مانند مار سر گرفته شده اند و زور و طاقت در میان نمانده و را می صاحب همه آنها  
مغلوب دیده از دوان آلات حرب فرستادن نیز باطل دست کشیده اند و افواج سرکار  
انگیزی مقرر قصد لاهور خواهد کرد و در حضورت زیاده ازین توقف کردن در جو مناسب  
نه نگاشته بر جناح اتحال در لاهور بجهت رانیا صاحب در رسید و بعد فهایش یکی را تب پس ازین  
چهارم سکهان در رسیدن افواج انگیزی قریب بلاهور مع تدر و اسباب پیشکش با دیگر در دار  
در معسکر لار و صاحب بمقام قصور برای معذرت و عفو قصور سکهان از طرف انصافا حاضر  
بعد تقدیم مراتب اعتذار و استغفار و اظهار تقصیری عین غلام صلح رسانید لغرض عرض و کلام  
صلح فهایش بر دو سر کار منعقد شد و اگر او درین وقت نیامدی و در صلح نمیشد فی فوج انگیزی  
یکسر بلا مانع و مزاحم در لاهور فرستاد عمل و دخل خود در تمام ملک پنجاب میکرد و در راست خانان مباح  
رحبت سکته نماید و در بیان جنگ اول سکهان با فوج انگیزی که در مقام بد  
بتایخ نوزدهم و سیمبر ۱۸۲۵ عیسوی شده بود کوشید سکهان دفعه اول جمعیت

میت و دیگر از باتوهای کلان که کوله و چهره آن دور تر میرسد عبور سبیل نموده و حالها  
بسته بتایخ نوزدهم و سیمبر سال کبیر از وشت صد و چهل پنج عیسوی شروع جنگ کرد  
درین جنگ بسیاری از اشران فوج انگیزی و نیم اکثر از سپاه ولایتی و هندوستانی شان  
آمد زیرا که نزد سکهان توپهای کلان بسیار بود و کلوله و گرا با آن در میان فوج انگیزی  
نقصان سپاه مینمود و فوج انگیزی با وجود قلت مردم سپاه توپهای خرید که در پیش  
میناشد با خود میداشت و کلوله های آن تا فوج سکهان نرسید که در خف بمشاهد اینحال که  
مردم از سپاه با از کلوله بازی توپهای کلان مخالف بسیار ضائع میشوند حکم پورش و حمله  
بمجرد حکم کردن موافق قاعده مستمره پورش که در میان شان معمول است فوج انگیزی  
یکبار کی حمله کرد و از فرط ظهور و شجاعت با وجود کشته شدن از شکلهای متواتر حرف نداشت  
کرده و قریب رجاها ی سکهان بر زو توپ و تفنگ خود رسیده فوج مخالف را بچنان شکست

انتشار گرفته که سکه‌ها با وجود کثرت تاب آن نیاورده و فرار برقرار اختیار گرفته و چند هزار  
در صف جنگ کشته و خسته گردیدند و باقی‌ماندگان آنچنان بر سیه و بی‌حس شده که گشتند  
که تمامی توپها و خمیه و خرگاه و پستان برست سپاه انگریزی افتاد و درین پوش فحله کمر فشان  
انگریزی خرد و کلان از کپتانان تا کرنیلان و جنرالان و کورهای لایق و سوارپادمانی  
مقتول و مجروح گردیدند و از آنکه درین جنگ سپاه انگریزی با وجود قلت سپاه و کمی آلات حرب بمقابل  
فوج کثیر سکه‌ها که بسبب تعلیم سواران و پیاده‌ها و قاعد جنگ خوب افت و شاق بودند و سواران  
حسب و نحوه داشتند کارهایان سهل آمد و بی‌سختی و آبروی سرکار خود دست از جهان بسته پادشاه  
نموده و مار از مخالفت برآورد و مظهر و منظر گردید اگرچه تفصیل این جنگ یاد ازین خوب معلوم شود  
ولیکن آنچه از ثقات شنیده در مقام ثبت نموده و بیان جنگ و وضعی که میان فوج انگریزی  
که قریب بمقام فیروزپور واقع شده کویند با جنگ و دل که مذکور شد فوج دیگر از فوج

و دو سکه‌ها که در نیمه اول امرو علی الانصال سید بطرف خیل خیل از سوارپاد و فراموش شد سرشور شبا  
بردند علی الخصوص بطرف لدیهان بسیاری از فوج شان سفته قصد هنگامه پروازی نمود و تا این  
توپهای کلان فوج دیگر هم شریک لشکر نو بگورنر جنرال وارد شده بود و صاحب مدح زیاد  
ازین حال انتظار سیدن سپاه انگریزی دیگر مناسب انگاشته فوج فیروزپور که بمقام بری  
افتاده بود حکم کرد که خود را زود بطرف لدیهان جانیکه سکه‌ها سرشته برش و آتش اندر برسانند و  
چهارمین لدیهان ناچار چنانچه اول و دوم برکنه پاد و سی و یکم پیش پادشاهی چهل و هفتم چهل و هشتم  
و نازدهم رساله سواران سه رتبه‌ای توپخانه و چهار ساله بندستانی سیر کردی سرسبز است  
بطرف لدیهان روانه گشت و چاه و سوم پیش نیز از و هم کوٹ آمد و شریک فوج مذکور شد و از  
این فوج تا پیشین میل بر قطع مسافت کرده و از کمپوئی بهانه کرنیل دلایلش چاه و هفتم  
سوار و توپخانه بطرف فوج سرسبز است مذکور نیز روانه شده و آنجا را از بند و کثیر فوج سکه‌ها از مقامی  
بلند فوج انگریزی دیده و گوله توپ و آن آغاز کرد مذکور است صاحب میانی افسر مذکور تصور اینکه امروز

امروز سپاه با مسافت بعید راه طی کرد و آمده است مانده شده باشد حکم جنگ نداد و کمترین وقت  
 روانگی توپ و تشنگ بطرف حریف سر کرده میرفتند تا اینکه قریب دو صد کس از فوج انگریزی  
 کشته و بعضی مجروح گردیدند و علاوه برین سکهان قابو یافته بهیر و بجاه فوج انگریزی که حقیقت  
 مانده بود نیز غارت و بعضی گورده و لایستی و قدری سپاهیان پیشین هندوستانی را گرفتار کرده و  
 سر بریده است ازین قبل قتل و غارت که از سکهان فوج آمده بود در خشم شده و بنا بر خشم است و خشم  
 عوام آنرا خوب گرفتند و سکهان را از قریب گریز قریب بغیر و زور برده و در میان فوج خود  
 کرده از هر چهار طرف تیر و تیرباری کرده که از هزاران کشته شده است و جمیع سکهان  
 منتهو به فوج خود را مع سباب غنیمت انزع نمود و پیشتر این جنگ در سبت و یکم ماه  
 مذکور فوجی دیگر از سکهان بر ملک پشاکا که تاخته قلعه آنرا تصرف خود را آورد و شکست  
 فتح خود را بر بالای قلعه مذکور نیز سر کرده و لیکن بعد چند روز فوج انگریزی آن چهار جنگ  
 از سکهان باز گرفته حواله راجه پشاکا نمود و در جنگ فوج خالصه ایقین کلی بود که راجه پشاکا  
 با جمعیت بیست و پنج هزار سپاه زود برای مدد و کمک رسیده شریک جنگ خواهد شد حال آنکه  
 از سکهان که برادر و فرزندش را کشته و خانه و بی نعمت او را از قتل کردن مهربان چهره شیرین  
 و پیرشش بچرخ کرده بودند چندان ناخوش و ناراض بودند که از خدا میخواست که این ظالمان  
 بهر عذابی و سختی که گشته شوند عین صواب و باعث اصلاح و امن و آسایش ملک رئیس  
 نباشد و شکست عملی خبر آمد خود مشهور و ظاهر کرده بودند تا بتویم و گمان آن پیرش و در سر کار انگریز  
 بقصد تحریک و پورش بر جموع که وطن و مادای و دست کنند و بعضی بدشعاران ایشان را لاهور  
 انکاره در یاد ملک خود غارت گری میکردند و سبب آنکه رانی بعد دریافت حال خبر بیت و مغلوبی  
 سکهان طمانی بهم رسانیده از فرستادن آلات حرب و خزانه که بار بار طلب میکردند دست  
 کشیده بود از رانی بد گمان گشته که با سرکار انگریزی ساخته است با خود قرار داده بودند که  
 در لاهور رفته رانی و دلیپ سنگه پیرش را کشته بجای او دیگر را بر ریاست لاهور مقرر خواهد کرد و اگر

قابو میافتد همچنین میگرداند که ایشان را باز رفتن در لاهور نصیب نشد گویند بسبب نوشته  
 راجه کلاب سنگه که قبل از جنگ کرده و در لاهور فرستاده بود که نامش شریک شانشوم بر کشتی جنگ  
 با انگریزان نمایند بعضی فوج لاهور و متاعل سپاه آتینی و چندی از سرداران شریک فوج  
 خالصه و جنگ شده بودند و کسانیکه برگشته و نوشته کلاب سنگه عمل نکردند از کل کالیان  
 فوج خالصه از خود سری عبور ستلج کرده با انگریزان جنگیدند و تباها شدند و هرگاه نبرستان  
 برای طلب تنخواه نزد رانی صاحب میرفتند و در جواب می گفت که من اکنون بجای تو  
 رویه در راهه فی کس پایا گمارا دادن نمیتوانم و شما که اخبار تبااهی و پریشانی خود میکنند این  
 سزای سرکشی و خود سری شماست چرا یکم سرکار خود با سرکار انگریزی جنگ کردید و آخر کار تنخواه  
 آن که بپذیرد زیاده ازین خواهم دید و قبل از یافتن شکستها فاضل بعضی بجهان از فوج خالصه  
 بلافاصله کراف مشهور کرده بودند که انگریزان کویل خود را فرستاده پیغام صلح کرده اند و جواب  
 دادیم که صلح آنوقت نخواهد شد که فیروز پور و لدیانه و انباله و عمل فوج خالصه در آید و کل  
 در میان او و شما فاضل باشد و بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفتح خالصه  
 پیغام داده اند که دریای ستلج بیا بین او و شما فاضل باشد و در جوابش گفتیم که بعد از جنگ  
 جواب پیغام شما خواهیم داد و القرض قبل از جنگ و دو دخوت و غور در داغ شان چنانچه  
 بود که کسی را به سر خود نمیدانستند و در بیان جنگ سوم که بتاریخ بیت و ششم  
 جنوری ۱۸۶۷ء علیسوی در مقام الیوال شده بود و گویند بیت نبرست  
 با پنجاه و شش ضرب توپ برای کمک آن کرده که از سابق در مقابل فوج انگریزی بود  
 بیت و ششم جنوری سال مذکور از طرف دریای ستلج عبور کردند و بمحل آن فقط چهار هزار  
 باد و از ده ضرب توپ که بمبراه دشت شریک فوج خالصه که در مقابل فوج انگریزی بودند و  
 فوج انگلیسی در آنوقت از نصف فوج غنیمت هم کم بود و قطعی و دو ضرب توپ با خود داشت که  
 با وجود قلت سپاه درین جنگ هم حریف را نبرست داده غالب کرد و در شصت پنجاه ضرب توپ

بدست ایشان افتاد و پنج ضرب توپ که سگمان همراه خود گرفته کرختیه بودند بمیان آن سه تن  
 در دریا بوقت عبور بحالت اضطراب عرق شذند و توپ که سجد و کد بران طرف دریا  
 برده بودند کپانی از فوج انگریزی آن طرف دریا محضی رفته بوقت شب از کمال جرات چالاکی  
 در جنگدان و پیاله آن بر دو ضرب بجهانی آتشی زده بیکار ساخت و بالتحقیق معلوم گردید  
 قبل از جنگ راجه لال سنگه با بیست هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه بر پشت  
 آن ستاده بود و چون نائره قال گرم شد راجه مذکور غلبه فوج انگریزی را دیده بدین شریک  
 شدن دوست پانچا بنیدن نگام سپ را بر تافته مع سواران همراهی خود کسر بطرف لاهور  
 بشافت و در آتشی راه بعد از عبور دریای تلج پل را که بران آمد و رفت فوج سکهان بود  
 و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ عمومی مغلوب گشته رو بفرار نهادند  
 خواست که از راه پل مذکور عبور دریا کرده بطرف لاهور رود و فوج انگریزی غالب و مظفر  
 گشته شلک زمان در نقایب شان شد چند هزار از سکهان فراری با راه عبور برکناره دریا  
 بریده نشانی از پل در انجا نیافته مضطرب شده اندیشیدند که اگر در اینجا توقف میکنیم از فوج حریف  
 که شلک زمان در عقب می آید گشته میشود و اگر خود را بذر یابی اندازیم سبب بسیاری آب  
 عرق میگرددیم یا بجهل از آن گروه ببر که بخوف عرق شدن برکناره دریا توقف کرد و از دست  
 فوج انگریزی گشته و ببر که خود را بدریا انداخت لقمه نهنگ اجل گردید شاید معدودی  
 بقوت شناوری ازین تنگه بر ساحل نجات رسیده باشند و هر دارال لال سنگه که پل شکسته  
 رفته بود غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار از سکهان خود سر متفشی نموده نماز باز و شلک  
 حریف مقتول یا در دریا عرق کرد و ازین سعادته که لال سنگه نسبت بفوج خالصه کرم ثابت  
 شد که کسی از سرداران و فسران که داخل فوج مذکور بودند از ایشان بدل اضی خوش نبود  
 زیرا که هر یکی از دست شان بر جان خود می نرسید و تبیب همین تفاوت و خلاف فوج سکهان  
 با وجود کثرت و دشمنی آلات حرب و سامان جنگ حسب و نحوه بدین و دشمنی در بر مقابله نبرست

یافته مغلوب گشت و الا در جنگ کردن و حمله های متواتر نمودن بر فوج انگریزی کوتاهی نمی کرد  
 و مردانه و ارجمندانه و علاء و افتاقی خون ناحی بهاراجه شیر سنگه و دیگر بسیار کسان در میان  
 بود و او برای اینهمه نقص عهد نموده و بلا سبب در عمل غیر لوریس و فاخت نمود و از این جهت  
 انکی گشته مستهل و بر باد گردید و قبل از این جنگا کسی از سرداران نامی اطمینانی بر جان مال خود  
 ظلم سکهان بدست چنانچه لهنا سنگه که از سرداران جلیل القدر بهاراجه رغبت سنگه بود در میان  
 شیر سنگه و دهبان سنگه و غیره گشته شد و از لاهور بدر رفته در بنارس بود و باش خود اختیار کرده  
 لیکن از شتاب اعمال آنها و انجام بخوشدلی نهشت زیرا که بعد از چند روز برای سیر و تفریح بلاد  
 شرقیه احوال اقبال خود را در بنارس گذراند و بارالامار و کلکته رفت و در ایام جنگ بنامین  
 و سرکار انگریزی بنابر حزم و هوشیاری حکم کونسل سردار مذکور را مردم بهاری در شهر مذکور نظر شد  
 و تمامی مال اسباب و که در بنارس و کلکته بود در سرکار انگریزی قرق گردید و سبب نظر شد  
 سردار لهنا سنگه آن بود که با و اسباب همومی و هم مذهبی سکهان لاهور در دارالامار و مذکور  
 فساد می بر پا کند و همچنین مالک و اسوال سکهان که در مقام بر دار و دیگر بلاد و اصهار عمل کرده  
 بود نیز بقرقی درآمد و بعد از انقطاع صلح بنامین آنهمه اموال اسباب غیره و اکتفاست که در آنجا  
 دادند و سوم فزوری و دیگر صاحب بزرگه نیز از معبر و پرتا معبر بهر لور برای بند ساختن معابر  
 دریای سبلج که پایاب بودند و نامور شد تا سکهان در نظیر عبور کردن نتوانند و ششم  
 جنوری جنرل سمث با معسکر خود از کسب لهنا بهانه در لشکر کشد و بنحیف ملحق گردید زیرا که  
 تا آن زمان فوج سکهان در مقابل لشکر مذکور بسیار بود و سوم فزوری توپخانه که انتظار آن بود  
 از مقام دلی در لشکر لار و صاحب رسیده و بعد رسیدن توپخانه بنحیر رسیدن چهار لاسی  
 کوز رسیده در معسکر لار و صاحب برای عبور کردن افواج انگریزی بدان طرف دریای سبلج  
 از حالت منظره و دیگر باقی نمانده بود بلکه مانع عبور و معبر هم قرار یافته بود و لیکر اغلان  
 آن نمی نمودند و نقل عجیب دوم فزوری ششصد و سی و یک معسکری که قصد قتل کردن

ستر و بن بست است که در آنجا بود رفت و در باغ پادشاهی مسکن صاحب موصوف و خل  
 شده سپاهی پیر و انقباض شمشیر قتل سردار محرم را بدو سه ضرب مجروح ساخته در مکان انقباض  
 داخل کردید هرگاه صاحب را در آنجا یافت بکبر خیزت مردم بتقاب کرده و او را گرفتار کردند و او  
 وقت شب در قید خود را قتل کرد و در بستی و دوم خجوری لاله چلی لال از طرف فوج خالصه  
 لار و صاحب پیغام صلح بر دو معذرتهانمود و او را جواب شد که ما سرکار خالصه سردار پیچ سنگه  
 و راجه لال سنگه که سردار خالصه ندیدیم که کیستند اگر و کجلی از طرف رانی صاحب یا از راجه  
 کلاب سنگه و باد یوان دینا نامه می آمد سماعت کلام او میشد و به بستی و چهارم خجوری افواج  
 کثیر انگریزی رسیده و داخل لشکر لار و صاحب شد و بستی و ششم این با راجه کلاب سنگه باد و از ده  
 هزار فوج جنگی و بستی هزار مردم کوپی بلوانی بر فاصله ده کرده از لاهور رسید و فرود شد  
 و روز دیگر بر معبر کراویل که بر سه گروهی از لاهور بستی رسیده خبر و رود خود و حضور انصاحب  
 عرصن کرده فرستاد حکم شد که فوج خود را بطرف پیولور فرستاده خود تنها در لاهور حاضر کرد و گوید  
 در جنگ ایوال که جنگ سوم بود از فوج انگریزی پانصد و هشتاد و نه مردم از سپاه و شصت و نه  
 و سه پسر مقتول و مفقود کرد و دیدند و رانی صاحب با تقاب تمام سرداران سنگه و سپاه راجه کلاب  
 را وزیر کرده جمیع امور ملکی و اختیار جنگ و صلح را بدو تفویض نمود و فوج خالصه هم رجوع بکلاب  
 نموده گفته فرستادند که اکنون بدون شریک شدن شما در جنگ از ما مقابله کردن با افواج انگریزی  
 دشوار است و بعضی بجهان که از فوج خالصه در لاهور آمده بودند حال تنهایی بملاکت فوج و از  
 دست رفتن قریب یکصد ضرب توپ و صرف شدن خزانه و سباب رسد و نماندن کوله بار و  
 کشته شدن جماعتی کثیر از کالیان سپاه خالصه و افسران آن در سه جنگ غرق شدن هزار بار و  
 در این سبب بکستن دل و دیگر مضایب شد اندر اظهار ساحت کلاب سنگه آنهمه حال را بشنید بظاہر  
 تشفی ایشان کرد و کلمات تاسف بر زبان آورد و گفت شمار باید خواهد بود که یکد و ما به شمشیر  
 ازین واقعات من بنبیج خالصه که سر خود سری برداشته بار ده جنگ قصد رفتن بطرف فیروز



کرده بود و ندیده قدری نداشت نوشتیم که زنده بود و اجازه من قدم برانظر نخواهد برد  
گرافوس که فوج خالصه انیم را هم مثل ابوای لابور تصوی ساخته سخن برانشتند و آنچه در خاطر  
آید که در پنجین بار دوم و سوم برای فتح بطرف لیبیانه و اطراف شلیج مالت ششم و هفتم و یازدهم  
هم گفته فرستادم ولیکن آنها اصلا بران عمل کردند بعضی داران فوج خالصه از جنگ گاه در لیبی  
کو خسته آمدند و در ازای پنداشت سرنگون شده و بجز این کلام کلاب بنکه را جوانی نزد من که چون کلاب  
زیر حکم کسی نبود و بتوهم و کمان فاسد نمیشد که لار و صاحب سه سالار فوج انگریزی در جاپانی  
لیبیانه جمع شده اند از راه تنزاع ملک پنجاب از سکهان سیدان زکیار کی عبور دریای  
شلیج نموده شروع بحک که در دو سبب هم در می پیاس قومیت فوج خالصه هم شریک و اکتفا  
شد ما را هم باصره و سالفه فوج مذکور بحیواری شریک شدن با او شان در جنگ افتاد و همگی را  
معلوم است که از ابتدای ایست چهار جبهه تحریک بر فوج خالصه بنحین شکست خورده و بختناور  
بلکه همیشه در بر جا و مقام مظفر و فتحیاب میشد که اکنون از ما مساعدت بخت سه بار علی الاطلاق  
شکست بر شکست خوردیم و تمامی توپها که در جنگ برده بودیم برست فوج حریف افتاد  
اکنون نیز در وایم و نه آلات حرب که باز مقابل با افواج انگریزی کنیم که باقیان در کان تر فوج  
خالصه نخواهند که یکبار دیگر با فوج انگریزی بجنگند و در صفت جنگ پادشاهی کرده یا با کل مقبول فضا  
شوند و یا بر فوج مخالف غالب آیند تا شک ناموس و آبروی خلیفه جویر قرار نماند و این امر درین  
شماره در حربا ممکن نیست زیرا که سابقین شد اکنون شکست خورده و ضرورت تا در جنگ از سر نو  
کرده شود و تا آب رفته در جوباز آید و داغ بی آبروی که درین کشتهها در شجاعت کسان است  
شسته گردد و بفضل مایه تاج حکم و فرمان تهاستیم سر مو از ان تجاوز نخواهیم کرد زیرا که از ان  
و خود سری اکنون نوبت بجان کار با ستوان سیده و شما شنیده باشید که از سیدی بر خالصه  
بر با اتقانی در جنگ سومی چه قدر فوج پربا و کشته یعنی سردار رنجور بنکه در جبهه لار و اوج لال  
و سردار مرار یا سردار راجن بنکه و غیره هزاران انگریزان شکست خورده و در آنجا پناه یافته

این طرف شلج بحال تاه برشته آمد و با وجودیکه فوج خالصه انضبط در اید عمل خوانده بود لشکر  
 بر یک سردار سابق الذکر خوف بشنیدن انگریزان متوهم شده جایجا متفرق شدند فقط بر مردم  
 در فوج خالصه باقی مانده بود و بمجلسه مشقت ضرب نوپ که در جنگ بمراد برده بودند بجا توپ  
 خواه حرکت کرده ده ضرب را همراه خود و پس آوردند و بعد جدا جدا بسیار دو هزار مردم  
 در شکر بنجر سنگه فراهم آمدند و مگر گلوله و باروت ندارند و رانی صاحب هم اکنون بمان  
 جنگ نمیدهند و میگویند آلات که سابق برده بودید بران چه کار کردید که اکنون خجسته گرد  
 انقضای باقی مانده کان از فوج خالصه این طرف دریای شلج در میان خود داده دوازده ضربه تانها  
 انتظار آمدن مشترک شدن شما دارند بنور این گفتگو تمام شده بود که هر کار با خبر آوردند  
 که نایب گرو ساد هوسنگه که در جنگ بزخم کاری مجروح شده بود و مرد و گرد و گداز بر زمین  
 و مضطرب شده بطرف کرتاپور کوچ کرده برفت و نیز مردم از توان آمد و ظاهر کردند که فوج  
 بر مبرق توان مجتمع گشته است برای عبور فوج بسته اند و باشند کان مندی توان  
 از بنیاب خوف فوج انگریزی اسباب جنگی و خانه داری را گذاشته رفته انگریزان کلبه و باروت  
 را بشازاد دریا انداخته باقی اسباب را تاراج کردند و کلاب سنگه بعد از اجتماع این همه باجرا همان  
 کلام سابق را عاده کرد که من در میان صورت مختاری شما میکنم که تمامی فوج خالصه  
 فرمان بری من کنند و آنچه من تجویز کنم آنرا قبول نمایند و غرض کلاب سنگه ازین کلام بود  
 که بعد نویسانیدن مختار نامه از تمامی سکهاج افغان خالصه تدبیر صلح بر او عینک مقصود  
 تا باز جنگ واقع نشود و دانست که کار فوج مذکور در همین جنگها تمام شده است یک کیفیت صلح  
 پس در امر صلح مشوره بادیکر سرداران هم نمودند و بالا اتفاق راضی صلح شده تجویز کردند که  
 فوج انگریزی بذریعہ کلاب سنگه نوشته شود که فوج خالصه از افعال و حرکات خود بسیار نادان و بیچاره  
 شد اکنون امیدوار است که فیما بین هر دو سرکار صلح واقع شود بنور این امر از قوه تعجب ناپذیر بود  
 که جنگ چهارم که اخیر جنگهاست در میان کیفیت جنگ چهارم که در مقام سو بر

و در هم فیروزی <sup>۲۶</sup> علیه قیامین سکهان افواج انگریزی  
 گویند فوج خالصه از ساز و سامان حرب فراخیم کرده مورچاها کنده آماده جنگ شده و در  
 نواب کور زجنرال بهادر و کنتد بخیت چنان قرار یافت که اکنون افواج انگریزی آنطرف  
 دریای ستلج عبور کرده یورش بر ملک لاہور نماید و جمعیت سکاها را که موید حال کنتد پیش میافاوند  
 کر بزانیده شود زیرا که لاہر و صاحب کنتد بخیت را بمقتضی معلوم شده بود که سوای این  
 فوج سکهان که بالفعل آنروی در ایستقری آید فوجی دیگر نیست که برای جنگ با فوج انگریز  
 مقابل گردد اولی اشست که این فوج را بجله و یورش متفرق ساخته یکبارگی عبور دریا  
 نماید پس سپه سالار مذکور تا پنج ویم فیروزی سال یکیز و شصت و چهل و شش عیسوی یکپاس  
 روز بآمد و حکم بفرج خود کرد که جنگ توب شروع شود چنانچه در مدت نیم ساعت ششک  
 متوازی که طول توبهای ایشان بسیار دور تر میرفت توبهای سکهان را که آنطرف متلج بود متزلزل  
 ساختند و بجز یک سکه شدن توبچال بفرج بیاد حکم شد که در پناه حریف توبز نشاند چنانچه  
 پلشن کور که و غیره از راه پی که با ساعت از تخته های زمین در دوسه جانب نصب کرده بودند  
 برون و از تاخته در فوج سکهان درآمدند و داذم و داذم می داد و خوب جنگیدند فوج سکهان تاب  
 اقامت در خود ندید و رو بفرست نهاد و جمیع اسباب ایشان هم بمشقت ضرب توب کنتد  
 در لشکر غنیم بود بدست فوج انگریزی افاد و در جنگ لاہر و صاحب برایت خود متصرف شدند  
 و افواج انگریزی بعد کر بزانیدن جمعیت مخالف را مع توبخانه خرد و کلان بر قسم عبور دریا  
 نموده و دخل در عمل لاہور کردند و لاہر و صاحب بهادر در مقام قصور این شهر را دادند  
 خلاصه شتهار نواب کور زجنرال بهادر و مر قومه چهار ویم فیروزی  
<sup>۲۶</sup> علیه عیسوی بشرح آنکه افواج سرکار انگلیسی در بر یک مقابل و جنگ فوج سکهان  
 برست پی در پی داده از عمل خود با آنطرف دریای ستلج بر کرده و داد و زیاده از خود  
 ضرب سکهان بضبط سرکار مذکور درآمد و اکنون افواج انگریزی دخل ملک پنجاب کردند

در شهباز که به بناج نیز دهم و سبر سال کینار و شصت و چهل و پنج عیسوی قبل از حجاب اجزای  
 بود مندرج است که نواب کور زجرل بناج است یار که حیت حفاظت ملک بخشیده اند و دهم  
 انباشت و تکت و اقتدار سرکار مدوح و نیز برای سزای کجای عهد شکن که موجب سایش کافه نام  
 است انبیه تا بر خنک را بر روی کار آورده و اکنون تا انتقام کامل از شکست عید نامه  
 فیما بین سرکار موصوف و سرکار لا بور در شصت و نه عیسوی افتاد یافته بود سبب تاخت و یورش  
 آوردن افواج لا بور بر ملک سرکار اگر بزرگ که بدان سبب یکی و نویین لیر کار منظم الیه جان کرده  
 از سرکار لا بور که میزد فوج اگر نیزی از قبضه ملک حجاب دست بردار نخواهد شد و نیز تاوان کل حجاب  
 این مهم از سرکار لا بور خواهد گرفت و نیز آنچه بندگان بند و دست در سرکار لا بور خواهد فرمود که با  
 طاقت غدر و فریب در فوج لا بور نماند و ازین بند و دست در سرکار لا بور مقصود افزاینش  
 اگر نیزی نیست چنانکه در شهباز سابق الذکر مفصل شرح است که فقط مقصود و خواستش نوع الصفا  
 مدوح قبل از حجاب آن بود که در ریاست لا بور باز آنچنان انتظام و بند و دست بنظور رسد که  
 افواج آنجا زیر حکم رئیس و رعایای آنجا و اسرارمان باشد چنانچه مصدق و شاهد این قول است  
 که ازین طرف هیچ تدبیر برای جنگ و جدال با فوج لا بور ازین شیر عمل نایده بود و لیکن  
 هرگاه از سرکار لا بور یکایک دفعه بلا ظهور هیچ وجه تاخت و یورش بر ملک اگر نیزی کرد  
 در صورت سرکار مدوح بعمل آوری تدبیر جهت جنگ و حمله آوردن بر ملک لا بور مجبور شد اکنون  
 آنچه که حرج و نقصان بر ریاست لا بور خواهد افتاد محض سبب حرکات نامنوار و اطوار نامنجا  
 سرکار لا بور و فوجش متصور خواهد بود که خویش انجمنی نیست که زیاده ای و افزایش ملک  
 سرکار اگر نیزی کرد و با محبت تلافی و مدارک مافات و برای الطمینان آید و ضرور و لازم  
 کردید اصلا عکیده در میان دریای تلج و بیاس و اقصای کوهستان واقع آن شامل مضاف  
 مملکت اگر نیزی کرد و با انبیه عهد شکنی و جنگ و جدال بلا سبب که از طرف سرکار لا بور  
 آمده تا هم منظور نواب کور زجرل بپادشاهی است که کل ملک حجاب را در قبضه تصرف خود دارند

بر سر حیکه رئیس آجا در سر کار انگلشیه رجوع آمد و وزیر کوکوتا با میان سر کار انگلشیه که در صورت  
 آوردن همیشه تابع و مطیع بود و سر کار را لا بور ریاست آجا را بر یکی از اولاد مہاراجہ نجیب  
 بیگلشیہ بستی کہ با فی سبانی این ریاست و شہد و معتبر سر کارہ انگلشیہ بود بحال تہ قرار داد و سر کار  
 دلیل فائق تر بر محل مہر و باری لارڈ صاحب الخاص فرمودن نشان از جہانم و کساختی افواج  
 تواند شد کہ با وجود فتح کامل غلبہ نام باظهار انجمن مرکوزات باطنی خود چہ و اخوند و خیر و اما  
 جا زمان مہاراجہ نجیب سکہ سرکاری علی الخصوص کسانیکہ شریک جنگ جہال مہر کار انگلشیہ بوز  
 خیر داده میشود کہ اکنون اتفاق نواب کور ز خیر ان سہا در انجمن نبد و نسبت بطور آرد کہ از روی  
 آن ریاست اولاد مہاراجہ نجیب سکہ نجبی قائم و بر قرار باشد کہ فیج خود را حکوم و ملای و در حال ریاست  
 و امیر ایمان داشتن تواند و اگر احیاً با از این چنین عند لکشی از طرف سر کار لا بور نسبت سر کار  
 انگلشیہ توقع خواهد آمد در نتیجت ایفای کل حقون حسب اطمینان سر کار موصوف بل خود آورد  
 فقط و بعد اجرای این شہنشاہ سر کار لا بور کل شرائط مندرجہ از اہل قول و منظور کرد و دست  
 تشریف آوردی لارڈ صاحب در ملک پنجاب از تاج و ہم فروری تا بعد ہم آن تمامی عساکر  
 انگلزی کہ در قریب جوار فروردین بام دشت مع نوچانہ کلان نیز در حیل پنجاب شد و راجہ  
 کلاب سنگہ در مقام قصور آمدہ بتایخ ساز و ہم ماہ مذکور شبہ لازمست لارڈ صاحب در قاض  
 شد و اسباب بیگیش کہ بسیار آورده بود معاف کرد و بموجب حکم والا راجہ مذکور  
 خدمت میجر لارنس صاحب مسترکاری صاحب سرکار لارڈ صاحب مجدد حاضر شد تا  
 از نیم شب در میان برده صاحبان موصوف و راجہ کلاب سنگہ و دیوان بیابانہ و فقیر زالدین  
 گفت شنود اند و شرائط صلح بمان قرار یافت کہ در شہنشاہ مذکور سہ رج بوز یعنی تمام ملک آجا  
 کہ در میان شلج و بیاس قسمت در قبضہ سر کار انگلزی باشد و علاوہ برین کہ نیم کرد و بوز  
 نقد کہ درین چکہ تصرف شدہ بہت سر کار لا بور در سر کار انگلزی ببرد و بمثلہ آن بجاہ لک  
 روپیہ نقد بفصل و یک کرور روپیہ بطریق قسط بندی در میان مدت دو سال و اساز و بتایخ

و بنا بر این هفدهم ماه حال بموجب شرائط مذکوره عهدنامه فیما بین هر دو سرکار مرتب شد و  
 مهر بهاراجه دلیپ سنگه را دیوان دینا نانه بران ثبت کرد و در هیچدینم ماه مذکور بهاراجه  
 دلیپ سنگه بقصد ملاقات نواب کور زجنرال بهادر از لاهور و سرکار انگریزی بمقام قصور  
 رسیده ملاقات نواب صاحب مدوح فازالهدام گشت و نوزدهم ماه مذکور سرکار نواب صاحب  
 معظم البه در مقام لایان که مابین قصور و لاهور است دارد گردید و در اینجا خبر رسید که کل  
 فوج سکبان باغی بقدر شانزده هزار که باقی مانده است لغت آن مسلح و لغت آن بی ساز و  
 بنات خافت و برانسان در مقام برپا نه افتاده است و از برپا نه راه بطرف لایان  
 و امرت سر میرود و لارو صاحب اثرانهای راه برانی صاحبه بزرگی تشقی گفته فرستادند که احتیاط  
 شهر لاهور نیز فرود هم کرد و از سکبان بغاوت کیش و غیره هیچ اندیشه و براس نگیند و در میان  
 قلعه بهولور که از قلع نامی سرکار لاهور و قریب به لایان بود در قبضه فوج انگریزی درآمد  
 از اهل قلعه کسی بزاحت پیش نیامد بلکه نیم شب قلعه را خالی کرده که خفته رخنه و دستم خبروری را در  
 بکند تحقیق بهادر حکم دادند که دو حینت سواران لایستی کوره و دو رساله سواران بنده و  
 و سواران باوئی کار و جنوری و یک رساله سواران بیجا عده و دو و شرباز توپخانه و یک  
 توپخانه کوره و یک توپخانه سواران بنده و شش تیار کرده برای فتن همراه سواری بهاراجه صاحب  
 موصوف مقرر نمایند تا بوقت سه پیرایش از احتیاط تمام محل برای شان برسانند و لارو صاحب  
 در دستم خبروری داخل لاهور شدند و در دست و یکم آن بهاراجه دلیپ سنگه مع شزاران افسران  
 خود و از برای ملاقات جناب لارو صاحب آمده و عنوا از قصور است و نخست جناب مدوح لاجانگیر  
 بهاراجه دلیپ سنگه به بهاراجه رنجیت سنگه که دوستش قادر سرکار انگریزی بود از عده قصور است  
 خج او در گذشته حاکم تمام ملک پنجاب فرمود و بیشتر طریقه بر شرائط مندرجه شتهای نامه عهدنامه  
 قائم باشند و بوقت آمد و رفت بهاراجه موصوف ملک سلامی بموجب رتبه ایشان در لشکر  
 انگریزی محل آمده اگر چه بر معنی بهاراجه دلیپ سنگه این بود که تا قیام دایره دولت لارو صاحب

در شهر لاهور در لشکر انگریزی باشند لیکن لارڈ صاحب مقبول اینکه در لشکر مباحث را تحلیف  
خواهد شد ایشانرا با عزت و احترام از لشکر و مجلسهای ساندیه و او مذ و حکم شد که کسی از لشکر انگریزی  
شهر لاهور نزد مردم رسد که در لشکر می آرنند حفاظت کنند نقل اشتباه دیگر نواب  
کورنر جنرل بهادر مصدق بنیر و هم فیروزی سنه الهیه بمن مقام لاهور برای  
تشفی مردم شهر و غیره بر جمع سرداران و سوداگران و کوشی الان عیایای دارالارباب  
لاهور و امرت سروا ضح با که چون محارجه و لب سنگه بر ملاقات با نواب کورنر جنرال اهاد  
نکات نافرمانی و بغاوت و گریزهای فوج خود ظاهر ساختند و تمامی شروط و احکام نواب  
مردود را قبول کردند اکنون یقین است که باز در میان مردم سرکار و البطریق و بی و اتحاد بطور  
سابق جاری باشد و نوابض صاحب موصوف بعد انجام و اتمام شرائط مقرر در بشرط مقابل و محال  
نمودن سپاه خالصه بار و دیگر با فوج انگریزی در حفاظت و پاسانی رعایا و خلایق ملک پنجاب  
و خود محارجه صاحب موصوف و هم در ترقی و بهتری سرکار ایشان سعی کوشش و خوبی میکنند  
پس باید که باشند کان ملک پنجاب بخوف و خطر در کار و بار خود مصروف شوند که هیچ وجه  
با مال ظلم و تاراج نخواهند شد انتهی عبارت اشتباه و درستی و دوم ما مذکوره لشکر انگریزی  
برای حفاظت محاذی در واز و یاد شاه باغ و حضور بی باغ افتاد و باقی حواصیل قلعه که بر آن  
سمت مجلسهای محارجه و لب سنگه و اوقای ایشان سکونت میدارند از محاصره خالی است  
و اراده نواب صاحب معظم الهیه نیست که فوج سرکار لاهور فقط آنقدر باشد که دیان جرئت  
و بندوبست سرحات ملک خود میکنند و زیاده ازین و پیشتر ضرورت است و لارڈ صاحب بهادر  
از راه مزید قدرت و انی بحلیه وی حسن خدمت و جانفشانیهای سپاه انگریزی که سبب ازاجاب  
سخت اوده عمل و دخل خود در ملک لاهور گردانند و بجا نخواهد کمال مطربین انعام اودن کمال  
و علانیه تعریف ثجاعت و دلوری و فرمانبرداری فوج مذکور در مجمع عام از زبان سار که خود  
ساخته فهرست نذر و پیشکش که راجع کلاب سنگه برای جناب لارڈ صاحب



آوردده بود و فیصل اسمی سرداران که همراه او آمدن بودند

اسامی سرداران همراهی کلاب سنگه

تفصیل نذر پیشکش کور

|    |                      |    |                  |    |                  |    |                        |
|----|----------------------|----|------------------|----|------------------|----|------------------------|
| ۱  | فقیر نورالدین        | ۲  | فقیر چراغ الدین  | ۳  | روپیه نقد        | ۴  | بندوبی نقد             |
| ۵  | فقیر تاج الدین       | ۶  | دیوان دینانا     | ۷  | پارچه ابریشمی    | ۸  | دو شال کهن بسیار قیمتی |
| ۹  | لاله انت رام         | ۱۰ | لاله رامی شش چند | ۱۱ | لکھو آب شیش قیمت | ۱۲ | جامه وار شال           |
| ۱۳ | مارین صاحب           | ۱۴ | بیرای سنگه نلوا  | ۱۵ | کر سے نقد        | ۱۶ | پیکلی طلائی خالص       |
| ۱۷ | سردار سلطان محمد خان | ۱۸ | لاله هرسرنگ اس   | ۱۹ | سپه              | ۲۰ | شمشیر و لاتی قیمتی     |
| ۲۱ | سپاهی کوسه           | ۲۲ | در پلتر          | ۲۳ | تفنگ کهنه        | ۲۴ | کمان                   |
| ۲۵ | +                    | ۲۶ | +                | ۲۷ | نعل              | ۲۸ | عقله                   |

و در همین ایام ستر لارنس برادر میجر لارنس که مجشترت و کلکتر دہلی بود بعد از کمشنری  
فیروز پور و ملک دو آبه مابین ستلج و بیاس نامور شد گویند بعد از انعقاد صلح فیما بین و سر  
راجہ کلاب سنگه محض لارڈ صاحب عرض کرد که اکنون فتح انگریزی از پنجاب کوچ کرده بطرف  
هندوستان برود زیرا که زیاد ازین آشنی آن در میان ضرورت نیست رئیس دیگر علمه و فعله  
لامبور تابع و فرمانبردار حکم حضور او در صورت قیام فتح مذکور در تنگ محب کرانی غلہ و  
وحشت و بر سر جانکایا لامبورست لارڈ صاحب فرمودند که نامھاراجہ دلیپ سنگه یک رشتہ  
مضمن این شروط چهار گانه ذیل کاشته و بران مهر خود کرده بخوابند و اوج اگر چہ از پنجاب بگریزد

### بنیان شروط راجہ ۲

شروط اول اگر مردم انگلیک باز و ملک انگریزی فتنہ شرط دوم هر قدر تو بهاک در جنگ با فتح خالصه فتنہ بود و منور  
و فساد کند جاد ہی آن فتنہ بهاراجہ صاحب بود باطل نیست فتح انگریزی نماید و از حواله امر گامی نگیرد  
شروط سوم اگر کل تمیز پاراکه در لامبورستند بر قدر که فتنہ فتح شرط چهارم که بهاراجہ صاحب بجاہ کور و پیچہ کیمیم  
اگر کسی طلب ناید که فتنہ در زردا و محسوب نماید روپیه تاوان نقد با فعل ذیل خزانه مکرر پس سازد

و چون در خزانه لاهور زرت بود و لند او را در آن تنخواه بر طر فی سکبان باغی دقتی رود او و سکبان  
 بحساب و از دهر روپیہ درامہ کہ از رانی صاحبہ بزور و چیز مقرر کنندہ بود از سبط سید و در نتیجہ  
 بموجب نامہ سابق ایشان میدادند کلاب سنگہ حکم شدہ چنان تجویز کرد کہ برقد تنخواہ فوج  
 در وقت چهار جہا رجب سنگہ بیافت اکنون ہم ہا نقد باید و نفوشکہ در عہد جہا رجب سنگہ لازم  
 شدہ بود در ہم شش و نیم روپیہ باید داد و کسانی را کہ راجہ ہیر سنگہ خلعت راجہ و بیان سنگہ  
 در عہد وزارت خود ملازم داشتہ بود تنخواہ مقرر کردہ آنوقت کہ چندان اندیشہ داشتہ و کفیل  
 موقوف نمایند کشتی طلانی و یکی با از سکبان و پس گیرند باید دست کہ کشتی مثل این سیح کلان  
 از طلا در و رخسارہ دار مخوف باشد فوج را برای شہت دادہ بود و در جنگی مشق از دست دادن  
 از قسم اشرفی طلا میباشد کمطرف آن تصور کردہ است خواہد بود مثل و ہیرہ چہرہ شامی کہی و چہ  
 حال قوم نہ بود آتما نینا و ہم برای زمین در رشتہ کشیدہ در کلومی غذا زد و گوشت فوجی را راجہ ہیر  
 کہ بعد کشتہ شدن در خود وزیر جہا رجب سنگہ شدہ بود و نوکر داشتہ کشتی و یکی با دادہ بود  
 مردم بہین فوج اور کشتہ داد و گھرا می آقا کسی دادند البقرض راجہ کلاب سنگہ بر این صاحبہ سلام  
 داد کہ چون اکنون از سبہ امور مقدم ادای بچاہ لک و ہیرہ نقد و ہر کارا کر تریست این فوج زرت  
 لاہور موجود نیست باید کہ بعد ادای تنخواہ بر طر فی فوج خالصہ بزور دی میر آن نمایند را کہ  
 بجا آوری شرائط بعد بر او حسب لازم است نویسند کلاب سنگہ برای ادای مذکور چنان تنخواہ  
 کرد کہ بہت ذولک و پیہ از خزانہ مندر و ہفتہ لک و پیہ تحصیل صوبہ بلتان و بہت لک و پیہ از  
 آمدنی ملک شیر و برای سہ لک و پیہ باقی جوابہارت و نظرون طلانی و تقرری دادہ شود و بعد از  
 کل فوج سابق لاہور چنان قرار یافت کہ چہار ہلشن تو چنانہ و بہت چہار ہزار سپاہ و شش ہشت  
 سواران جدید را ملازم داشتہ این مجموع فوج را نام خالصہ باید نہا و چون در ادای بچاہ  
 روپیہ مذکور توقفتی رود دادند امشی حسب علی از طرف لاہور صاحب کلاب سنگہ رخصت خاصہ  
 زرت مذکور و طلب پہای لاہور شود و کلاب سنگہ در جواب گفت کہ جلد و پیہ مذکور تو ہا را روانہ

خدمت لار و صاحب میکنم و نیز منشی پیغام داد که نخواه بر طرفی کل فرج را بدیند تا نوبت بود  
 فساد در فرج زسد و فرجیکه در برمانه افتاده است نخواه آزا بها بخار فرستاده موقوف سائر  
 کلاب سنگه گفت این همه ارشادات حضور را در مدت دوسه روز بجل می آرم و دهم پنج سینه  
 چهار راجه دلپ سنگه باز برای ملاقات لار و صاحب در لشکر انگریزی آمد و یازدهم لار و صاحب  
 باز دید چهار راجه صاحب در مشن برج شریف بروند و دوازدهم عزیمت رفتن بکوه شمل  
 فرمودند و چون را به صاحب بنا بر مصلحت برای چند روز راجه کلاب سنگه را وزیر خود کرده بود  
 و سببه و اندازی سرداران منفذ خصوصاً باغوامی راجه لال سنگه از پنجسین رئیس با تیر خیز خوا  
 سرکار لاہور که واسطه حقوق صورت و باعث صلح و بقای ریاست مذکور شده اند دل منی نمود  
 لهذا بعد طی شدن جمیع امور انیم و حصول و جمعی تمام او را از منصب و زارت موقوف کرده  
 باز راجه لال سنگه را وزیر چهار راجه دلپ سنگه که او سبب صغرسن از نیک با اطلاع اندر دست  
 اگر چه این چنین تلون مزاجی را قی ناگوار خاطر االیان سرکار انگریزی شده باشد مگر چوب  
 دفعه پانزدهم عہد نامه اول که سرکار انگریزی را در امور خاکی لاہور مداخلت نخواهد بود  
 درین مقدمه غرض فرموده طرح دادند و چون کلاب سنگه با وجود بجا آوری حسن خدمات  
 هر دو سرکار بلا هیچک قصور سبب معزول شدن از عہدہ حلیہ وزارت نامیوس افسر ده حال  
 شد لار و صاحب از راه قدر دانی و ہم بمقتضای خیر خواہی و وفا شعار ای اجه مذکور از اراحت  
 و علاقه سرکار لاہور خارج ساخته راجه ملک جمو کشمیر و غیره ملک کوست سنگه ساخت نیز قرار یافته  
 که برای چندی تا حصول طہیان کلی از طرف سکھان باغی برای حفاظت چهار راجه صاحب  
 خاص شہر لاہور بقدر دود ہزار فرج انگریزی بخلہ آن دو پلشن کوزہ و باقی ترکسواران چلشن  
 ہندوستان لاہور عائد و یک روز پیش از طرف سرکار انگریزی باشد و در ملک دو آہ  
 در و و جا چاؤنی کسپ انگریزی مقرر کرد و یکی در مقام جالندہر دوم در فرید پور و گوشت کاکڑ  
 مع بعض کوه کرو و نواح آن در قبضہ سرکار انگریزی درآمد و ششم ماہ مذکور راجہ لال سنگہ وزیر

از رزقیت بهادران کرامی سرداران ملک دو آیه و دیگر علقات که در عمل انگریزی درآمد  
پرسید صاحب موصوفت ابداً و سردارانیکه که سندی معانی بهارچه بحسب سکه نزد خود میدارد  
حاکم کرامی ایشان به سوز معاف خواهد شد و گمانیکه سندی بهارچه مذکور سندی از دجا که آنها بصیقل  
انگریزی خواهد درآمد و نیز رزقیت گفت که مال الملک جمع سرداران یکسان که در وقت جنگ در میان  
ملک انگریزی ضبط شده بود اکنون بکلی سست کرده شد مگر ملک مال جمعی از خوشحال سکه تا بعد از  
رسیدن سیرنا بخش در سرکار انگریزی امانت خواهد ماند و در همین جلسه سردار بنجور سکه سندی جاکه خود  
بلاخطه صاحب رزقیت را آورد صاحب موصوفت جواب داد چو که شما از بطن کبیر سست لهند  
و حاکم لهما سکه همیشه حق ستا نیست و علاوه ازین شما بسیار نقصان صاحبان انگریز را بسبب  
چاپ وانی لند بهانه و غارت کردن آن نموده اید بنجور سکه گفت حاشا که من چاپ وانی آمار را  
داود با ستم و نه حساب صاحبان غارت کردم راجه لا و اوقت که تخمین چاپ وانی آمار را  
صاحب ابداً و راجه لا و ا و حقیقت بی ایمان بود البته او برگشت این اوضاع شده مانند و شک  
ترکیه مددکار او بود و دلیل قوی بر برگشت بودن شما با او نیست که برگاه من در میان نام  
خطی شما بر من مضمون نوشته بودم که هر کار را فمیده و مال کار را فمیده باید کرد تا آخر کار  
موجب مذمت شما کرد و شما بعد اطلاع بر مضمون خط را از دست اذاحنه کفشد برجه با و اباد  
من بمقتضا بمقامی در راجه لا و ا خواهم کرد بنجور سکه از رسیدن خط صاحبان کار کرد و دلیل  
سردار نهال سکه اگر و الیه حاضر شد گفت من آن خط را از دست خود شما رسانیدم بنجور سکه باز  
اگر کرده و دلیل آنکه مسلمان بود و قسم خوردن قرآن باعث شد صاحب رزقیت گفت حاجت  
بقسم خوردن نیست مرا حال شما خوب معلوم است بنجور سکه از حضور صاحب رزقیت فرمود  
شده زورانی صاحب فقه عرض کرد که بسبب فتن من در جنگ صاحب رزقیت از من بسیار  
ناخوش است مدون سبی سرکار حضور مرا معاف و حاکم من و اگر هست نخواهند کرد و وزیر  
کند تخمین مع میر لاریس رزقیت در شهر رفته کلیه کانتاجه و سیان سکه در میان من را کرده

که در کوه سکهان کشته شده بود طلبیده تمامی اسباب راجه مذکور را بر راجه کلاب سنگه برادر حقیقی راجه  
 متوفا حواله فرمود و بعد راجه لعل سنگه وزیر و دیگر مستندان سرکار لاہور برای عمل گنجانیده دادند  
 فوج انگریزی را در ملک و قلاع و آبه مذکور همراه صاحبان فوج شدند و گویند نائب سابق که از قوم  
 افغان در قلعه کوت کاگز آب و عمل نموده غلم بغاوت و تفرّد برافراشت فوج انگریزی را نیز بر جا  
 طرف قلعه را محاصره کرده بکولهایی تپها کلابان کار بر قلنگیان تنگ کرد و سنگهای کلابان به برج  
 قلعه را پراپند زد و تاسه روز از ششبار می و کلوله اندازی در قلعه قیامتی برپا ساختند اینکے نائب  
 مذکور مع برابریان پناه خواسته و سلاح بنهاده از قلعه بیرون رفت و بعضی گویند ایشان را سبزی ترو  
 فید کردند اکنون در جمیع قلعات و آبه مذکور و کوبستانی عمل سرکار انگریزیست و در نیم برج لاہور صاحب  
 در لاہور در بارعام فرموده اجازت حاضر شدن بهر یک شخص که قابل مجرای حضور بود دادند  
 و بعد این در بار راجه کلاب سنگه برای رفتن بطرف ملک جوئیاری کرد و افواج انگریزی را  
 باز دهم و دوازدهم از ملک پنجاب کوچ کرده رفت و مہاراجه دلیپ سنگه برای ملاقات رخصت حضور  
 لارڈ صاحب آمد و بعد حصول ملاقات با عزت و تکریم تمام از سر شدن شلک سلامی استقبال  
 معاودت مکان خود نمود و بموجب بند گذرانیده راجه لعل سنگه سرداران در بار لاہور بایافتن خلایع  
 فاخره از پیشگاه لارڈ صاحب معزز و سرافراز گردیدند و گویند بوقت رخصت مہاراجه دلیپ سنگه  
 لارڈ صاحب بہادر در انگریزی چیرنی ارشاد فرمودند سرکاری صاحب جمہ آزا با و از بند  
 بدین مضمون بیان کردند کہ چون سکهان بدون مرضی و اجازت سرکار خود بر فوج انگریزی حملہ  
 کرد و جنگیدہ کما حقہ سبزیانی خود رسید اکنون میں لاہور را با یکدہ ارجا آوری امور کیہ موجب تہی  
 و سربازی ملک ریاست شان متصور است سعی و کوشش نماید و آنچنان کاری کند کہ در ہر دو کا  
 سر رشتہ اتحاد و وفای ثابت و برقرار ماند و قبل از آن کہ لارڈ صاحب لاہور نہضت فرمودہ  
 متوجہ شملہ شوند اہلکاران سرکار لاہور از طرف مہاراجہ دلیپ سنگه بواسطہ صاحب زمین  
 آنجا بحضور لارڈ صاحب برای تمیناتی بعض فوج انگریزی در شہر لاہور در خواست نمودند و

عند الاستفسار سبب آمدن فوج در انجا عرض کرد که مهاراجه صاحب هم تمامی اهلکاران لاهور  
 از شر و حسد و کتمان اینی مطمئن نیستند بل احتمال است که بعد کج کرده و متن کل فوج انگریزی  
 جمعی از ان فتنه پردازان که هنوز اخراج کلی شان از ملک پنجاب نشده است در اکثر مقامات  
 متروضا و بعضی مخفی و بعضی ظاهر کرده کرده افتاده اند و فرایم شده مثل سابق ضرری بهار  
 و فوج آلمانی که در نجاست بران اعتماد نیست که ایشان دفع سکها کنند و چونکه فوج خلافت حکم  
 انگریزی یک قلم ازین سرکار جواب سده است ملک هم شهر لاهور از فوج خالی است آنوقت  
 ماذن فوج انگریزی در نجاست باغیان اجزات میگویند شروضا و درین کار کمال  
 سرکاره جناب لار و صاحب بدین مرتبه اعانت و حمایت رئیس لاهور فرموده اند اگر این درخواست  
 هم پذیرا سازند موجب مزین جناب و الطاف خواهد شد و بعد از ان که مهاراجه صاحب نظم  
 نسق سرکار خود بدین فوج جدید معتبر خواهند کرد آنوقت فوج انگریزی از ملک علقه  
 سرکار لاهور برخاست فرمایند اگر چه لار و صاحب اگر منظور بود که فوج انگریزی انجا  
 مایل اختیار در ملک پنجاب بهاراجه و لیب سنگه باشد که باس خاطر و هراس ایشان این درخواست  
 مشروط بشرايط چند که در عهد نامه دومی مندرج است قبول و منظور ساختند اکنون نقل عهد  
 اول دوم را که در اردو بود و برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام نیست در فای  
 ترجمه نموده درج کردم تا ملاحظه این عهد نامه اکل حال بند و بست ریاست لاهور که بعد  
 فیما بین بر دوسر کار از طرف اهلایان سرکار انگریزی ممل آورده است بخوبی معلوم گردد نقل عهد  
 اول که فیما بین سرکار انگریزی سرکار لاهور و تاج نهم مارچ رخم کشته  
 مشتمل بر شانزده دفعه چون سبب عهد گئی سکها که با فوج سرکار انگریزی بود و سبب  
 جنگیدند و یورتن ملک سرکاری نمودند عهد سابق که فیما بین سرکار مهاراجه و سبب سکها  
 در سال کبیر و بست عقد و نه عیسوی منعقد شده بود و نقض گردید اکنون مندرج شد که عهد  
 در میان بر دوسر کار موصوف منعقد گردید و بعد ازین نوعی فتنه و شاد و سبب این عهد نامه

در سرکار لاہور واقع شود چنانچه بوطیہ الکاران معتبر و دوسر کار این عہد نامہ تیار و مرتب  
 شد از طرف سرکار انگریزی ایف کار صاحب سکرتر گورنمنٹ ہندوستان و میجر لارنس  
 صاحب جنت نواب گورنر خیر آباد و از طرف سرکار لاہور بمبائی رام سنگھ و سردار  
 چتر سنگھ اتاری والہ و سردار ریخوڑ سنگھ و راجہ لال سنگھ و سردار تچ سنگھ و دیوانہ  
 فقیر نور الدین برای انعقاد عہد جدید مقرر و معین شد <sup>تفصیل</sup> شروط و شرائط مذکورہ  
 مندرجہ عہد نامہ اول **شروط اول** در میان ہزاراجہ لپ سنگھ رئیس لاہور و سرکار  
 انگریزی ہمیشہ دوستی اتحاد خواهد نمود و گاہی جنگ نخواہد شد شرط دوم ہزاراجہ بوصف  
 ملک دو آبہ را کہ در میان تلج و بیاس و قست سبر کار انگریزی دادند آیندہ کسی از ارباب  
 ایشان در آن دعوی نخواہد کرد شرط سوم تمامی قلعہ ہا را کہ در میان این دو آبہ و قنہ سبر کار  
 انگریزی تفویض کنند شرط چهارم آنکہ ہزاراجہ یک نیم کرو روپیہ بعوض اخراجات این  
 مہم کہ سبب عید شکی فوج لاہور در سرکار انگریزی افتادہ بود دادن قبول کرد و چنانچہ بجاہ  
 ملک و پیہ نقد سر دست خواہند داد و عوض بگیرد و روپیہ کہ بفعل دادن نمیتوانند تمامی ملک  
 کوہستان و حقوقیکہ در میان رود سندھ و بیاس و قندھار مع ملک کشمیر و ہزارہ برای دوام  
 سبر کار کہنی و ادم شرط پنجم آنکہ بعد مرتب شدن این عہد نامہ بجاہ ملک و پیہ بجاہ یک نیم کرو  
 روپیہ مذکور بزدی نقد خواہند داد شرط ششم آنکہ ہزاراجہ صاحب اقرار کند کہ تمام  
 فوج سرکش لازم خود را بخواد بر طرفی دادہ بیکلم موقوف خواہند کرد و فوج آئینی موفقی  
 ہزاراجہ رنجیت سنگھ صاحب بخواد خواہند یافت شرط ہفتم سرکار لاہور فقط بیست ہجڑ  
 پلشن بیادہ فی پلشن بشصہ سیاهی و دو دوازده ہزار سوار نوکر خواہند داشت و سوای  
 ازین بدون اجازت سرکار انگریزی نگہ نہ اندازد و اگر عند ضرورت قدری را از مقدار  
 مذکور فوجی را با اجازت سرکار بجاہ از نہاید کہ بعد رفع آن ضرورت آنرا موقوف سازد  
 شرط ہشتم می شش ضرب توپ کہ در جنگ فتنہ بودند و آن توپ ہا بدست سرکار انگریزی



بنامه اندازد که آن همه توپ را حواله سرکار موصوف نمایند شرط پنجم آنکه جمیع وجوهات  
 محمول از دریای سلج و بیاس تا سرحد مین کوش و از آنجا تا بوجستان کل شلوق سرکار  
 انگریزی خواهد داشت سرکار موصوف آنرا تکمیل کرده نصف آنرا در سرکار لاهور خواهد  
 و برای آمد و رفت تخار و مسافرتین مانع نخواهد شد شرط و ششم آنکه اگر سرکار  
 انگریزی برای حفاظت سرحدات ملک فوج خود را بجایانی ببردن خواهد داشت بار لاهور رسانید  
 سالان رسد و کشتن بار و ده خود خواهد گرفت که خرج آن ده سرکار انگریزی خواهد پرداخت  
 از هر جا که گذر فوج انگریزی خواهد شد پاس مذکور باشد کان آنجا ملحوظ سرکار انگریزی خواهد  
 شرط یازدهم در بار لاهور کسی را از قوم اکبر و مردم امیکا و غیره باشد کان ملک و پاس  
 بدون اجازت سرکار انگریزی لازم نخواهند داشت شرط و دوازدهم راجه کلاب  
 راجست آن ملک که از وقت چهار راجه که یک سنگه نزد اوست و هم به نسبت آن ملک که  
 بعد نوشته شد این عهدنامه سرکار انگریزی و اورا بموض خیر خواشی هر دو سرکار  
 خصوص مصالح کنانین خواهد داد سرکار لاهور حاکم مستقل برانستد و یک عهدنامه  
 در میان راجه کلاب و سرکار انگریزی نیز خواهد شد شرط سیزدهم اگر کسی  
 امر قیامین والی لاهور در راجه کلاب سنگه تانج واقع شود باید که طریقی بر جرح  
 انگریزی نکند و آنچه ایان این سرکار انفصال کنند رئیس لاهور را منظور کردن  
 خواهد شد شرط چهاردهم حدود ملک لاهور مذکور صلاح و اجازت  
 سرکار انگریزی تبدیل نخواهند شد شرط پانزدهم آنکه در امور ملک و تانگی  
 در بار لاهور سرکار انگریزی را دخالت نخواهد بود و لیکن اگر در کدام امر چهار  
 صاحب رجوع باین سرکار خواهند کرد و جواب کور و خبری را بیاورد از راه  
 خیرخواهی و موافقت به شان داشت انداز خواهند شد  
 و تانج نیست و چهارم مانع نه حال لاهور صاحبها در کتب له بیان تشریف فرستد

تشریف دناشد و در بار عام گردند و بعد ملاحظه جهاد فی جددیه مقام ببالند هر طرف که تملک  
 نهشت و نمودن نقل عهدنامه دوم مرقومه شست و چهارم مارج شست و  
 پنجمین سرکار انگریزی رئیس لامبور شست و ششمین دفعه چون ببالند  
 درخواست دهنش فرج انگریزی در شهر لامبور برای حفاظت ذات چهاراجه صاحب  
 حرمت انزای در بار و شهر مانو کرد و تیار شدن فرج جدید از نواب کورنر جنرل ببالند  
 نواب صاحب درخواست مذکور را قبول فرمود و در میان این عهدنامه شست و ششمین  
 دفعه مخیر از آن نقل این عهدنامه که در بار دو بود نیز در غار سی ترجمه نموده در نجاش نمود

**تفصیل و فعیات مسکانه که در عهدنامه دومیند**

دفعه اول لار و صاحب هر قدر فرج انگریزی که برای حفاظت در بار لامبور مناسب  
 خواهند داشت امور خواهند نمود و بعد ماه دهمبر شست و هفتمین سوی که درین زمان  
 فرج جدید لامبور تیار خواهد شد حکم برانی برخاسته که فرج خود خواهند کرد و دفعه  
 دوم چون چهاراجه دلپ سنگه بخت خوشی خود درخواست نفسنامه فرج انگریزی  
 در شهر لامبور کرده بود لهذا احتیاجات جهاد فی جددیه و تباری مکانات برای انزای  
 و مه چهاراجه صاحب موصوف خواهند شد و سوای ازین هر خرجی که از نگه دهنش فرج  
 مذکور در سبک کار انگریزی بیعت چهاراجه صاحب آزادام دام خواهند داد و دفعه  
 سوم چهاراجه صاحب فرج جدید خود را ندو کرد و بیست و شش اطلاق لیکل انگریزی  
 میکرد و باشند و دفعه چهارم در میاد مذکور چهاراجه صاحب فرج خود را  
 نکر و از نوبت از نوبت بعد گذشتن میاد مذکور فرج سرکار انگریزی برخاسته خواهد شد  
 و دفعه پنجم حقوق جاگیر و ازان که از خاندان چهاراجه بخت سنگه و کبرک سنگه و شیر سنگه  
 تعلق میدارند در سرکار انگریزی ملحوظ خواهند شد و جاگیرهای کسانیک در ملک و آینه منوفه  
 خواهد بود تا چنین جیات باوصاف خواهد ماند و دفعه ششم سرکار انگریزی تحصیل فصل

که در ملک منقسمه خواهد نمود باید که کار گزاران مباراجه صاحب در آن اعانت  
 در کنند و فقهه ششم سرکار را به یوز را بر قدر سه سبب از قلعهای منقسمه  
 سوای ضربهای توپ در کار باشد از اطلب نماید اگر سرکار را اگر نیزی را بعضی از آن  
 اسباب مطلوب خواهد بود و گرفته قیمت آن در سرکار را به یوز خواهد رسانید اگر سرکار را به یوز  
 فروخت آن است جای گیرد هشت یا شصت و نه مائت آن نخواهد شد بلکه به کار را اگر نیزی  
 درین امر دشان خواهد نمود و فقهه ششم از جانب هر دو سیر کارمین  
 و کشتن مقرر کرده شود تا فریقین جدا و در ملک منقسمه را معین کرده و درین نقل  
 عهدنامه فیما بین سرکار را اگر نیزی و راجه کلاب منقسمه  
 برده شرط مرقومه و از او هم ما<sup>۴</sup>ج<sup>۸</sup> شش<sup>۴</sup>ه عربی پنج دوازده  
 ما<sup>۴</sup>ج<sup>۸</sup> سه مذکور و اب کو در جزل بهادر از لا بهور بطرف امرت سر تشریف فرما  
 شد و در انجا رسیده کلاب منقسمه را خطاب مباراجی داده رئیس ملک جو غوره  
 بالاستقلال ساختند و بهانجا این عهدنامه متعین برده شرط فیما بین سرکار را اگر  
 و مباراجه کلاب منقسمه کرد و بر شرط اول سرکار مدح مباراجه کلاب  
 و اولاد او را که ذکر باشد از لا بعد نسل تمام ملک کوهستانی که جانب مغرب او  
 و طرف مشرق رود سنده و قسمت تقوینش کرد و این ملک یک حصه است  
 ملک که مباراجه و لیب منقسمه در سرکار را اگر نیزی تقوینش نمود و از شرط دوم در حد  
 این ملک امین و کشتن برای تعیین حد آن از طرف مباراجه کلاب منقسمه و سرکار را اگر  
 مقرر شود شرط سوم آنکه بپوش این ملک مباراجه کلاب منقسمه و بهانجا  
 رود و بهانجا شاهی در سه کار را اگر نیزی و ادین قبول کرد و بهانجا این نسبت و پنج  
 ملک از پیشه قبل از ماه اکتوبر در سه کار را اگر نیزی داخل خواهد کرد و فقط  
 شرط چهارم آنکه حد و ملک مباراجه کلاب منقسمه درین اطلاع سرکار را اگر نیزی و بهانجا

نخواهند شد شرط پنجم آنکه اگر کدام نزاع در میان دربار لاہور و مہاراجہ  
 کلاب سنگہ واقع شود و مہاراجہ مذکور آن مقدمہ را در سرکار انگریزی  
 رجوع نماید درین صورت ہرچہ صاحبان انگریز تجویز کنند مہاراجہ مذکور را قبول و  
 منظور کردن خواهد شد شرط ششم آنکہ مہاراجہ کلاب سنگہ و اولاد او قرار  
 می کنند کہ اگر فوج سرکار انگریزی برای مقابلہ کہام دشمن در ملک او شدہ بکدام  
 سمت برود و ایان مع فوج خود معین و مددکار فوج مذکور خواہیم شد شرط  
 ہفتم آنکہ مہاراجہ کلاب سنگہ اقرار می کنند کہ ما کہام انگریز و یا باشندہ ملک  
 امریکہ و غیرہ باشندگان فرنگستان را بی اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواہیم  
 شد شرط ہشتم آنکہ مہاراجہ کلاب سنگہ اقرار می کنند کہ شرائط پنجم و ششم و ہفتم  
 سند رجہ عہد نامہ اول کہ فیما بین سرکار انگریزی و دربار لاہور شدہ است  
 منظور خواہیم شد شرط نهم آنکہ ہر کہام دشمن بر ملک مہاراجہ صاحب  
 حملہ و یورش کند سرکار انگریزی مدد او خواہد کرد شرط دہم آنکہ مہاراجہ کلاب سنگہ  
 برای تنظیم و تکریم سرکار انگریزی بر خود لازم کردہ اند کہ در ہر سال یک آپ  
 دو آزدہ میش کہ از موسی آن شال می بافند و سہ زوج دو شالہ نذر سرکار موصوف  
 خواہم کرد و فقط و سبب دن قیام فوج انگریزی در لاہور شاہراہی عرض چہن آمد و رفت  
 کرد و ن سواری صاحبان فوج و توپخانہ تیار شدہ راجہ لال سنگہ وزیر رئیسین اطفال خواہد  
 بسن مہاراجہ لال سنگہ یکصد بچہ طفل را موقوف کرد و یک اخبار نویس در جہو کہ وطن مقام دو با  
 مہاراجہ کلاب سنگہ است مقرر نمود تا احوال شہار و زمی آنجا بحضورانی صاحبہ نوشتہ بشند  
 و بہا کہ سنگہ سپہ را می شہند در ملک و آبہ بصیغہ و کالت مقرر گشت و سبت چہارم لاج  
 ضلع مالیا بجلہ جاگیر چہر سنگہ کالیوالہ کہ در جنگ اخیر کشتہ شد در سرکار انگریزی ضبط کرد و  
 در اجہ لال سنگہ در بریلیشن یک عنشی را بحال دہشتہ و گیرشیا را کہ در لشکر ساریا بود و مذکور

ساخت و دیوان اجود بهار پشاد مع و کمپنی سپاهی برای بند و بست سرحدات و محکمات  
 و جان لانس برادر میجر لانس اجنت که در دو آیکس شتر شد و از چهار محرر را معرفت حساب  
 محشر شد و علی طلبدشت و در مسیت و چهارم ماه مذکور لار و صاحب در لدا بیانه تشریف  
 در بار عام نمود و کسان ذی عرت و جمیع را چهای آن نواح را بلا زست خود مشرف ساختند  
 و نسبت راجه پشالار شاد شد که ابا لایان سرکاراگریزی از خند شکر آری و رسد رسا  
 شایار راضی و خوشنود و بستند و حکم شد که بوقت آمد و رفت راجه مذکور در شکر اگریزی  
 پانزده آواز توپ بتقریب سلامی سر شده باشند و قدری ملک هم جلیدی حسن شد  
 راجه مذکور عطا شد و حفا در بار عرض که مذکور راجه لا و ده که با فوج سکمان شرکاب شده  
 با افواج اگریزی بخنجد و رحن خود بسیار برگرد و آخر سبزی اعمال خود رسید و راجه  
 که در جنگ شرکب سکمان بود در بار آمدن نیافت و رئیس فرمود که رشت را بزرگ عیانت  
 خطاب را جلی عیانت شد و همچنین و کیر سرداران و رتبان جلیدی حسن شد تا تکیه از  
 ایشان در نیمه نسبت سرکاراگریزی لعل آمد و بود با فتن خلعت و خطاب معز و مناز شد  
 در بیان رفتن و دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ سکمان که در جنگها  
 بدست افواج اگریزی درآمد و بودند سبط کلمه بوج حکم لار و صاحب  
 بیاد و دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ که بمثل آن دو صد و بیست ضرب را بیادان فرم  
 اگریزی از سکمان در جنگ انتراع کرده بودند و سی و شش ضرب راجه داخل شدن  
 فوج اگریزی در لار و عند لطلب هم راجه و لیب سک و داد با هتام لغشت گورز نکال  
 از راه خشکی روانه کلمه شدند و اثنای راه بیر شهر شرنی از دلی و اگر و آله آباد و کانور  
 و غیره که میر رسیدند آنهمه توپها را در میدانی وسیع بترتیب صفت رتاده میکردند  
 و بر کای جمیع صاحبان اگریزی و مردم آن تله نو صبیح و شمشیر برای تماشای آن توپها و دیدن  
 میشدند یکی از صاحبان اگریزی با و از بلند میگفت که دو صد و بیست ضرب توپ از این توپها

ازین توپها فوج انگریزی در چهار جنگ مقام مذکی و فیر و زپور و الیوآل و سو بر وان در  
مدت شصت روز از سبکان گرفته است و سی و شش هزار و دویست و هشتاد و پنج نفر  
کسی را از دیدن و نزدیک شدن این توپها بوقت تماشا کردن منع نمیکردند بلکه بخوبی لایحه  
میگذاشتند و اکثر مردم کتبه بر توپ را میخواندند و نقل آن میکردند و همین طریق و وضع این  
توپها را بگلته پردن و از آنجا بار کرده در لندن خواهند برد و عرض از نمایش و تشبیر این توپها  
شهر بشهر از لاهور تا بگلته بلک نالندن بین وضع و طریق آن بود تا عوام الناس که از نشسته  
مردم بازاری و اهل حرفه مثل کار با نان که از ملک پنجاب می آمدند و از حقیقت حال اینهم صلا  
اکاه و مطلع نبودند غلبه سبکان بر ابر فوج انگریزی زبان زد کرده بودند بشاید و این توپها و  
در یافت کردن مضامین کند ما که بر هر یک نام محارجه رحیت سنگه و کپک سنگه و سرکار خالصه  
غیره و مال تیاری در نظم و ترتیب است دریافت کنند که سر اسر غلبه و نصرت فوج انگریزی و مست  
و مغلوبی سبکان درین جنگهاست و آنچه در عوام بر عکس آن شهرت یافته بود سر اسر و مرغ و  
بی اصل است و در فرستادن توپهای مذکوره از معین کردن اقبال و الوف زکاوان و کارهای  
و خلاصیان و غیره عمل و فعله و سپاه انگریزی و از همراه بودن صاحبان انگریز و سایرین  
بزار بار و پیسره کارگسی بصرف درآمد کوسید اگر چه در ابتدا از معین شدن فوج انگریز  
در لاهور بسیار امن و امان بلامور و اطراف حاصل شد مگر زمیاداران و مالکداران بدرایت  
حال صنعت سرکار لاهور در ضلوع و اطراف آن ترشور شدن داشته بودند باری لافعل  
بحسن تدبیر و نفیر ستادن افسران مع فوج انگریزی در اطراف ملک پنجاب غدر و فساد و در ضلع  
و اطراف دور دست موقوف گردید و جمیع رعایای ملک مہاراجه دلیپ سنگه و مہاراجه کلاب سنگه  
در اطاعت و ادای خراج حاضرند و اگر کسی از اینها آئینه ترو و کشتن خواهد کرد از دست  
فوج انگریزی سزای اعمال خود خواهد رسید و چون شیخ امام الدین پسر شیخ غلام محی الدین ستوفا  
عالم سابق مغزول کشمیر نائب مہاراجه کلاب سنگه را بعد از صلح و نوشته شدن عهدنامه

سبب اغوای لال سنگه وزیر که خطوط مخفی با و نوشته بود عمل فراد و با و می بکشد و آنچه بسته  
 بهنگامه قال جدال با مردم راجه مذکور که در دشت و از طرفین جدا مردم گشته و زخمی  
 گردید و نیز میر لاریش صاحب اجنث در یافت حال این شهر و فساد و کشتن سیرفته بعد از  
 نائره جنگ و خونریزی شیخ امام الدین را همراه خود در لاهور آورد و نیز شیخ مذکور بوقت و کجا  
 ظاهر کرد که من بموجب نوشته وزیر در بار لاهور ناچار مجبور راجه کلاب سنگه را عمل فراد و بود  
 و با آنها جنگیدم و خطوط و وزیر را بلا حظه صاحب اجنث در آورد و چنانچه بعد از اثبات حال  
 دفته پرداز می لال سنگه وزیر که باعث قتل صد با نفوس و کشمیر است از منصب وزارت عزل  
 و از شهر لاهور خارج کردید و با عمل او در آگره است کای در ریاست لاهور و خل نخواهد رفت  
 و مشورت که بعد معزولی لال سنگه از وزارت این منصب جلیل را برای مهاراجه کلاب سنگه  
 بخوبی کرده بود مذکور که از بس دشمنند و آل اندیش است تا قبول نکرد و بخود اندیشید که اکنون  
 من بجای سرکار انگریزی و ملک جو دو کاشمیر و غیره ممالک کوهستانی حکم بالاستقلال نخواهد رفت  
 رئیس لاهور ستم را بقد رنگ حکومت کافی است زیاد و ازین جمعه و هوس مازم راجه غرور  
 که در نسبت فرمانبرداری رئیس لاهور بوده مورد الزامهای برود و سرکار محسود و املکاران  
 ریاست لاهور باشم و چون املکاران سرکار انگریزی سوامی مهاراجه کلاب سنگه در ریاست لاهور  
 سرداری دیگر را که دشمنند و صاحب تدبیر با دیانت باشند و بی نفسانیت بدون عداوت  
 و کیری انجام امور ریاست لاهور را انتظام در خصوصاً درین ایام که رئیس آنجا معزول  
 نایب است نیافتند جناب لار صاحب در سیر لاریش اجنث لاهور را رسیدن مهاراجه شیخ  
 بعد بلوغ بر منصب وزارت آنجا بفرموده امور فرموده و ذکر این امر واقعی است یعنی که اکنون  
 جمیع امور ریاست لاهور بی اثر و فساد و بخوبی انجام پذیر شوند و ثقل و تصرف و بی نظارتی  
 بهم دران سرکار نشود و احدی از سرداران و فسادان فوج لاهور سر بشورش و فساد  
 نخواهند برد و است فیضیل کتبی می بهشت ضرب توپ بمخله توپهای کمان



توپهای سکهان که از لاهور کجاست رفته اند و از ظم آهنی بر هر یک توپ کیده  
و شش توپ از آن خرد بسیار خوب صورت و بر بختهای هر یک قسم کلکاری طالع  
در یک بیک نقوش بصفت کاری عجیب نقوش بود و از آن جمله یک توپ خاص مباح  
دیپنکه بالکل از فقره خالص بود کتبه توپ اول اکال بهای نظم قوی طالع  
غاه رنجیت سنگ همه ملک رازیر کرده چونک که هر شکله شزاده عالی مکان که دانا  
کوران بود مادران فتح جنگ شد در زمانی تیار که حبه صد و بود شتاد و چا  
جمعدار این توپ شد رای سنگ که در جانشانست او سید رنگ بموجب صلاح لاله  
جیسکه یار غلام بی گفت تاریخ وار دستخط گرفت و تار کیر تاریخ پنجم ماه که سنبت ۱۸۸۴  
و سوای این عبارت چیزی در شاستر کنده بود کتبه توپ دوم نظم حواثر در ماحان  
و دل بسی داغ کهن دارم حذر کن ای رقیب از من که آتش در دهن دارم قطعه ای  
توپ ز نواب نامدار در راستی و پرستی خود یگانه اثر در دمی و شیر شاد و جی کج  
ماری و مهره دار و صاحب خزانه سرکار نواب محمد شجاع خان بهادر صفدر خانبه  
النوی هشت کوه شکن بوزن یکصد و ده من کوله بمقدار دهن با رت نصف از کوله  
وزن کتبه توپ سوم توپ سی بان برون بابت شتا هولی طول بی ال الله در  
۱۳۶ دی و بعض عبارت در شاستر بود کتبه توپ چهارم سری اکال بهای  
نظم است این توپ بمصر بلی رام با نقش کفنه شمع و نصرت نام ضرب آتش نشان  
دبرن کثرار صبح اعداز دوداد چون شام سنبت ۱۸۹۲ کتبه توپ پنجم بفضل اکال  
سهای از حکم پادشاه رنجیت سنگ بهادر بلند اقبال توپ جنگ بجلی با ستارم جواهر بن بخار خا  
صوبه سنگ ساخت دار السلطنه لاهور سنبت ۱۸۹۸ در تحت سردار فتح سنگ کتبه توپ  
ششم بفضل سری اکال پور که جی از حکم رنجیت سنگ پادشاه بهادر بلند اقبال رنکه کمی  
کارخانه دار السلطنه لاهور با ستارم جواهر بن سنبت ۱۸۹۲ عمل سپران بد سنگ کتبه توپ هفتم

بفضل سری اکال پور که جی مہاراجہ بخت سنگہ بہادر دام مکہ و سلطنت سری مہاراجہ صاحب  
 ادب راج ہذا منصب موسوم نصرت بان حب الامیر اقدس در سال ۱۸۹۴ از راجہ کبراجیت باہتمام  
 صاحب رطوف طرت فلاطون فطنت نوشو شوالیر جنرل کورٹ صاحب ہما در ریختہ شد  
 کتبہ توپ ششم برین توپ چری در شاہ شری نوشتہ است کتبہ توپ  
 نہم فضل اکال از حکم پادشاہ بخت سنگہ بہادر بلند اقبال توپ شش بان ایہ تمام خواہ  
 کارخانہ صوبہ سنگہ و اسلطنہ لاہور شہت درخت سردانج سنگہ کتبہ توپ  
 و ہم فضل اکال از حکم پادشاہ بخت سنگہ بہادر بلند اقبال توپ ایم بان باہتمام جابر کل خان  
 صوبہ سنگہ ساختار اسلطنہ لاہور شہت درخت سردانج سنگہ کتبہ توپ یا ز و ہم  
 بفضل سری اکال پور کہ جی مہاراجہ بخت سنگہ بہادر دام مکہ و سلطنت سری مہاراجہ صاحب  
 ادب راج ہذا منصب نصرت بان حب الامیر اقدس در سال ۱۸۹۴ از راجہ کبراجیت باہتمام صاحب  
 رطوف طرت فلاطون فطنت نوشو شوالیر جنرل کورٹ صاحب ہما در ریختہ شد کتبہ توپ  
 و واکر ہم برین حکم حضور فین کورٹ صاحب راج خالصہ پادشاہ بخت سنگہ  
 دام اقبال باہتمام سیان کا دھتس و قلعہ مبارک لاہور توپ دیوان الہ سونی رام درام اقبال  
 تیار شد شہت ایم توپ شش جنگیل محمدیات کتبہ توپ سیز و ہم بفضل سری اکال  
 پور کہ جی مہاراجہ بخت سنگہ بہادر دام مکہ و سلطنت سری مہاراجہ صاحب ادب راج در شہت  
 از راجہ کبراجیت ہذا منصب موسوم لیلان حب الامیر اشرف اقدس علی حضور انور  
 در شہت باہتمام صاحب رطوف طرت فلاطون بان شہر شوالیر جنرل کورٹ صاحب ہما  
 در عید کا بحسب خدمت منل علی میدان شاگرد صاحب مدوح بہادر در ریختہ شد کتبہ  
 توپ چہار و ہم بفضل سری اکال پور کہ جی مہاراجہ بخت سنگہ بہادر دام مکہ و سلطنت  
 سری مہاراجہ صاحب ادب راج در شہت از راجہ کبراجیت ہذا منصب موسوم مجنون  
 حب الامیر اشرف اقدس علی حضور انور در شہت باہتمام صاحب رطوف طرت فلاطون

فداطون زمان شیرشوالیر جنرل کورث صاحب بهادر در عید کا بمس چندست فضل علی کمال  
 شاکر صاحب مدوح ریخته شد کتبه توپ یا نر دهم ارب نهایی و پست  
 را نوب سنگ کل تیار شد نسبت کتبه توپ شاز و هم نظم است این توپ اردکا  
 دمان از دم خود شتر ابرق نشان بیک آواز خود کند ناگاه آنجت دشمن چود و دوش  
 سیاه پی افشید فله عت چونک زمین سبب نام گشت متحرک در عهد پادشاه درخت  
 بهادر توپ سردار جوالا سنگ شهرانیه با بنام منی و دیار است ثبت عمل ای سنگ توپ ساز در سال یک هزار  
 و شصت و ششاد و هفت اتمام یافت کتبه توپ بهند هم بفضل سری کال پور که جی از حکم  
 پادشاه بهادر بلند اقبال توپ شود کمی کارخانه دار السلطنة لامبور با بنام جوالیر ثبت عمل سپان  
 سد با سنگ کتبه توپ بهند هم ضرب رام با بفضل سری کال جی بهادر پادشاه حجاج  
 حیدر زمان کرن دوران بهاراجه او سراج ریخت سنگ بهادر خلد الله که مقرب بارگاه  
 صاحب درگاه خاص انعام خافانی سردار خوشحال سنگ در نسبت یک هزار و شصت و نو و دو  
 مطابق یک هزار و صد و پنجاه و چهار مجری با بنام باکی خان توپ ریخته کار شد کتبه  
 توپ نوز دهم اول برین توپ قدری از انگریزی کند است نظم است فضل علی  
 و لطف کونند سنگ و از حکم شازاده کور نونند سنگ شد توپ نوطا یطرح گشت شش  
 منصوب توپخانه جنرل تیج سنگ ضرب سورج کمی ساخت لامبور نسبت ۱۸۵۴ کتبه  
 توپ بیستم فضل کال نظم از فضل کروناک و لطف کونند سنگ و از حکم پادشاه بهادر  
 ریخت سنگ نظم شد توپ نوطا یعد و کوب دو دربان منصوب توپخانه جنرل  
 تیج سنگ ساخت دار السلطنة لامبور کارخانه صوبه سنگ نسبت ۱۸۵۹ کتبه توپ  
 بیست و یکم بفضل کال کال پور که جی بهاراجه ریخت سنگ بهادر دام که سلطنة سر  
 بهاراجه درج پد ضرب موسوم اندر بان حسب لامبور اقدس در ۱۸۹۲ کتبه از راجه کرپا  
 با بنام صاحب رستو فطرت فداطون فطنت نوشو شوالیر جنرل کورث صاحب در ریخته

کتبه توپ بیست و دوم برین توپ که از آئین است ازک عبارت بندی کند است  
 کتبه توپ بیست و سوم برین توپ آئینی چیزی از حروف انگریزی نوشته است  
 کتبه توپ بیست و چهارم نسبت ۱۹۰۲ مسیح حضرت مرتب ساخت توپ پاژد  
 مثال برین رد سالی آئین الملک امام الدین بهادر خطابى شایان شایسته میر  
 کتبه توپ بیست و پنجم اول قدری عبارت شاستری نوشته است بعد سری ام  
 سهای سکر راجه سویت سنگه کتبه توپ بیست و ششم فضل اکال از حکم  
 پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ راه بان بایتام جابر مل کارخانه موینکه خست  
 لاهور نسبت ۱۸۸۷ کتبه توپ بیست و هفتم اول چیزی در شاستری نوشته است  
 اسم این توپ از سرکار عالی جنگ جیت تحریر بنا بر نسبت ۱۸۷۴ کتبه توپ  
 بیست و هشتم برین توپ تمام عبارت انگریزی خوش خط کند بود کتبه توپ  
 بیست و نهم برین توپ نیز همان عبارت توپ سابق و همان نمبر کند است  
 کتبه توپ سی ام فضل اکال پور که جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال  
 توپ جوالاکی کارخانه دار السلطنة لاهور بایتام جابر مل نسبت ۱۸۹۴ اعلی پیران  
 کتبه توپ سی و یکم فضل اکال پور که جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال  
 توپ خالصه پسند کارخانه دار السلطنة لاهور بایتام جابر مل نسبت ۱۸۹۴ اعلی پیران  
 کتبه توپ سی و دوم فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ نهون  
 در کارخانه سوری سنگه دار السلطنة لاهور نسبت ۱۸۸۶ درخت تچ سنگه کتبه توپ سی و سوم  
 برین توپ عبارت شاستری کند بود کتبه توپ سی و چهارم فضل اکال پور که جی از  
 حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ بیورش بان کارخانه دار السلطنة لاهور بایتام  
 جابر مل نسبت ۱۸۸۷ اعلی پیران سد با سنگه درخت تچ سنگه کتبه توپ سی و پنجم  
 فضل ری اکال باقی عبارت چنان مشکوک بود که خوانده میشد کتبه توپ سی و ششم

از فضل کردانکس و لطف کوبند سکه از حکم پادشاه بهادر خجست سکه شد توپ نوتیار  
 عدد و خوار بهرت بان منسوب توپخانه سروانچ سکه سببت ۸۹۰ اکتبه توپ سی  
 بهنقم بفضل هری اکال پور که جی ضرب رام بان بعد پادشاه حمزه جد بهتر زان کن  
 دوران چهارچاه و برج رنجیت سکه بهادر دام اقباله حسب احکم مقرب باریک سلطان مصی  
 درگاه خاص انجاس خاقانی سردار خوشحال سکه در سبب کیمزار و شصت و نو پنج کبراجیه مطا  
 یک هزار دو صد و پنجاه و چهار سحر به با تمام باکی خان توپ ریتیار کنانید لکته توپ  
 سی و ششم برین توپ چیزی بخت بند می کنده بود مکر چندان مشکوک بود که خوانده شد  
 بند سال در انگریزی این بود ۱۷۹۸ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در انگریزی <sup>خ</sup> خط  
 کنده بود درین عبارت نام پادشاه رنجیت سکه و سه انگریزی ۱۸۳۳ عیسوی در س

باقی احوال ریاست لاهور که زبانی مرهم معتبر و ثقات بساعت سیده

گویند راجه سوچیت سکه وقت فضا کردن زر مغتد به بطریق امانت در سرکار انگریزی شده بود  
 بافضل مهاراجه کلاب سکه برادر راجه متوفای مذکور دعوی آن زر کرده چنانچه دعوی و حقیقت  
 آن نیز باینه ثبوت رسید سرکار موصوف آن امانت را در سفاد پنج لک و پیکه بعضی ملک  
 گوبستانی از مهاراجه مذکور طلب میداشتند محرز کرده گرفتند و مشهورست که هرگاه مهاراجه  
 شیر سکه در ملوای بکبان گشته شد چهارچاه دلیپ سکه را بر سندر ریاست لاهور نشانید  
 والده صاحبه او شازا مختار کرد و نذریر که مهاراجه مذکور صغیر پس است را انصا حبه بانی لال سکه  
 برادر حقیقی خود را نائب وزیر مهاراجه لپ سکه ساخت اجه لال سکه را که این امر ناگوار خاطر بود  
 در پی دفع بهانی لال سکه گشته آخر او را از غدر و فریب قتل گنانه و بجای خود وزیر کرد و حیات  
 در وقت جنگ سکبان با فوج انگلیسی همین لال سکه بر منصب وزارت لاهور منصوب و دو مرتبه  
 در کسپ لاهور و فیروز پور موجود بود و در سبب جنگیدن سکبان با سرکار انگریزی چنان بیان  
 می کنند که سبب عبور کردن سکبان از شهر لاهور باین طرف ستلج در بعض اضلاع و علاجات

کتبه توپ مبیست و دوم برین توپ که از آهین است اندک عبارت بندی کند و است  
 کتبه توپ مبیست و سوم برین توپ آهین چیزی از حروف انگریزی نوشته است  
 کتبه توپ مبیست و چهارم نسبت ۱۹۰۲ مسیح حضرت مرتب ساخت توپ اژدر  
 شال برق رعد سالی آئین الملک امام الدین بهادر خطابى شاهانه شاهی شاهی  
 کتبه توپ مبیست و پنجم اول قدری عبارت شاستری نوشته است بعد سری ایتم  
 سهای سکر راجه سوچیت سنگه کتبه توپ مبیست و ششم فضل اکال از حکم  
 پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ راه بان با تمام جواهر مل کارخانه مسو بکه خست  
 لاهور نسبت ۱۸۸۷ کتبه توپ مبیست و هفتم اول چیزی در شاستری نوشته است  
 اسم این توپ از سرکار عالی جنگ جیت تحریر تاریخ نسبت ۱۸۷۴ کتبه توپ  
 مبیست و هشتم برین توپ تمام عبارت انگریزی خوش خط کند و بود کتبه توپ  
 بیست و نهم برین توپ نیز همان عبارت توپ سابق و همان نمبر کند و است  
 کتبه توپ سی و یکم فضل سکر اکال پور که جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال  
 توپ جوالا پوری کارخانه دار السلطنة لاهور با تمام جواهر مل نسبت ۱۸۹۱ اعلی پیران  
 کتبه توپ سی و دو کلمه فضل سکر اکال پور که جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال  
 توپ خالصه هند کارخانه دار السلطنة لاهور با تمام جواهر مل نسبت ۱۸۹۲ اعلی پیران  
 کتبه توپ سی و سوم فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ بنونت  
 در کارخانه مسو بکه دار السلطنة لاهور نسبت ۱۸۸۶ درخت پنج سنگه کتبه توپ سی و چهارم  
 برین توپ عبارت شاستری کند و بود کتبه توپ سی و چهارم فضل اکال پور که جی از  
 حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شیورش بان کارخانه دار السلطنة لاهور با تمام  
 جواهر مل نسبت ۱۸۸۷ اعلی پیران سد با سنگه درخت پنج سنگه کتبه توپ سی و پنجم  
 فضل ری اکال باقی عبارت چنان مشکوک بود که خوانده میشد کتبه توپ سی و ششم

از فضل کرد نامک و لطف کوبید سکه از حکم پادشاه بهادر خجست سکه شد توپ نوتیار  
 عدد و خوار بهرت بان منسوب توپخانه سردار خجست سکه سنبت ۱۸۹۰ کتبه توپ سی  
 هشتم بقتل هری اکال پور که جی ضرب رام بان بعد پادشاه جمجاو جد بهتر زمان این  
 دوران چهار راجه و برج خجست سکه بهادر دام اقباله حسب حکم مقرب با رکا سلطانیه  
 در کا خاص خاص خاقانی سردار خوشحال سکه در سنبت یک هزار و شصت و توپ کبراجیه  
 یک هزار و دوسد و پنجاه و چهار حجره به تمام با کبی خان توپ ریتیار کنانید کتبه توپ  
 سی و هشتم برین توپ چیزی بجا بند می کنده بود مگر چندان مشکوک بود که خوانده شد  
 بنده سال در انگریزی این بود ۱۷۹۸ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در انگریزی  
 کنده بود درین عبارت نام پادشاه خجست سکه و سنه انگریزی ۱۸۳۳ عیسوی دوریا

**باقی احوال ریاست لاهور که زبانی مردم معتبر و ثقات بساعت سیده**  
 گویند راجه سوچیت سکه وقت قضا کردن زر معتمد به بطریق امانت در سرکار انگریزی داشته بود  
 بافضل محاراجه کلاب سکه برادر راجه متوفای مذکور دعوی آن زر کرده چنانچه دعوی حقیقت  
 آن نیز بپایه ثبوت رسید سرکار موصوف آن امانت را در معاد پنج لک و پیه بیوض ملک  
 گوستانی از چهار راجه مذکور طلب میداشتند حجره اگر گرفته و مشهورست که هرگاه چهار راجه  
 شیر سکه در لوبوای سکه بان گشته شد چهار راجه دلیپ سکه را بر سندر ریاست لاهور نیند  
 والده صاحب و شازا مختار کرد مذکور که چهار راجه مذکور صغیر پس است را نصیحتیه بانی لال سکه  
 برادر حقیقی خود را نائب وزیر چهار راجه دلیپ سکه ساخت اجه لال سکه را که این امر ناگوار خاطر بود  
 در پی دفع بهائی لال سکه گشته آخر او را از خدر مغرب قتل کنانید و بجای او خود وزیر گردید  
 در وقت جنگ سکهان با فوج نخلشی همین لال سکه بر منصب وزارت لاهور منصوب و دو مرتبه  
 در کسپ له میانه و فیروز پور موجود بود و بسبب جنگ سکهان با سرکار انگریزی چنانچه  
 می کنند که بسبب عبور کردن سکهان از شهر لاهور باین طرف تلج در بعض اضلاع و عملاق

که در عمل لا مورد بود و قریب چپا دنی له بیانه و غیره و زبور واقع مثل علاقه بهی و دهرم کوشت  
و کوشت حبسی خان و قلعه کهو که در هر ی پشست فیا بین بکهان و مردم سپاه برود و چپا و  
انواع فساد و بهنگامها بر پاکشته نوبت بکشت و خون میرسد بنا بران ستر بات فکشت  
که حاکم کل علاقه له بیانه و غیره سرکارا اگر نیزی بود و بحضور نواب کوثر خیرا با در در کوش  
رپوژت نموده رای خود نوشت که اگر این چند علاقه لا مورد که قریب چپا دنی له بیانه این  
طرفین تلج واقفند و جمع آنها را تا اینچ لک و پیه نیست اگر کد بام صورت و دیر از دربار لا مورد  
بطریق مساومنه با ملک دیگر از ان سرکارا اگر نیزی خواهد بطور تعبد و سناجری در عمل هر کاری  
بیاید تا آمد و رفت بکهان علاقه لا مورد در عمل هر کاری با کل موقوف و مسدود کرد و تا هیچگونه  
تقصیه فساد نشود و گویند جناب لارڈ صاحب احسان ای کشن مذکور نموده در بار لا مورد  
حال انوشته استمر اج تبدیل علاقجات مذکور نمودند بین طور که سرکار لا مورد خواه و معوض  
علاقجات ملکی دیگر از سرکارا اگر نیزی بگیرد و یا از خروج آن سال لبال از سرکار مذکور گرفته بشد  
را نصیاحه والدۀ رئیس لا مورد در جواب آن بحضور لارڈ صاحب نوشت که نظر ریجی اتقاد  
قدیمه که فیا بین هر دو سرکار از عهد مهاراجه رنجیت سنگه سکنیشت باشی ثابت و متحقق است تا بدادن علاقجات  
بنا بر مصلحتی که بدان ایاریفته است بجان دل امنی ایم بهر صورتیکه سرکارا اگر نیزی خواهست باشد بکشد  
و در عمل دخل خود دارد و بشرطیکه فوج خالصه هم درین امر راضی گردد و زیرا که من بالفعل بود  
رخصا فوج مذکور نهست یار در امری از امور ملکی ندارم حال غلبه و خود سری آن بران صاحبکم  
ظاهر است و در میان ایام فوج خالصه دریافت انحال که را نصیاحه بدادن آن علاقجات  
در سرکارا اگر نیزی نهست در کمال عنایت و غضب و بحسب اتفاق در همان قریب لارڈ صاحب  
و کند بیخفت بیاد برای ملاحظه چپا دنی کسپ له بیانه و غیره و زبور و هم بحسب نظام محابر  
در ایامی استیج شمسکه سابق مرقوم کشت جبریده تشریف بردند بکهان را یقین داشتند که بر  
حاکمان جلیل القدر سرکارا اگر نیزی حسب اجازت و استیضای نصیاحه برای عمل دخل کرد



در مثل کردن فراضلاع نموده آمده اند از راه نادانی و خود سری بی آنکه حقیقت حال و درخت  
 یکبارگی زیاده از حد است هزار سوار و پیاده مع توپخانه سنگین و دیگر آلات حرب در کار انگریزی  
 آمده جنگ کردن شروع نمودند و بمطهره میت فاسد و بشامت عهد شکنی با وجود جنگیدن در این راه  
 مردانه در جنگ نبرست یافتند و خواسته بودند که بعد غالب آمدن بر فوج انگلیسی در لاهور فرقه  
 رانی را که با انگریزان ساز و دار فعلی گند و سپرش را برداشته و گیر با بر ریاست لاهور بشانند  
 که بر پدر و امرا که اندیشیده بودند قدرت نیافتند و از هر طرف جانب خاسر گردیدند و نیز گویند که  
 سکبان از فوج خالصه بعد جنگ دوم با سوم که مغلوب منبرم شده بودند خیال کردند که جنگ  
 و تباہی با مردم در واقع ستر بر آفت کش نیست بهر صورت که ممکن باشد رفته انصاحب را  
 بایکشت پس پنج سوار سکبان بدین راده در مقامی رسیدند که در آنجا صاحب کشت در میان حلقه  
 بسیار صاحبان انگریز بود اول با و از بلند پرسیدند که فلان صاحب کجاست با او کاری ایم  
 و آخر انصاحب رشناخته دو سوار برق و ابر روی پوشش کرده بصر بهای شمشیر صبا  
 کشترا گشتند و خود هم از دست دیگر صاحبان مقتول گردیدند اگر انحال و فحیست از جهالت  
 کیکنشی این فرقه تعبیه نیست و سابق ازین اکثر سرداران سک که در مقام امرت سر که جای تیره و  
 پرستگاه سکبان است سکوت میداشتند و لاهور مقام فروگاه لشکر خجیت سک بود و آخر فرقه  
 رئیس مذکور از اوار لاریاسته خود ساخت و قلعه و عمارات تعمیر کرده سلاطین تمپوریه سکوت میکرد  
 و در میان امرت سر و لاهور فاصله نیست و پنج گروه است مردم شب مانده از امرت سر و لاهور  
 میروند و چهاونی له بیانه و فیروز پور بر و برکناره شمشیر تلج و قند و دریای مذکور سر حد  
 سرکار انگریزی و سکبان است و فاصله در میان له بیانه و فیروز پور چهل و چکر است و ملک پنجاب  
 در میان پنج دریا واقع است و لهذا آنرا پنجاب گویند دریای اول آن که جانب شرقی پنجاب است  
 تلج است دوم دریای بیاس سوم راوتی چهارم چناب پنجم جهلم و در میان این پنج دریا  
 چهار دانه اند در میان دو آب شرقی که در میان تلج و بیاس واقع است چهاونی جالندهر

قرار یافته و در دو آیه دوم که در میان درباری بیاس و راوست شهر لاهور و جهاونی انارکلی  
 واقع و از آن زمان که فوج انگریزی در آن ملک فتنه است دم آنجا از اهل حق و بارشتر  
 برداشته بودند یکی سبب اینکه در سبت و یکم راج ۱۳۶۲ عیسوی پیرهای گورو ولایی که در آنجا  
 قلعه لاهور بر کاخاطت شهر تها ده پیره سید دنگه در آخر روز کاوان از چراگاه برشته یکبار  
 قصد رفتن در شهر کرد و یک کس گورو که بر پیره خود مسلح استاده بود کاوان از رفتن بیعت  
 اجتماعی مانع شد تا مردم آیند و روز در میان هر وانه بدن جانوران ضرر رسد چنانچه یک کاه  
 بلا قصد اراده از دست و کشته شد مردم شهر که همه نبود بودند و کاها را بزد کرده اند و  
 سده میخ لاریش اجنت دوسه صاحبان دیگر پیاده پا قصد رفتن در مقام ملوانان و تمام  
 بازاری از شر و فساد باز و از میان المهان از هر چهار طرف بر صاحبان سنگ دزد چنانچه صاحب  
 اجنت و یک کپتان از سنگ نی نشان زخمی خفیف بر چهره و اطراف برداشته بر کاهنها خنجر  
 و پس آمدند و فوراً اجنت سواران انگریزی برای سزادی و گرفتار کردن ملوانان رسید  
 صاحب اجنت مقتضای انشندی محل بر بادوی اکار فرموده سواران انگشته فرستاد که بقالار  
 از دور ترسانید و متفرق سازند و قصد گرفتاری زد و خودشان نمایند زیرا که سزادی ایشان  
 موقوف بر تجویز راجه لال سنگه وزیر است روز دیگر املکاران در بار لاهور کسانی که سبب  
 شده بودند مضرت شلاق و بیم بغید و اخذ جریانه قرار واقعی تنبیه و گوشمالی یافتند و سب  
 بلوای و م این شد که بعضی سپاهیان سلمان کنب جالند بر برای مقرر کردن یکدودگان  
 بقبر قصاب فروخته شدن کوست کا و در بازار چپا و لی آنجا از صاحب کشتزار اجازت خواستند  
 صاحب صوف اجازت آن داد و کپتان با سنده جالند بر این امر بسیار ناراض شد و جمعی  
 از ایشان بر صاحب موصوف رفته برای موقوفی دکان بقبر قصاب زانجا و خواستند  
 صاحب فرمود این درخواست شما بجا است زیرا که در بازار لنگره انگریزی شمارچه سردکارت  
 و بودن این چنین دکان در فوج انگریزی برای گورهای ولایی بر ضرر است کپتان یک سب

سبب عدم منظوری در خواست افزوخته و در خشم شده چوب سنگ دن بر مردم آنجا  
 حتی که بر صاحبان انگریز نیز شروع کردند و ساعت بساعت مردم بمقامشان فراهم شده  
 بلوای عظیم نمودند و چون چند کس از سنگ چوب آنها مجروح گشتند سواران ساله انگریز  
 در سیده بوجبایای صاحب کشتزار آنجا قریب صد و صد کس را گرفتار کرده قید کردند  
 باقی بلوایان که گریخته رفته بودند بدست نیامدند و اکنون چند دکان بقصر قصابان در چپا  
 جالندهر مقرر شدند و گوشت گاوی تلفت و علانیه در آنجا فروخته می شود و نیز کونیند هرگاه  
 لارڈ صاحب بیاد در امرت سرتر شریف بودند کلاب سنگه بشا بده گوشت کا و در میان  
 بازار حبش سواران کوره ولایتی هم کاب لارڈ صاحب مدح بوجب تصب می خورند  
 بسیار رنجیده و ملول خاطر گردید و از فرط بیخ و ملال به بیانه میاری سوار نشدند و بخواه لارڈ صاحب  
 حاضر گشت و آخر عند لطلب حاضر شده عرض کرد که در نوبت ماسکبان کا و کشتی بسیار  
 ممنوع است مقتضایان مادرین باب نوشته اند که هر سکه کا ورا کشته و یا گوشت آنرا به میز اول  
 و صیبت که بشرط داشتن قدرت کشته کا ورا مثل گا و فرج کنند و یا خود را بکشد و امرت  
 از قدیم پستگاه سکهان است ما مردم این مقام را بسیار تعظیم و تکریم میکنیم و لهذا امری که خلاف  
 نوبت ما باشد در آنجا ویدن نمیتوانیم لارڈ صاحب فرمود آنچه شما گفتید درست و ما حفظ  
 مراتب خصوصاً پانصداری نوبت دین بر یک قوم مرکوز خاطر و ملحوظ می باشد که این امر که  
 شاکسایت آن کردید در اینجا مجبوری بعمل آمده زیرا که غذای مردم ولایت کا و نوبت و از کار  
 کپی بسیار ولایتی بر روز داده میشود کلاب سنگه گزارش کرد اگر بجای گوشت کا و گوشت بز و میش  
 از سر کار بفرج ولایتی عنایت شود قباحی ندارد و ارشاد شد این قدر بز و میش سفر و مهم از کباب  
 میبرد و علاوه دو چند سه چند صرف در گوشت بز و میش خواهد افتاد و سراندر کور عرض کرد که  
 بهرسانیدن آن تعجیب از آن نمیبند است هر قدر که در فرج ولایت متعینه امرت سرتر شریف  
 خواهد شد مردمان بنده پر روز خواهند رسانید لارڈ صاحب فرمود و نیز ازین چه بهتر خواهد بود

اگر کلاب سنگه حکم لار و صاحب منادی و باب امتناع کاوشی و شهر امرت بر شد گویند بعد از  
 یاد و روز از منادی مذکور شخصی کشمیری مسلمان کاو و یاد و مکان خود فوج کرد و چون انجیر ملا و صاحب  
 شد حکم بنزد و بشیر آن کشمیری شد زیرا که او بعد منادی حضور رمر تکب این امر شده خلاف حکم  
 حضور نموداری سپا برش بعض از تاجران عمده کشمیر قصورش معاف و حکم گرفتند و زجر بانه کردند  
 از آن کس مباد و شد چنانچه که کشمیریان برای حفظ آبروی محقوم خود زجر بانه را داخل سرکار شدند  
 و از آن سوز مردم راجه کلاب سنگه کله بز و میس را بقدر حاجت در حبش سواران و پیش کور  
 ولایتی میرسانیدند و قیمت آن از سرکار اگر نیزی می یافتند و بسیار کثرت سپاه و  
 ارستگلی فوج لاہور و در عهد محھا راجه رنجیت سنگه رئیس سابق لاہور  
 زبانی کسانیکه سالها سال در لاہور بودند شنیدند شد که رنجیت سنگه مذکور فوج سوار و پیاده و  
 توپخانه را از ورکو و سلاح و غیره از آلات حرب و ساز و سامان چنان ارستہ کرده بود که بوقت  
 قواعد کردن پیش نامی پیاده و حبش سواران او در میدان سبب فساد و تنوع آفات  
 سلاح مصقول و متعارف شان نظر تاشان بآن خیر کی میکرد و گویند هرگاه که کنانش صاحب باره  
 تاشانین شاه شجاع الملک بخت سلطنت کابل و قندهار و متوجه افغانستان شد در تاشانی او که  
 ایشان مع افواج اگر نیزی و توپخانه در لاہور افتاد رنجیت سنگه که در آتران بقید حیات بود بسیار  
 دوست و اتحادیکه با سرکار اگر نیزی میداشت کنانش فضا صاحب رابع نامی فوج میرامی تاشانی و در  
 لاہور قیام نمائیده رسم ضیافت صاحبان عالی شان و انفراد فوج بر حسب درجه و مرتبه  
 و رسم دعوت کل سپاه با توسع و کشاده دلی نمود و در بخت گیر و ملاحظه سپاه اگر نیزی و تاشانی  
 قواعد شان کرد و روز دوم سپاه خود را از حبش سواران و پیش نامی پیاده و توپخانه  
 صاحبان اگر نیر الملاحظه کنانید ناظرین برود و فوج میکنند که زور و بروی و دردی سپاه پیاده  
 صفائی و شفافی ساز و در بران سواران و چالاک مردم توپخانه لاہور بوقت شلک و دن نشانی کنند  
 و در دیگر طرف قواعد برابر فوج اگر نیزی بود بلکه در بعض امور سبقت و پیشی بر فوج اگر نیزی

میر بودن چنانچه افسران افواج انگریزی تعریف از استسکی فوج سکبان نمودند و رئیس فوج  
 از بس داشتند و مال اندیش بود با اعتماد این فوج خود کامی قصد مقابله با سرکار انگریزی نموده  
 زیرا که او خوب سید است که در اصل و نقل بسیار فروست و درین زمانه تدبیر جنگ پایدار می فرست  
 بر اهل ولایت ختم است کونظام کسی از اهل هند بتقلید مردم ولایت فوج خود را از پوشانیدن  
 و روی و آموختن قواعد و شلک زنی نیا کند ولیکن بوقت جنگ هرگز پایداری مثل فوج  
 انگریزی نخواهد کرد زیرا که افسران انگریز بوقت جنگ بر حسب دستور بعضی سوار و بعضی  
 پیاده از صفوف سپاه چند قدم پیشتر استاده می شوند و بذات خود با حریف می جنگند و سپاه  
 با تدبیر می جنگانند و سپاه ایشان بوجب قواعد و مشق دائمی عادی بر امور جنگ در تعین  
 افسران خود میباشند و وقت جنگ و غیر جنگ ایشان را یکسان می نماید و بشا هه حال افسران  
 فوج خویش از جزلان و کرنیلان و دیگر عهده داران که در وقت مقابله با حریف پیشتر <sup>چند</sup>  
 می ایستند شجاعت و دلیری در مردم سپاه نیز بالضرور پیدا میشود و سبب پایداری است  
 صاحبان انگریز در جنگ بچند وجه است اول آنکه سید اندک مایه در ملک غیر بستیم که خجسته کجا  
 خواهیم رفت اگر در معرکه جنگ کشته گردیم موجب ادای حقوق سرکار که برگردن است  
 خواهد شد و بیم باعث نیکنامی در قوم و ملک ما مقصور لهذا کشته شدن خود در رزم هزار مرتبه  
 فرار ترجیح میدهند و نیز هر فردی از ایشان حکیم و تجربه کار و دشمن است یقین میداند که مرگ بی امل  
 نیست اگر زنده خواهیم ماند بر حریف غالب آمده و بر ملک دولت او متصرف شده حکمرانی خواهیم  
 کرد و اگر کشته شویم قوم ما حکومت خواهد کرد و در صورت جین و گریز در میان قوم و محبتان خود  
 از اینجا بولایت ندامت و ترساری خواهیم برداشت و مغزول شده در مواخذه سرکار  
 خواهیم افتاد بخلاف سپاه هند و افسران آنها که در جنگ بمقابله حریف اول تصور مرگ کشته شدن  
 خود کرده و بخواس کرده و سر رشته تدبیر و جنگانیدن سپاه را از دست میدهند و در اندک  
 حمله و غلبه حریف موت خود را متیقن دانسته پیشتر از سپاه فرار را برقرار می نمایند و فوج هم

به نسبت فهران خود ناگزیر راه کریمی پاید در مقام از حال آرستی فوج نواب قاسم علی خان  
 بناسبت مقام مرقوم میگردد یعنی هرگاه نواب مذکور بجای میر محمد جعفر خان خسر خود رئیس  
 بنگاه و بهار شد بود و باش خود از بر شد آباد ترک نموده در مقام مونسیر مقامت نزد  
 و در انجا که این خان نامی ارینی از جنرل فوج خود ساخته سپاه توپخانه را خوب آراست گرد  
 گویند که فوج او نیز مثل فوج انگریزی در قواعد و تفنگ زنی و توپخانه داری و هم از دور و می  
 ساز و پرداخت خوب تیار شده بود نواب قاسم علی خان مذکور با غواهی که کسین خان مذکور بخان  
 تصور کرد که اکنون فوج بابا فوج انگریزی برابر و پله به پله است بلکه در کثرت از این بهین عذر  
 و پندار با ایلیان سرکار انگریزی در امر اهل نزاع و پر خاش که و حال آنکه سرکار موسوم  
 بود و بنایست ایلیان آن سرکار این چنین ایست کلا از ایافته بود با جمله چون بقدر طول کشید  
 و از او جنگ مسلم نمود شمس الدوله لارڈ و شترت که در خیزل آن زمان که دوست قاسم علی خان  
 بحسب اتفاق از کلمته برای ملاحظه کو شوی تجارت کسینی در شهر پشته رفته و بعد مساودت از انجا  
 در مونسیر برای ملاقات نواب مذکور شتریت بردن خان مذکور بعد تقدیم لوازم شایسته که رسید  
 مخالف قواعد فوج خود را که موسوم بود گورنر بعد دیدن تمامی افواج و توپخانه او  
 بشا به قواعد و چابکدستی مروج توپخانه در شکاک زنی و بدت انگینی بسیار تعریف کرد  
 مافی الضمیر قاسم علی خان را از نمودن سپاه خود دریافت کرد و بوقت مناسب دوستانه نواب  
 مذکور را نصیحت کرد و گفت نواب صاحب فوج شما بهمه وجوه خوب آراسته و تیار است این  
 سپاه بر دیگر ریشان بند و شان که لافعلج مستعد غالب میتوان شد گمراجه تا دین فوج زبنا  
 مقابل با فوج انگریزی نباید کرد که هرگز با آن عهده بر آتخواهید شد و اکنون شوکت اعتبار  
 ریاست شما نسبت دیگر سرداران بند و شان اندک است مبادا که از جنگ کردن انگریز  
 از ابر باد و بیایا مردم بر قدر که خواهند باشد و در مباحثه و محبت بجنگید نه با فوج مقابل نماید  
 قاسم علی خان که در شاه غرور و پندار با غواهی ارینی مذکور از بس در موش بود نصیحت کرد

را که محسن از راه دوستی او را کرده بود نشود که یارگی شرح جنگ کرد و از فوج انگریزی  
 در هند جا شکست فاحش خورده که زبان در صوبه داده رفت و از نواب شجاع الدوله استمداد  
 نمود و در آنجا هم پناه نیافته و بعد عای خود نرسیده در حالت اضطراب بطرف بلال و مغربی فرار  
 کرده رفت و بهاینجابی نام و نشان برد و در کسین خان سپه سالار فوج او در عین جنگ از دست  
 سپاه خود در راج محل مقتول گردید باز تاجال ملک پنجاب رجوع نموده میشود زبانی اکثر ثقات  
 دریافت شد که کل فوج مہاراجه بخیت سنگه سوامی افواجی که در ملتان پشاور و کاشمیر و غیره  
 متعین بود قریب بمقتاد و پنجاه سوار و پیاده چهار در لاهور موجود میماند و آمدنی ملک او  
 قریب دو نیم کرد و رو سپه بود و آنچه در سال از دادن سپاه و دیگر مصارف پس انداز میشد  
 داخل خزانه میساخت درین جنگها که سکھان با فوج انگریزی نموده بودند فقط پلوده های فوج  
 خالصه بودند و سواران آنها در جنگ مقابلہ نکردند و مردم تماشا بین که بعد از جنگ  
 اول یاد دوم برای دیدن مقتولان طرفین در صف جنگ رفته بودند میگویند که مقتولان سپاه  
 انگریزی ادرنگا کها دفن کرده بودند و لاشهای سکھان از یک جا فرستاده شد کس را شمار کرد  
 بودند و سوامی آن درجا های متفرقه که افتاده بودند شمار کردن نتوانستند و همچنین در جنگ دیگر  
 شمار مقتولان ایشان را قیاس باید کرد در سپان شروع ریاست مہاراجه بخیت سنگه نیز که  
 از ثقات سکنه دہلی شنیده شد که در عهد میر منو که از طرف محمد شاه پادشاه دہلی بصوبه دہلی بود  
 مامور بود سه برادر حقیقی از سکھان بودند یکی چرسا سنگه دومی لبنا سنگه و سومی مھاسا سنگه و این  
 بر سه برادر از زمینداران خود میر بی نام و نشان در یک موضع از مواضع لاهور شرک و شتی در  
 بوده مالکزار می آن بشمول دیگر شرکا در کار صوبه ابر مذکور میکردند چرسا سنگه که برادر کلان آن  
 بر سه برادر و مرد چالاک و موشیار بود حرات کرده از سر کار تبعید آن موضع مشترک بنام خود  
 نموده حراج آزاد اصل هر کاری ساخت نامت سه چهار سال سبب تردد کردن قرار و قعی  
 در آن ده خوب تمتع شد و فی الجمله تعارفی و راه و رسم با مقصد باین قدر نیز هم رسانید از راه بلند حوی

دوسه ده دیگر کجاستی را اجاره گرفت و بجوی بند بست آن نمود و خانه معتد به پروا  
 و بعد از آن قفس قبولیت یک علفه را که جمیع یک لک و پیه بود نوشت و زود از کیفیت  
 و کنه تعلقداری و تحصیل ملک کما حقہ واقف گشته از تعلقه داران معتبر و نامی شد آخر کار  
 بقدر پنج شش لک و پیه را مالگیر از سرکار شده و پر و پرزه خود را درست کرد و صد و صد پاد  
 و چهل پنجاه سوار را نوکر خود داشته مثل زمبداران کلان سپهر میکرد و تا اینکه میرزا صومدار  
 لاهور فتنه کرد و چند روز و چوبه پیوه او انتظام صوبه لاهور کرده آمدنی ملک را مثل تو بر خود  
 ارسال در سرکار پادشاهی ارسال میساخت و بعد فوت محمد شاه نوبت سلطنت باحمد شاه رسید  
 و سلطنت و علی سبب فتنه پرداز می غازی الدین خان وزیر ابرو ضعیف تر گشت و علی کوثر  
 پسر پادشاه از پدر ناخوش شد و قصد شخیر ملا و شرقیه بطرف بهار رفت و در اینجا چند ماه  
 در جنگ سیران سپهر حفر علیخان صوبدار بنگاله و پیرامونش ماند لغرض سبب فتور و بی انتظامی  
 سلطنت صومداران و عالمان آمدنی ملک را در سرکار پادشاهی نفرستاده و بلا خوف و خطر  
 بنصرف جود می آورد و در چنانچه چرسا سکه و بر و برادرش که با خود متفق و شریک  
 و تعلقداری بود در تا چند سال بغاوت و در زد و یک حبه بنزد و چوبه میرزا که بیام صومدار  
 لاهور بود و او نیز و نه در سرکار پادشاهی نفرستادند و بر سبب صاحب زر و فوج گردید  
 و بر کاره وزیر مذکور بنبرد و فریب احمد شاه پادشاه را قتل گشاید و علی کوثر پسر پادشاه  
 شده و در ولی آمد و سرداران متعلیه دار لاهور سلطنت او گشتند مرزا نجف خان که بخشی  
 و دار لاهور سرکار پادشاهی شد کل عالمان و زمینداران دور و نزدیک برای فرستادن  
 خراج ملک تاکید و تهدید نوشت و بعضی از تنبیه منیصال کرد و برخی را در دار السلطنه  
 طلب نمود چنانچه در میان ایام چرسا سکه و بر و برادرش مشمول دیگر زمینداران و مالگیران  
 لاهور در ولی حاضر شدند مرزا نجف خان زکریا از آمدنی ملک که در تصرف ایشان بود  
 بابت زمین باطنیه از ایشان طلب ساخت و با وجود دخل کردن زر بسیار در سرکار پادشاه



سرکار پادشاهی ایشانرا از محاسبه بجات نشد این بر سره برادر از خوف سیاست مغلیه نهایت  
 ترسان و لرزان میماند تا اینکه بخدمت شرف الدوله که یکی از سرداران پورانی و دوست  
 بخشی الممالک مرزا بخت خان بود تعارفی پیدا نمودند و چند ماه در خدمت سردار مذکور  
 آمد و رفت کرده و او را مرئی خود ساختند شرف الدوله که از پس جوانمرد و بامروت  
 بر حال تباه این بر سره برادر که غریب الوطن و با انواع مصیبت مبتلا بودند ترحم نموده در  
 خدمت نواب بخت خان سپارش کرد و مرزا بخت خان که ممنون احسان شرف الدوله  
 بود چنانچه شمه ازین حال غمگین مرقوم خواهد شد بیاطمینان از محاسبه این بر سره برادر  
 در گذشت بلکه خلعت بجای علاقه که سابق نامزد ایشان بود داده با عزت و حرمت  
 ریخت لا بهر ساخت و این بر سره برادر در وطن خود رسیده در درددن تحصیل علمات  
 خود که سیر حاصل بود بر سر مشغول گردیدند و بساعت بخت در زمان فیل از آمدنی ملک  
 چنان متول بهم رسانیدند که صاحب بزرگ و دینار سوار و پیاده گردیدند و تاحیات بخت خان  
 بار سال خراج و دیگر سبک پیش در خدمتش او را از خود راضی و خوشنود میداشتند تا آنکه  
 بعد فوت مرزا بخت خان که مرد دانشمند و صاحب تدبیر و شجاع بود فتور عظیم در دلی داد  
 و کل سرداران مغلیه از اقربا و رفقای خان مرحوم بسبب نا اتفاقی و قتال و جدال نزدست  
 یکدیگر کشته شدند و چون از سرداران مذکور که کسی از خوف و بیعت شان مجال تفر و سرگشتی  
 نداشت میدان خالی شد و اشکال الغرضی و صاحب شوکتی در سرکار پادشاهی ماند  
 غلام قادر خان سپهسالار و خان خلیف نجیب خان افغان که از مدت و کین نشسته جو یک  
 قابو و وقت بود و چنین چنین کمیت قرین کمر بکمر می بسته ناکاه از کمین گاه برجست و  
 با فوج و سبیل در شاهجهان آباد رسید و شهر و قلعه بند و بست خود کرد و قلعه را با جاروب  
 خارت برد و با پادشاه و شهزادگان کتاختی و بی ادبی همچنان کرد که عیب سلطنت  
 با کل نماند و تبا بهنجاری و بد کرداری افغانه رونق خاندان تیموریه بعد از خرابیها که از دست

وزیر پادشاه اندک شده و فی الحقیقه از سعی و کوشش بر نایب جنت خان سپاد و ذکر سرداران مغلیه مریدی  
 او آنچه شده بود باز دریم و بریم گشت و کسی را توجیه و تهنیت بحال عمالان و زمینداران و دوست  
 نماند لهذا اکثر از آن سرکار پادشاهی را خصم و سا که از پای تخت دور بودند باز نشان دروغ و فریب  
 و هر یکی بر خراج ملک متصرف شده امیری صاحب فوجی شده و جهان الیم چراسانکه و برادرش  
 خود را بختاب را بجای مشهور گردانید و سپاه را پیش از پیش نو کرد و ششصد و بیست و یک سیکان  
 لا بور صاحب نام و نشان شدند و بعد فوت چراسانکه و لسانا که که لاولد بود و ندریاست  
 کل چراسانکه برادر سومی رسید و چراسانکه سه پسر داشت یکی رئیس ملک و دو دیگر دو که بخت  
 اکبر اولاد چراسانکه و صاحب اقبال بود بعد فوت پدر خود بر ریاست پدر و هر دو عمومی خود  
 چراسانکه و لسانا که رئیس بالاستقلال شدند و چون نیر اقبال و طالع او در ترقی و اوج بود  
 ریاست موروثی ترقی کرده و از هر طرف میدان اخالی بافته فوج مستد یاز سوار و پیاد  
 سکمان بمقتوم خود ملازم داشت و برادر و دیش فراوان و سعی و کوشش نمایان رفته رفته بر  
 نامی ملک پنجاب و بلایع و مزاحم متصرف گشت و بعد از تسلط و انتظام در ملک پنجاب و فرام  
 نمودن حزانه بسیار و کمند داشت فوجی جرارد و آریسکی توپخانه و شبار طاعت و زور ملک گبری  
 بنم رسانید و در بیت قلیل صوبه نشان پشاور و کاشمیر و غیره ملکهای کوبستانی را از افغانان  
 شمشیر گرفته بران قابض و منبسط گشت و خطاب و از را بجای بسیار بجای مستقر کرد و یکدیگر را برادر  
 می گویند و در بیان شمه از حال شرف الدوله سردار تورانی که ذکرش بالا  
 گذشته چون در این سردار پادشاه را بلا گذشته بود ذکر بعضی از حال ایشان در مقام شانه  
 باید و داشت که نام شرف الدوله قاسم جان ابیسم است و سوطن خاص بخارا و فیکه علی کوهر  
 در عهد تنزادکی و ولی عهدی از احمد شاه پادشاه و در عاقل بقدر خود ناخوش شد و مطرب ملاد  
 شرفیه توجه نمود و بمقتضی تنخیه صوبه بهار و شهر مینوسی و کوشش میفرموده و درین هنگام نوایا و نام  
 حاکم پور نیزه نوا میسماعت جنگ هم با فوج خود برای ادوات و کباب شیزاد و موصوف بود و در

و بطرف دیگر صادق علیخان عیوب میرن سپهر جعفر علی خان ناظم بنگاله مع فوج انگریزی در  
 مقابل لشکر شهزاده با سپاه ابنه و توپخانه ذاکنی خود افتاده میخواست که شهزاده را از تخییر و تیر  
 که در عمل او بود بجاییت فوج انگریزی و خود باز دارد و دوسه جنگ بهم میامین واقع گردید و آنوقت  
 غالب از مغلوب متمیز نمیشد و همان ایام مرزا قاسم جان سردار مذکور با جمعیت پانصد سوار  
 بمقوم خود بقصد رفاقت شهزاده از لاهور آمده قریب بمسکر شهزاده رسید و درین وقت لشکر  
 شهزاده قریب پنجاه مقابل فوج حریف افتاده بود و کوسید احمد شاه پادشاه دلی به لار و تکیه  
 کورنر کلکته نوشته بود که شهزاده علی کو به فرزند زاراکه ناخوش شده بران طرف فتنه است بهر طور  
 مستور باشد و نه این صوب نماید لهذا فوج انگریزی که در مقابل شهزاده بود قتال با فوج او میکرد  
 محض نپاس خاطر ناظم بنگاله همراه میرن مذکور بود و میخواست که شهزاده را خواهی باشی خواه جنگ  
 بی آنکه او را صدمه و آسیبی برسد و قابو آورد و هیچ دسالم با غوث احترام روانه شاهجهان آباد  
 حضور پادشاه مدوح نماید هنوز این امر از قوت بیفیل نیامده بود که فلک شغبه باز بزمی گردید  
 بر روی کار آورد که شرش عفریب می آید الغرض مرزا قاسم جان بعد رسیدن اینجا قصد کرد  
 که فردا بملازمت شهزاده فائز گردد و در خواست همگانی و حاضر باشی حضور او کند و بوقت  
 با همراهیان خود مشوره نمود که بوقت ملازمت چه چیز بند شهزاده باید گذارند و همین فکر و تیر  
 بود که زبان بی باشدگان آنجا شنید که در فلان موضع که از اینجا بقاصدین پنج شش کرده است رسیده  
 چاره جانوزان لشکر میرن رسیده است مردم همراهی پید شست آنجا منزل کرده صبح زان  
 لشکر خود خواهند شد مرزا قاسم جان بجز دشمنان این حال و قصد سوار همراه عالم جان برادر  
 خود کرده برای التزاع کرده آوردن رسد فرستاد سواران تو را می تروق مار رسیده و میرن  
 میرن که غافل در خواب بود و میشنود ده تمامی بناب رسد رافع و در تخییر فیل چهار مختار  
 شیر و پنجاه رهنس زکادان چهار و پنج سراز مقتولان مخالف تر شنبه در لشکر خود آورد  
 علی الصبح قاسم جان بملازمت شهزاده رسیده اخیال و غیره سباب رسد میرن مع سربا

بند زکند را نیکو شهزاده ازین حسن خدمت جزا قاسم جان قبل ازین که ملازم سرکار او شد بشمار  
بسیار خوش کرد و در خصوص ازین یافتن شهران بابر برداری و غیره نیز یکا سبب نبودن بابر  
خیمه خاص حضور بر جانان و نیز کجاوان باریدند بیکه جان و شهزاده بجلد وی اخلاص  
نمایان قاسم جان را بنیابت خطاب شرف الدوله و خلعت سرفراز فرمود و بحسب اتفاق از قضا  
و قدر در شب دوم یا سوم از در و دیوار بزرگوار در و دیوار و دیوار و دیوار در عین شمع برف  
جان سنان بر میرن افتاد و گویند میرن بعد تناول طعام شب برای استراحت برنگار  
شده بر حسب معمول افسانه از قصه خوان می شنید و دو خادم پای او را میمالیدند که بکشتن  
آتش برون در خرمن سستی او افتاده بر پای ملک عدم شد و آن مرد و خدمتکار مع فسانه  
بیت آفای خود نیز راه یافتند و در و دیوار نیز بحال کسی را از خدمت و چشم او اطلاق نشد و معمول  
بود که بعد دو ساعت بنده خدمتکاران میرن میشد چون خدمتکار در خیمه او رفتند افتاد  
خدمتکاران سیاه را مع قصه که بر فرخش عدم غنوده یافتند و غنیه شور و او را و جسته را  
بروشنه افسران لشکر را بجز که در و دیوار جانان بنا بر مصلحت حال مردن میرن را محض داشتند  
و علی الصبح لاشن بجان او را بپای معمولی پوشانیدند و بر بروج قبل نشانیدند از انجا بطرف  
راج مل را می کشن و در قن روانه ساختند تا فوج حریف شاهان و لشکر را برسان نشود و با جود  
این همه تکلف که کردند و با نهایت در لشکر او این خبر شایع شد و رفتند و رفتند و لشکر شهزاده هم رسید  
علی الصبح شرف الدوله این خبر را شنید و حضور شهزاده حاضر شد و قبل از نیکو شهزاده این خبر آگاه  
کرد و عرض کرد که جنرت را مبارک باشد شهزاده پرسید این چه مبارک است عرض کرد شب  
بر میرن دشمن حضور برون افتاد و او تصدیق مبارک شد و سپهر وقت لاشن او را بدین تکلف  
روان راج محل ساخته اند که گویند بعد سنج این واقعه افسران فوج اگر نری پیغام صلح بپوشی بکشد  
شاهزاده فرستادند و آنچه مناسب وقت بود از تعلیم و تواضع نسبت بشاهزاده و علی و در و دیوار  
را سرفوت نمودند و از آنوقت پاسداری شهزاده می پوشیدند چنانچه کلبه را بر فی لار و دیوار

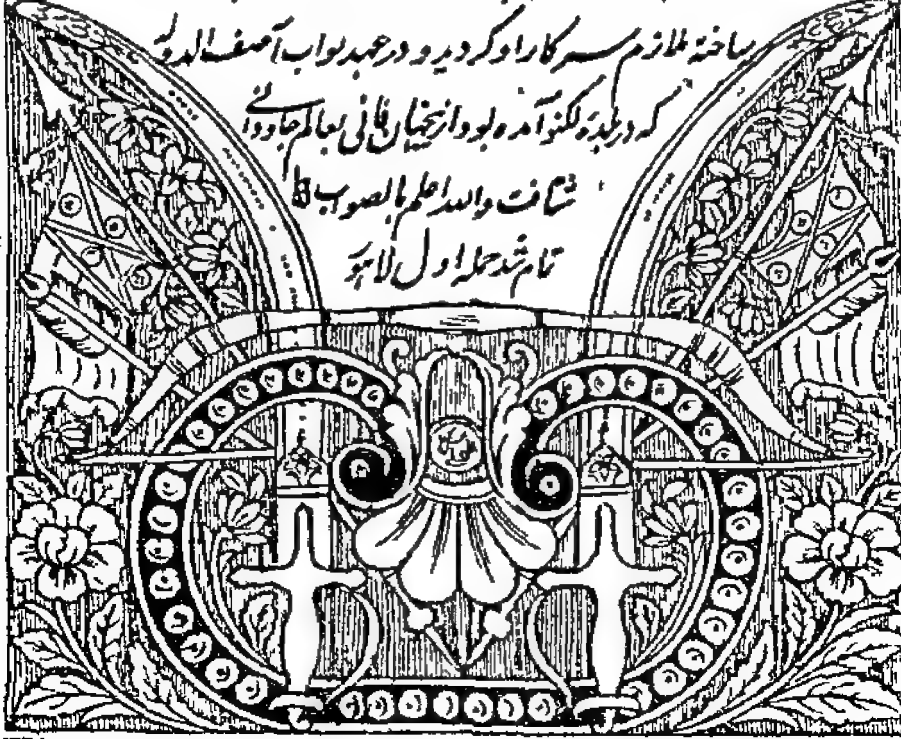
از تر و خود بخشنور شهزاد و فرستاد و خرس ازین همه مراعاتیکه گور نزد کور  
بی سر و سامان و دور از پدر خان مان نماند بود که در محنتی بود که عسرتیب سرسبز شده بار آورد و سپس  
این اجمال طولانیست که خلاصه آن نیست که معاصرین اینحال خبر رسید که پادشاه از کور  
و وزیر خارجی الدین خان وزیر کشیده شد و صاحبان انگریز حجب هند عا شهنشاه در همان سفر  
موضع کبثولی جناب ایشان را بخت سلطنت هند و میان نشانیده و نذر پاک گذرانیدند و چند ملک و  
پیشکش و نذر از حالیه میر قاسم علیخان که او را بعد مغزول صاحب میر جعفر علیخان اناظم  
بکاله و غیره ساخته بودند و مانند وزیر شازده ملک و سپهسالار از آمدنی ملک بکاله و بهار بر  
پادشاه جدید مقرر نمود و علی کو بی بی شاه عالم پادشاه از اطراف بهار خوش و خرم نصبت  
فرموده در آنکه با درونین افروز شد و قریب دو سال در آنجا اقامت فرمود و بهنگام قیام  
در آنکه با دلا و دکلوز کلکته آمد و نقد و هدایای قیمی ولایت از طرف کبثی انگریز بهاد و بخت پادشاه  
گذرانید و درخواست دیوانی بر سره صوبه یعنی بکاله و بهار و اورسیه نمود پادشاه بموجب  
که سابق بوقت شریف داشتن در اطراف پشته با افسران فوج انگریزی کرده بودند دیوان  
صوبه های مذکوره بنام کمپنی نوشته داد و گویند اگر شاه عالم در آنکه با د شریف سید است بخشد  
غلام قادر خان در وسیله بیلا نمیشد که پادشاه بموجب رعیت ارکان دولت و هم مقتضای حاجت  
وطن بشا اجماع آمد که پای تخت سلاطین تنویریه از آبا و اجداد کرام او بود شریف بر دور  
ایام تمامی علاجات اطراف دلی ملک در خاص شهر هم سوای قلعه مبارک در تصرف و عمل جان  
بهتر بود و چون که شرف الدوله مذکور از حبس لازمست مگر کاب پادشاه بوده بهر کار می خد  
نامور میشد بجای آورد عمل جانشان حکومت این قسم که ناگوار طبع اقدس پادشاه بود برای دفع اخرج  
شان شرف الدوله را فرمود چنانچه سردار مذکور مع سواران همراهی خود که اکثر از برادران و اقربا  
عزیزان او بودند جنگیده عالمان حاکمان از اکثر علاجات و اطراف دلی گرفته اند و اخرج کردند  
راجه برت پوز بر یافت این حال در چشم شده بقصد پیصال نورانیان با پنجاه هزار سوار حاکمان

سوار شد و این نائب درین مهم قسم خورده بود که تا توراتیان را استیصال کنم و نیز بیست  
 طعام خوردن بر من حرام است و خواهان شرف الدار ملت فوج جاثان هم که بودند که توراتیان  
 بمقتضای کفر من فتنه فکلیله خلعت فتنه کثیره غالب آمد جاثان از شکست  
 دادند و کونین نائب را حجه مذکور که مردی جبری و زور آور بود از صفوف فوج خود پیروز  
 را دو اند و خطاب بشکر توراتیان کرده نعره زد و گفت هر کسی که از شما سردار باشد مقابل  
 من بیاید تا فوت و زور او را بیاورم و شرف الدار و له مجروح شدن این کلام است اما من  
 برق در مصاف جولان داد و مقابل حریت درآمد و گفت منم آنکس که تو او را می طلبی  
 سردار مذکور را از وجاهت ظاهری آنکه حکمی سازد و راق شرف الدار ثابت شد که حقیقت  
 همین کس سردار لشکر توراتیان است پس را با اسب شرف الدار و له قریب آورد و شمشیری  
 بر شرف الدار و له از جهت شرف الدار و له که در فن سپاهگری شهسوار می بود کال بود از خانه  
 زمین جدا شده حمله حریت را خالی داد فقط بر بچه دست چپ او که بر قاشق زمین شمشیر  
 رسیده مجروح ساخت و بعد خالی داد و حمله حریت افوراد در خانه زمین آمده و تیغی از خانه  
 کشیده چنان بر کتفش زد که تا کمرد و پا زد و بر زمین افتاد محمد بخش خان اکبر اولادش بود و  
 سر پر خور سردار جاثان را بریده و بر سر نیز کرده بلند ساخت فوج جاثان با وجود کثرت  
 خود را بر شان تیره دیده بر اسان کشت و بکثرت جمیع نقد و سباب که در لشکر غنیم بود بیست  
 توراتیان درآمد و هر افسری از ایشان صاحب الوت یا لکب سپان و خیمه و خراگاه شد و شرف  
 که مرد دانا بود فهمید که توراتیان اکنون صاحب ولت و ثروت شده اند حکم من بجا نخواستند  
 و برین سبب در فوج همیشه خلل و فتور خواهد آمد بهتر است که یکی از شهبازگان را در لشکر بیاورد  
 تا از حکم او احدی اجمال سرنامی نباشد پس من را ده مجنوز با پادشاه رفت بعد که رسیدن  
 از فرسخ عرض کرد که در فوج بودن که ام شهبازده مناسب است پادشاه گفت که ای ام شهبازده  
 مالیقت این امر را در شرف الدار عرض کرد که اگر شهبازده باشد یکی از معتدیان درگاه را ببرد

بعد از جنگی سرور از فرموده معین مازندران حکم بخشی بهم کسی سرکشی نخواهد کرد پادشاه فرمود  
 نزد من از شما معتمدی نزد دیگر نیست شما خلعت بخشگیری سیدم شرف الدوله زندشید که اگر کن  
 خلعت بخشگیری میبوشم افسران فوج خواهند گفت که برای همین کار بجنور پادشاه رفته و بر  
 خود خلعت بخشگیری پوشیده آمده است ولی انت که شخصی دیگر را برین خدمت مقرر کنانید  
 همراه خود باید بر شرف الدوله بعد بجا آوردن آداب عرض کرد که از فدوی انجام این  
 خدمت نخواهد شد زیرا که از خبرگیری فوج فرصت ندارم صلاح دولت است که مرزا نجف خان را  
 که از خاندان جلیل القدر و از چندی با منید پرورش و پودخت بر در دولت حاضر طلبیده  
 خلعت این خدمت حجت شود لایق این کار همین شخص است زیرا که شجاعت و شعور هر دو دارد  
 پادشاه این ای میپسند کرده فرمود که همین وقت ایشان را بیاورند شرف الدوله نزد نجف خان بیاید  
 رفته گفت که من تا این صفت از خدمتگذاری جناب قاصد و نادم بودم اکنون قابو یافته از پادشاه  
 خدمت بخشگیری را برای آن صاحب مقرر گمانیده ام بسم الله بخیر برو همراه من  
 الفرس پادشاه مرزا نجف خان بهادر را بخشی فوج مقرر کرده روانه لشکر ساخت  
 شجاعت و بهادری مرزا نجف خان که در شاهجهان آبا کرده بود و از بس شهت دراز  
 و بستنی از بیان ست و مرزا موصوف بهین سبب بسیار محبت اخلاص نسبت بشرف الدوله  
 میداشت و بر قرآن شریف مهر کرده بود که اگر مرا یکی شان بهم میسر خواهد شد نصف آن را تو واضع  
 شرف الدوله و حسن زیان او خواهم ساخت و باظهار معین الدین حسین خان بهادر  
 که یکی از فیرکان شرف الدوله اند چنان دریافت شد که شرف الدوله مرزا قاسم جان  
 بهادر بذات خود از بخارا اول در سمرقند آمده رفیق حاکم آجا شد و در مزاج حاکم خندان  
 در خلعت بهم رسانید که در این مقام کل ریاست او کرده مدتی در آنجا بماند  
 که در آنجا چون حاکم سمرقند در شکار کاخی که برای صید رفته بود بیک ناکاه و بیک  
 مشاببات شکار حسین کردیش شرف الدوله بسبب ناموافقیت سپهر حاکم که بمشیه در شکار

استخراج و استیصال اوصی مانند آمدن در سر قند مناسب وقت غرضه از میدان جنگ  
 روانه بطرف هندوستان شد و آنوقت نزد او قریب بیست و هزار سپه فوجی هموایی پیا  
 و سامان دگر بود و چون لاهور رسید میر منوچهر را آنجا که جوامزد و قدر دان پشرف بود  
 بوقت ملاقات با کمال شفقت و عنایت پیش آمده شرف الدوله را رفیق خود ساخت تا آنکه  
 واسطه کتختاری شان با صبیح نظر یکب خان هزاره که از سرداران جلیل القدر آنها بود گشت  
 و ملک سنده را در جاگیر شرف الدوله واد چنانچه محمد بخش خان ولد نسیم الدین یکب خان  
 که تا آنحضرت این نایب در واهی زنده اند در سنده پیدا شد و سپرد وی شان قدره الله تعالی  
 مخاطب استرف الدوله والد معین الدین حسین خان مذکور پشته و شرف الدوله را در  
 برادر بود و در یکی عالم جان و دگر عارف جان والد نواب احمد بخش خان مرحوم با جمعه  
 شرف الدوله و قریب ده سال در لاهور با کمال خوشی و مرفه حالی بسر کرد و چون میر منوچهر  
 لاهور فوت شد سبب برهمنی و درجی امور صوبه لاهور بر خاسته خاطر شده با پانصد  
 سوار بقصد رفاقت شهزاده علی کو بهر چنانکه مذکور شد در صوبه بهار رفت و ملازمت حاصل

ساخته ملازم سرکار او گردید و در عهد نواب آصف الدوله  
 که در بده کنگره آمده بود از جنیان غانی بجا آمد  
 شرافت و اسد اعظم بالصواب  
 تمام شد حمله اول لاهور





## حکله دوم از تاج پنجاب

بسم الله الرحمن الرحيم

نتمه تاج پنج لاهور که در شش<sup>۱۸</sup> عیسو کسکه بهان لاهور از سر بسا و دشور  
 در سر کار انگریزی برداشته بودند قبل ازین نوکر رخا و قانع نگر  
 شده بود که رانی چنده والده بهاراجه دلیپ سنگه والی لاهور را از قلعه خاص آنجا بسب  
 خدا و بهنگامه پروازی شیخ امام الدین صوبه دار معزول کشمیر که از یافتن خطوط سرار لال  
 وزیر بهاراجه صاحب که اصلاح و مشوره رانی صاحب نوشته بود مردم راجه کلاب سنگه  
 در کشمیر دخل نموده باعث خوزیزی و مقصده عظیم در آنجا شده بود در قلعه شیخ پور که  
 بمافصله سه منزل از لاهور واقع است بردند و سر دار لال سنگه را بعد از معزول شدن  
 از عهده وزارت در مقام اگر مقیم ساختند و اکنون که رانیا صاحب را از قلعه شیخ پور  
 نیز اخراج کرده در شهر بنارس برده اند بسبی دیگر که عنقریب می آید بیان میکنند مخفی مباد  
 که سابق ازین تبارت در از بعد مصاحبه و تصفیه امور سرکار لاهور تمامی نظم و نسق دربار  
 اتجا از سر بجز لانس تعلق داشت زیرا که صاحب موصوف درامی دشمن عهده جلیبه  
 رزیدنتی دربار مذکور از طرف سرکار انگریزی بعد معزولی سر دار لال سنگه خدمت وزارت  
 سرکار بهاراجه صاحب سابق الذکر را نیز انجام میداد و چونکه این صاحب از امور ریاست  
 آنجا کامیابی اطلاع و آگاهی داشت بنا بران درستی بکلی امور از کل و جزو آن دربار  
 چنانکه باید و مشایدمی نمود و سر داران آریاست را که از وقت بهاراجه رنجیت سنگه  
 ذیل کار بودند با خود متفق و بمواری ساخته چنان سرار داده بود که هر مقدمه ریاست  
 در پیش شود آنها دران فکر و غور کرده بجای خود تجویز نمایند اگر تجویز ایشان درامی صاحب  
 موصوف درست می افتاد حکم باجر آن میفرمود پس آن سر داران بمنزله ارباب  
 کونسل آن دربار بودند و خود زریذنت قائم مقام کورنر جنرل در نصیورت بکلی امور آن

و قبضه اختیار خود میداشت و با هر یکی از رؤسای سرداران آنجا رفت و ملائمت پیش  
می آمد و برین سبب خیلیک از امر او رعایای آنجا از مداخلت سرکار انگریزی در ریاست  
نارمن نبود و چون سرلارنس صاحب مذکور از عهد رزیدن آنجا استعفی شده و بولایت  
تقریب برده بجای او جناب مستر کارمی صاحب بهادرتقریشت بر آنجا این صاحب  
در وقت دفع محاربات فیما بین بنگال و سرکار انگریزی سکرتر خاص نواب کورنر جنرل  
لارڈ پاردونک بهادر بود و نیز از جمیع امور است سرکار لاهور بخوبی و قوت داشت بکن  
افتاد مصاحبه فیما بین هر دو سرکار و تحریر عهدنامه و شروط آن صاحب موصوف  
مستخرج لارنس مذکور و سطره شده بود و نیز بخاطر این همه مراتب صاحبان کنسل لکنته کارن  
موصوف که داخل کنسل آنجا شده بود در عهد رزیدنش دو وزارت دربار لاهور مقرر شده  
فرمودند و این صاحب نیز مثل سزیدن سابق همه امور آنجا را با کمال هوشیاری بیدار مرقی  
حسن انجام و انصرام می نمود و لیکن چون بعد از فوت بهاراجه رنجیت سنگه سبب شاست  
اعمال نگهسیده سکهان که ادبار دیگر نشانست قبول آنکه بیت چو تیره شود دراز کار  
همان آن کند گشت نیاید بکار و امری غیب غریب در لاهور از مردم آنجا سرزد که موجب  
براون را نیصاحبه از قطعه شیخ پور و شهر بنارس گردید و تفصیل این حال درین مثال است  
بعضی سرداران بر نفس و خیم لیاقته بر اسی افتاد و اعدام تمامی صاحبان انگریز از حکام و  
افسران فوج که در لاهور بودند و خانسان و شاگرد پیشه و غیره عمده مسکوت گهر که اهتمام و  
تیارى طعام صاحبان در انخانه از ایشان تعلق میداد و بطمع دادن بقدر و جا گیر با خود  
متفق ساخته چنان قرار دادند که شامه مردم علیه این خانه شرکت در روزیکه تمامی افسران  
فوج و حکام انگریزی که در لاهور نذر برای خوردن طعام در انخانه قصد کنند کید و فریب  
مردم را اطلاع و هید تا شمار از هر لاهل برسیم و شامه آنرا و طعام و شراب نشان نخل  
کنند و بعد از اینکه از تاثیر زهر آن جمیع جماعت انگریزان کیار کی رگباری کشور عدم و فنا

و فاش شود در آن زمان بر یکی راز شما بخلع فاحره و انعامات و افرو و جاگیرهای قلمی نسک  
 بعد تسل و اود برای دوام شما راستی خواهم ساخت شاید یکی یعنی قبل از بجا آوردن  
 این خدمت چند هزار روپیه تیر داده باشند تا این گروه بدل مصروف درین کار شود  
 باید دانست هر جا که صاحبان فوج انگریزی بکثرت میباشند برای تخفیف اخراجات بهم بر  
 اینکه شب بوقت خوردن طعام همه یکجا شده بلاقات یکدگر و بهم تماشای رقص و سماع  
 مزامیر و سرود و خود با حفظ و سروری بردارند در میان گنبد کیخانه وسیع ساخته بکلی است  
 و سامان طعام و غیره اثر به از صرف زر همین صاحبان که درین خانه شریک می باشند در  
 خانه مهیا و موجود میدارند و برای بختن هر کونه طعام انگریزی در آنخانه با و چنان خدمتکار  
 و غیره عله و فعله لازم میباشد و یک کس را برین عله سردار و حاکم بر کل میکشند تا ازین  
 مردم کار و خدمت گرفته مصارف هر روزه را می نویسانیده باشد چنانچه همین شخص سردار  
 را خانسانان در این خانه را مسکوٹ کهر کونید بوقت معین بعد از شام هر روزه صاحبان  
 در آنجا رفته بعد تناول طعام شغل مینوشی می کنند و در بعض اوقات که مفضل قصص و در آنجا  
 قرار میابد در آن روز تمامی فوج ملک حکام نیز شریک طعام این خانه میکردند با جمله عله مسکوٹ  
 که اکثر ذیل قوم و کمینه میباشند با سرداران بطبع زر موافق کشته از راه کوئیک سفاربت  
 امر قبیل مستعد و آماده شدند و ز را از آنها گرفته حسب عهده و خدمت خود با تقسیم کرده  
 گرفته گویند در جنگی این امر بکریقتن قسم حسب عهده هر یک نوشتن سرداران اقرار نامه  
 را برای دادن انعام و جاگیر با بعض این خدمت یکد و بفته بگذشت و بعد درستی  
 همه امور حسب خواه طرفین و طمیان خاطر فریقین عزم با بجزم و اراده مصمم آن همه  
 کوته اندیشان بر آن قسمت آیفته بر یکی در کمین و جوایمی وقت شربت تا اینکه بحسب اتفاق  
 صاحب مهم مسکوٹ کهر خانسانان آنخانه حکم داد که فردا بتقریب قصص و سرود و مفضل در  
 خانه مذکور منعقد خواهد شد و تمامی صاحبان فوج و حاکمان لاهور در آن خانه مجتمع خواهند شد

اید که برای بقا و شهادت صاحبان فلان فلان قسم طعام و اقلام حلویات انواع  
 شراب حبس معمول تیار باید گنانه خا سمان مجرد یافتن بحکم باید که خواجه ناشان  
 خویش جهت اطلاع این امر و رسانیدن این مرده بخانه بعضی از سرداران که شریک  
 درین راز و شور بود و نه مخفی بوقت شب رفت و خواست که زبر را برای داخل کردن  
 در طعام سکوت که از ایشان بگیرد و هم زبر را که خاص سگدان خود شنید و آوری این  
 و صده کرده بود و زبانه که ناگهان شخصی از شاگرد همیشه یکی از صاحبان فوج با وجود  
 شریک نبودن در آن صلاح و شوره از نامی حالات آن آگاه بود پیش آقای خود  
 همان ساعت رفته از آن حال آگاه کرد و نیز ظاهر ساخت که فلان فلان کس از خانه  
 و غیره در خانه فلان سردار برای اطلاع دبی از روز ضیافت صاحبان که حکم طیار  
 طعام آن روز یافته اند در بوقت رفته اند و فردای آن که جمیع کل صاحبان در سکوت  
 خوابند زبر و طعام شان داخل خواهند کرد بنده دریافت اینحال بپاس نک  
 حضور را ازین با خبر کرد اگر بر صداقت کلام من اعتماد نشود همین وقت مردم سگدار  
 فرستاده بسته کاغذات و صندوقچه رانع علمه سکوت که در خانه آن سردار مجتمع اند گرفتار  
 کرده و طلب فرمایند تا از مضمون نوشتهها ایشان اینحال بخوبی شکفت کرد و آنصواب  
 مع لازم مذکور خود بکام سرکاری صاحب رزیدنت دربار لا بور رفته ازین حال اطلاع  
 نمود صاحب موصوف بغور شنیدن این باجرای شگرت زمانی در ورطه حیرت فرو رفت  
 و باز بخود آمده زود مردم مستبر را برای گرفتار کرده آوردن آن همه مردم و ضبطی سباب  
 خانه سردار مذکور فرمان داد که بنده و سه پسر سپاهیان گوره ولایتی بسر کردی یک پنهان  
 در آنجا رفته اول آنکام را محاصره نمودند من بعد یکان یکان را کشت بسته مع کاغذات  
 که در آنجا یافتند بحضور رزیدنت حاضر آوردند میگویند از روی بعضی کاغذات که  
 ما هم نوشته بودند حال سازش و اتفاق علیه ضیافت خانه مذکور با سرداران سکه

با سرداران که دست و پا داده شدن آنها بران کار ترشت صاف و صریح معلوم کردید  
 نیز از عند و قلم اقرارنامه‌های نوشته ایشان دست آمدند و بعضی از آن مردم بخوف و رجاء  
 اقرار شرکت خود در آن کار نمودند و حال شغل یکدیگر را اظهار ساختند گویند روزی که جم  
 شاکر دیشبه مسکوت کبر و بعض سرداران که نزد صاحب رزیدنت بثبوت رسید صبح  
 آن روز یکشنبه بود و در آن روز عیسوی نهمین بهجک کار از امور دنیوی می‌کنند  
 و اکثر اوقات در عبادت مشغول می‌باشند مگر صاحب رزیدنت بسبب استیلا غیظ و غضب  
 حکم کرد که آنهمه مجربان را برابر ستاده کرده از حلق بکشند و قتل نمایند چه بعض از صاحبان  
 رزیدنت را که عند امر و قتل کردن این گروه را که روز عبادت نامردمست موقوف  
 بر فردا دارند صاحب رزیدنت جواب داد مجربان را خصوصاً همچنین جرم سنگین که سبب یزید  
 حکام و دیگر بمفهوم ایشان بوجه از راه کروفریب شده باشند بمنز او سیاست رسانیدن  
 عین عبادت و حکم خداست و هم موافق قول حکما بلیت سنگ در دست و مار بر سر  
 است رانی بود و فوسن و درنگ به الغرض بمان روز یکشنبه آن همه را رس و بر کلو  
 بسته از حلق بکشیدند تا موجب عبرت و خوف دیگران شود گویند بمجلس آن اهل سیدگان  
 شخصی باشد که کشمیر بود چون نوبت قتل او رسید عرض کرد اگر جرم من معاف کرد  
 و دیگر از و نام کسانی را که درین امر شریک بودند نشان بسم صاحب رزیدنت مصلحت  
 او را معاف فرموده از قتل شدن بمانید او نام دیگر کسان را از سرداران لا بور از غلبه  
 نام رانی چند را نیز گرفت و گفت رانی صاحبه قریب دو لک روپیه را بشاکر دیشبه مسکوت  
 بشرط تقدیم این خدمت دادن قبول کرده بودند چنانچه چند هزار روپیه هم از سر کار  
 ایشان بمردم مذکور رسید مگر عند تحقیق هیچکس خط و نوشته را نیصاحبه در نمی‌قدمه یافته  
 لهذا صاحب رزیدنت خواست که رانی صاحبه را از قلعه شیخوپور بدر بار لا بور طلبید  
 اسکشاف این امر نماید بنا بران خط طلب بنام رانی صاحب فرستادند و چون او بموجب

روانه لاهور کردید در آستای راه بمقامی رسید که یک راه از آن بطرف فیروزپور میرفت  
 و راه دیگر بجانب لاهور چند کسپی سپاهی میر کردگی یکی از فسران فوج انگریزی در آنجا  
 رسیده رانی صاحب را بطرف قلعه فیروزپور برد و بعد از قیام چند روز در آنجا او را کشت  
 و پیکر بیگانه آوردند من بعد حکم رسید که رانی صاحب را از ملک پنجاب خارج کرده و عمل  
 سرکار انگریزی بمقام بنارس که جای نیرته کلان نبود دست برده میم سازند چنانچه در هند  
 طو غا و کریم در شهر مذکور رفته تا تحریک حال که او اهل ماه اکتوبر ۱۸۴۸ عیسوی مطابق شوال  
 ذی قعد ۱۲۶۸ هجری بود در آنجا زنده و سقیم و سالم نشین می دارند و در بیان ایام  
 خبر فوت شدن ایشان که شایع شده بود غلط محض است هرگاه رانی صاحب در فیروز  
 و یا در لاهور یا نه متحقق شد که مرا از عمل لاهور و ملک پنجاب خارج کرده و عمل سرکار انگریزی  
 بهندوستان خواهند برد در خواست نمودند که زنده و جوابرات و غنیمت بسیار  
 من قریب دوازده ملک و پیه در قلعه شیخوپورست آینه را طلبیده و حواله ام نایب پنجاب  
 و جواهر و غیره اثاثه ذاتی رانی صاحب را از قلعه مذکور طلبیده تفویض نشان نمود و چون  
 با این همه احوال و انتقال و اجناس و اموال خود در حفاظت فوج سرکاری بمقام بنارس  
 رسیدند اما لایان سرکار انگریزی بودن این همه نقد و جنس بسیار تر در هند صاحب  
 ندانستند بعد تخمین قیمت هر یک رقم جواهر از جواهران بنارس مع نقد بطریق  
 در خانه سرکاری بجهت اشتد بدین خیال و اندیشه که مبادا بسبب دشمنی قدرت بر دست  
 زرد جواهر از مصدر رفته و فساد شوند و مشهور است که رانی صاحب بوقت سوار کردن ایشان  
 را بقصد بدون در بنارس بفرای ترک وطن بالوف و مفارقت فرزند از چندین چهارچ  
 و لبپسنگ بسیار کریم و زاری و قلق و بیقراری نموده از بس تاسف و حسرت برودست  
 خود را چنان بزور کمر بر زمین زدند که دستهای شان متورم و مخرج گردیدند و سردار  
 لال سنگه وزیر معزول در اگره با جمعیت صد و صد کس از خدم و حشم و سوار و پیاده دست

میانه برین سبب اهلایان سرکار بر حال او مهربان بودند و بعد فوت او صوبه ملتان بول  
پیش که ذیل در امور ریاست پدر خود وجود و عمده دیوانی آنجا تعلق بدو داشت تقریر  
یافت و او هم مثل پدر خود در ارسال خراج توقیف نمی نمود و مردم در انتظام یک مصروف  
بوده بجزرم و هوشیاری از آشوب و فتنه و فساد سرداران لامور محفوظ میماند و معلوم  
بگنگان است که همین سرداران و سپاه ملک پنجاب بعد از مهاراجه رنجیت سنگه سیکه  
سرداران با نام و نشان قوم خود را قتل و سبا خاذا نهرا تابه و بر باد کرده اند و  
باقیمانده کان ایشان گو بافضل قدرت و طاقت آن مزارند که خود کسی را قتل و غارت  
کنند مگر تا هم بغریب حیل و حیله جوان بر باد می دهد که میباشند چنانچه سرداران در بار لامور که  
در امور ریاست و هم در مزاج رزیدنت آنجانی ابله مدخلی داشتند در بی تخریب  
مولراج افتاده نمیکشیدند که او را بیانه گرفتن محاسبه در بار لامور طلبیده قید و قفل  
و خوار سازند لذا او را با جازت رزیدنت از ملتان در لامور طلبیده مولراج حال  
باقی الضمیر ایشان در یافته در رفتن لامور تامل نمود و چون امکان کاران در طلب و طرز  
و سابقه نمود و او گفته فرستاد که من بیرون فرم و داری صاحب رزیدنت در لامور حاضر  
شدن بفرمایم اگر صاحب مدوح مرا بعد از طمعان طلب فرماید بالراس و بعین حاضر  
و حساب را بفرمانیده زر فرم و خود را که خواهد برآمد او را هم ساخت چنانچه در خواست  
بمختور رزیدنت منظور کردید و دو صاحب را از افسران انگریزی در ملتان فرستاد  
مولراج را در لامور طلب فرمود و دیوان مذکور همراه همسران بدر بار آنجا حاضر شده  
محاسبه را از ابتدای صوبه داری خود لغایت حال باطل و فتنه فرمائید و آنچه از قبیل و  
کثیر فرم و برآمده بود بهمانجا و اساسه فیصلنامه و غارت غنای مبری اهلکاران حاصل نمود  
و بعد از رخصت شدن از رزیدنت بهادر و مهاراجه دلپشنگه و غیره کار پردازان  
آنجا بستان معاودت کرد و چون سرداران لامور را اینها مدن دیوان مذکور از

از طلب خودشان بدون دهنه واری صاحب رزیدنت ناکوار کردید ایندخو هستند که اورا  
 باز بکدام حلیه در لاهور طلب بشنید و محضه اندازند چنانکه بعد از صلاح و شوره اورا تا طلب  
 و بشنید تا آنکه حساب ایام صوبه داری پر خود ساقول سنگه را از عهد مبارجه تحسین سنگه لغایت  
 روز وفاتش بفرماند و در جواب نوشت پدرم ساقول سنگه حساب بر سالیه مع زرا لکڑا  
 در سرکار سیرتا و ویر سید آن گرفته زد و خود موجود و سید پشت چنانچه بقول آنرا ارسال  
 سید ارم و اگر باینجه شما را در حساب پدرم سنگی و شستی باشد آنرا از دفتر سرکاری ویرتا  
 نمایند و علاوه فمیدرج حساب پدرم از من نمی باید حساب وقت صوبه داری شغل  
 بخودش داشت نه از من بیکیف اکنون آمدن من در اینجا ضرورت ندارد و اینکاران در بار  
 لاهور بخینین تحریر او را حل بر فرو و سر کشی او نموده از صاحب رزیدنت اجازت غل  
 او از صوبه داری ملتان و تقریر دیگری بجای او خواستند و حسب اجازت صاحب موصوف  
 فرمان مغزولی بنام دیوان مولراج از مویطاری ملتان نوشته سردار که بان سنگه را چگون  
 آنجا مقرر کردند و او را همراه مذکور از افسران فوج انگریزی کرده روانه ملتان ساختند  
 تا صاحبان موصوف و ملتان زنده بکلید های قلعه و خزانه آنجا را از حاکم مغزول حاکم  
 منصوب دهنده و بهند و عمل و دخل او در صوبه مذکور بکنانند و چون سردار که بان سنگه  
 آن بر دو فرس ملتان رسیده در خمیهای خود که بیرون قلعه نصب کرده بود مذخود آمدند  
 دیوان مولراج از سر اخلاص و نیاز پیش آمده رسم احوال پرسید و دعوت به شایان  
 بر تبه عمل آورد و بعد از دوسه روز افسران مذکور به دیوان مولراج گفته فرستادند که  
 ما بین فرد و گاه ما و قلعه جانی قرار دهند تا فردا ما و شما جریده در آنجا رفته بعد از ملاقات  
 بایکدیگر احکام سرکار را بشما تبلیغ نمایم مولراج گفته فرستاد که بموجب ایامی آن صاحبان  
 ظنان مقام را که در وسط واقع است برای ملاقات قرار و آدم فردا ظنان وقت در آنجا  
 حاضر خواهیم شد باید که شما صاحبان نیز در آنجا قدم رنج فرمایند الغرض فردا بر وقتین



دیوان مولراج باد و سردار خود از کعبان در مقام مذکور رفته با افسران که چند لحظه بیشتر  
 در آنجا رفته بودند ملاقات نموده نشست صاحبان بعد از استقار خیر و عافیت از طسفرین  
 و ذوق و شوق رسیده مولراج فرمودند که ما بر دو صاحبان صرف برای همین همراه مزار کعبان  
 صوبه ارجاع آید ایم تا فرزندان معزولی بشاد داده کلید های قلعه و خسترا نه سرکار را از شما  
 بسردار مذکور و مانده و بیم پس شما را لازم است که بزودی تقبیل این حکم نمایند مولراج گفت  
 کلید با موجود و حاضرند در ادا و دادن آن بسردار کسان سنگت هیچ عذر و تا مل غیبت مکرار  
 قدیم الا یام از سلاطین و حکام همشین در مضروب چنان دستور است که برگاه کدم متوجه در چند  
 از طرف سرکار مقرر شد و می آید صوبه از معزول و مضروب بر و در کاوشیج بیارالدین بگریا  
 لمائی رفته کلید را بصوبه و در چند تقویض معینا درین صورت سردار کسان سنگه را باید که  
 همراه من برگاه مذکور و دامن کلید را با تا مل تقویض او نمایم که بنور غمینی موجب نیست  
 طرغین متصور است صاحبان انگریز که معتقد در کاپیلو انجمن سوم فبقت متبسم شد مولراج  
 گفتند که این چه سخن بیوقوفی و حماقت را پیش صاحبان میگوئی برگاه غلان در ویش  
 رخص و کلید را در انجا سپردن چه سنی دارد و امور ریاست را با درگاه چه علاقه است معلوم  
 میشود که در وادون کلید عذر و حایه میکنی در حق تو بهتر است که کلید را با همین باعث رو برد  
 ما بر دو صاحبان کعبان سنگه عواله نمائی و بدو در وادون کلید از بخار فتن و خواهی یافت  
 مولراج که مرد مثل و آل از پیش بود کلام افسر از شنیده آفرخته نشد و بلائیت  
 جواب لصاحبان داد و گفت من دستور این ملک را بجنور شما صاحبان ظالم بر گردم  
 نه برای دادن کلید با حیلکه نمودم هر یک بر چه مرضی شما صاحبان خواهد بود بران عمل غم  
 نمود که سرداران سنگه که همراه او بودند گفت و گوی صاحبان را شنبه بسیار آفرخته و بیم  
 شده مولراج را ملامت کردند و گفتند که تو سخت بی غیرت هستی این چنین کلام سخت  
 و درشت انگریزان رهنماید هیچ میگوئی ملک کلام خوشامد و بارامی کنی ازین مذکی که

[illegible]

سرداران و پسران افواج او که اکثر سکمان و افغانان بودند فراجم شده و بیانی الضمیر  
مولراج اطلاع یافته اورا کشته که تو چرشل زمان و نامردان از جنگ می ترسی و اینقدر  
چرا پس و پیش و منظر اب میکنی اگر نواز معالجه اگر زبان میترسی برو و در کشته فکرمه پیش  
دانیم و جنگ دانه که از زنده ایم و جان درین داریم بنویسمی نخواهد رسید اول مردن  
آخر مردن پس اندین که خود را در دست اگر زبان سپاری و ذلت و خواری از دست  
ایستادن کشته شوی بهتر است که مردانه و از نامقدور خود بجکی اگر در صفت جنگ میدان  
کنسته شوی در میان مردان سرخو و کردی و آنچه در تقدیر بود شد اکنون در حق تو صلاح  
است که خزانه را بکشانا ماردم سپاه جزار از افغان و سکه لازم داشته و آلات حرب و  
بیکار بهم رسانیده با فوج احد انیکه برابورش کند بچکیم و داد شجاعت و مردانگی بدیم و چون  
مولراج اندرون مجلسی رفته و ایحال ابا ما در خود ظاهر کرده درین امر صلاح و مشوره  
از وی نمود و اینش نیز انچه سرداران گفته بودند از او را بفرمانید که اگر اکنون در لامور ترده  
رزیدنت خواهی رفت یا ترابوض خون انفر خود قتل خواهند کرد و یادانم بچس خاوند  
پس ازین برد و امر در حق تو ادلی است که در قلعه شسته بر که بر تو بورش کشد یا بجنگ  
و از طرف در فکر کن برای این مهم نزد من نراند و خسته در تو بسیار است و زانچرا این صلاح  
امری دیگر نیست جان و مال خود را بر عزت و حرمت خود و نقد و کن و دست یا بچس  
اگر چه میدانم که تو آنچنان نادان سبک سر نبودی که اشار بکشتن صاحب انکر نیز بچس  
کرده باشی این سکبان خانه خراب که اکنون اقبال از ایشان رو بر تافته و ادبار و سنگیر  
کنسته است در سرباد و مقام عجبین مضد با برپا میکنند و آخر بوال آن خود هم رافت  
می یابند علاده برین انکاران لا مورد که ما تو موافق نیستند لک شسته خون تو از کنون  
نصبد و اینچرم کو از ذات تو سر بر توده است تو فسوب کرده چه عداوت و در بیاد  
حق تو روا نخواهند داشت آنحضرت را در سپر خود را مبتلا بلیه عظیم دیده بسیار بکشت و کلبه

[illegible]

داده شد از لشکر بر جاسته بطرف راپم گرفت و برای مدتی در خود سوار چرخه کرد و  
 را بنظم رسانید و قصد مقابله فوج اگر نیزی نمود و چون تا آن زمان موسم گرنا و باد نس بود و اما این  
 خبر کار را نگرانی می قطع بهم لشکر را تصور نموده چندان توجه و اهتمام در انظار نمی نمودند و گویند  
 انحال که چرخه در شاپور و بطرف دیگر شیره که پیشترش علم بیات و نبرافراخته میاد و اما در  
 مقابله سرکار اگر نیزی شدند و موسم سرابهم قریب رسیدند و اب کور و زجر لاری و دل موزی  
 برای نظام حاکم مغربی و بنابر فرخ شکامه و ضا و واقعه یکست پنجاب الدار الایار و کنگه  
 قصد بنده و شان نشسته بود و چنانچه در ماه نو بر شسته ضیوی از دار الاماره و کور سوار  
 سفینه و خانی متوجه انظار شدند و از بنارس بر بیست و یک کانه پور بنهضت فرما  
 بیشتر کردید و بتاریخ هفتم نو بر سه مذکور و در جمعه در شهر آگره نزول اطلال فرمود و کنگه  
 یعنی سپاه لاری فوج اگر نیزی احاطه بنگال گشت صاحب بیاد مع جزل کلریش بر کرد  
 پنجم را بنیگیری این مهم بنایخ و پنجم ماه مذکور در حسل ضمه تصور که قریب بلا مورست کردید  
 و لشکر کوش صاحب بیستم و سیر از مقام کچران و الکوچ کرده و قلعه دیر از سنگه مقیم گشت و صاحب  
 مذکور قصد حله و رغول سپاه سکهان که بر کبستان در پای چناب آمده بودند و کرسیت  
 حکم سپاه لاری موصوف که تا آمدن من در آنجا مال باید کرد و توقف نمود و سردار سپاه  
 یورش بر فوج مسترایست و رانگ نمود و لیکن سردار مذکور با وجود و شبیهت بیست ضرب  
 نوپ و فوج کثیر از سپاه اگر نیزی شکست یافت و کس از سپاه او مقتول و و صد مجروح  
 کردید و در اجه کلاب سکه برای ایست صاحب خزانه و نوپا فرستاده و نمود و بعض  
 انانیان که در لشکر سترگورث لند لازم بودند بر خاسته رفتند و با مولراج پیوسته ذکر سلا  
 و باشندگان صنایع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند و فاداری نمودند و در جنگ بیستم  
 و سیمبر که در لشکر ان فوج اگر نیزی بر مورچال حریت متصرف گشت و بری شکست  
 لکول از انان لازم مولراج را که در جنگ مجروح و بیاحات کاری شده بود و در دار لشکر

در دارالشفاي انگريزي آوردند و آخر بدان زخمها بر دو کوبيدند و در برمي سنگه ذکر ريا فوجي مکه  
 دراز قد و جسم بود براي دمين لاس او بسيار مردم جمع شدند لباس و سلاح او را مردم همرا  
 فوج او برده بودند و از راعيان در بيارستان آوردند و همين کس نزد غا بايکونون حصار  
 بانه توپهاي شکر او را برده بود و الغرض بعد گرفتن مورچال لئانيان و کريزانيان پناه  
 را مولراج فوج جديد را آرسنه براي مقابله افواج رگاري آورد و در بيان درخان  
 انوه کجور براي گرفتن پناه هاستاده کرد و هرگاه يارشش کلوهاي توپ و تفنگ پنهان  
 شد از انجا هم پس پاشند و آن ماسن ايشان هم بدست فوج انگريزي درآمد و فوج مذکور  
 مورچال و ماسن گاه حريف را آتش داده و خيمه گاه خود برگشته آمد و در جنگ مولراج  
 بيات خود در ميان يک غول سپاه خویش بود بعد شکست فرار کرد و بر توپي نمجه توپها  
 کلان حريف که درين جنگ بدست فوج انگريزي آمده بود و ماسن عبارت کشته بود و آخيرا  
 فرزند فوج محمد لاهوري اين توپ را بکلم خالصه شيشه در ششده بجهري تيار کرد و کريک  
 از فوج گورث لند صاحب گر خيمه در قلعه لئان رفته بود و سپاه انجا خند و ميزد و از راه  
 طعن ميگفت که شما براي داون فريب تزد و آمده ايد مولراج هم متوجه حال ايشان نشد  
 تا اين سنگه و دگر چند بر دار که درين جنگ فرار کرد و در مقام نبود و پشاور رفته و در جنگ  
 و دصد ستم از لشکر او در دصاحب که کشته و خسته کرد و بد ملزم جديد بود و نذاظر بود  
 جنگ خبرند اشتمند و از بلشن و هم الملکه فقط دو کوره بوقت گرفتن مورچال کشته شدند و  
 در دفته ثاني که باز با حريف مقابله کردند و کوره زخمها برداشتمند و و سپاهي بلشن و و  
 مجروح زخمهاي خفيف شدند و يوان مولراج از سپاه گر خيمه بسيار ناراض است از ازار  
 قلعه آمدن نميد و بسيار کس از نزد او برخاسته رفته و آن همه توپها که مولراج در جنگ  
 سابق از فوج ايکونون صاحب گرفته برده بود و در جنگ باز بدست سپاه انگريزي آمد  
 و مشهور است که مولراج در غلين کرمي اين جنگ برخه پ خود را بر يمي حمله کرد و اينکه

نادرش که در آن مقام موجود بود گام سپ او را گرفته مانع آمد و در بازو از سینه تراوی  
بر روزه تنگ آمد و نصیحا جان پیغام فرستاد که کعبه حاضرست سرکار را از اکبر و و چون که چند  
شرط کرده بود صاحبان بنظر نظر نمودند و پانزدهم نومبر سنه حال شیرینکه تمام سبکان لاهور  
و غیره نوشته بود که شام به سبکان با خود با متفق شده و از سرکار انگریزی برگشته در آن  
خود را که اگر نیاشد قتل کنند و بر خراپها متصرف و در لشکر من آمده محنت کرد و در خزل کل  
صاحب که با فضل بجای جزل کوشن قسیر کسان فرج شده اند بتایخ بهفتم نومبر رطبه  
و دیرار سنه برآمده بجانب علی پور که از رام کمر بر فاصله هشت میل واقع است کوچ نمود  
و بتایخ شانزدهم ماه مذکور سباب و آلات حرب از فیروز پور در لاهور که انتظار آن بود  
رسید همراه سباب مذکور رساله سوم و نهم بند و سستای پانزدهم و هشت و نهم پیش  
پایده بند و شانی با و توپ بیت و چهار پنی و هشت توپ سیدیه پنی و دو توپ اسپان  
و دیگر چند توپ نه شش پنی و دیگر توپهای آسمانی و تینا بشقص چکله محموله و باره  
بسیار را از حاجت بود و درین بهم صرف خوراک یک فیل بقدر یکصد و شتا و در پی  
ما مانده بود و خرج خوراک یک شتر بیت روپی و صرف کا و قدری کم از آن و صرف  
یک اسپ سی روپی و بتایخ پانزدهم نومبر کند رنجیت گفت صاحب از لاهور پیشرفتند  
و شانزدهم آن درای راوی را عبور کرده بر کوش کو بند و هس سیدند و از هر دو  
اخبار صحیح معلوم شد که همراه چیز تنگ در پشاور نوزده پیش و فی پیش ششصد سپاهی  
برین حساب یازده هزار و چهار صد سیاه شد و معاف توپ است و همراه جزل کوشن  
که برای مقابل او امور شده است کل پنجاه فرج از سوار و پیاده است و بی توپ  
همراه دارد و صاحب مذکور آنطرف راوی عبور کرده در امین آباد مع فرج خود رسید  
است و یکم نواب کور ز جزل میر در چیز تنگ اطلاع کرده شد که اگر نصیحا جانی که در پشاور  
و هزاره و انک با فرج و آلات حربند از طرف شام ضرر متجاوز خواهد رسید کلاب تنگ

کتاب بنیک پر شمار که در لامبور بست است قتل نموده خواهد شد و حکم ضبطی اسباب  
و خانه بانی سکبان لامبور که لازم سرکار بوده بجاوت کرده اند از سرکار انگریزی صادر گردید  
و مردم تنان خبر شکست شیر سنگه در جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر حال شده بود و ذکر آن  
عقرب حی آمیخته بسیار شکسته خاطر گردیدند و نیز توپهای کلان قلعه شکن که انتظار آن  
در لشکر آرد و در صاحب که مقابل سپاه مولراج است بیستم نوامبر رسیدند و از آمدن جن  
تکیول صاحب در لشکر انگریزی سکبان بسیار مضطرب گردیدند و دلال سنگه که باهشت  
نوپ و افولج بنوا از طرف مولراج برائی مقابل با سپاه انگریزی آمده بود سکبان از خوف  
و هراس بوقت شب از لشکرش کرختی رفتند اکنون راه دریایی چاب برای آمد و رفت

افواج انگریزی کشته است کیفیت جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر واقع  
شد بموجب رپورت گنڈ تخفیف بها در محصور نوآب کورنر جنرل  
لارڈ لهوزی بها در خلاصه رپورت یعنی خبر گنڈ تخفیف است که بفضلہ تعالی

بسی و کوشش افواج انگلیسی راه دریایی عبور کردن لشکر مابست آمد و بتاریخ  
سوم دسمبر حال بر سکبان بهر ای شیر سنگه و دیگر سرداران که از سرکار بجاوت کرده  
بمقابلہ آرد آمده بودند شکست افتاد و در فوج سکبان سی چیل هزار سوار و بیست و  
نوپ بود و بر گذر بانی پایاب در ایستار اسلحام کرده افتاده بودند و آن مقام  
رام نگر فاصله دو کوه داشت و تن براسه فریب دادن و مشغول کردن اعدا را  
بطرف خود در ایجاد مهابت حکم نمیدادند چون فوج دشمن بدین طریق  
مصرف شد بتاریخ سی ام نوامبر از مقام پایاب بهشت هزار پیاده و چهار هزار سوار و بیست  
ضرب نوپ را سبر کردگی میجر تکیول از طرف دیار روانه کردم و در آن مقام با تمام  
لکسن صاحب شازده گشتی نیز دستیاب شدند و هرگاه شنیدیم که فوج مذکور بخوبی  
عبور دریا کرد و فوج حریف هم بعد رد و میل پسرفت من هم فوج خود را بیشتر روانه کردم

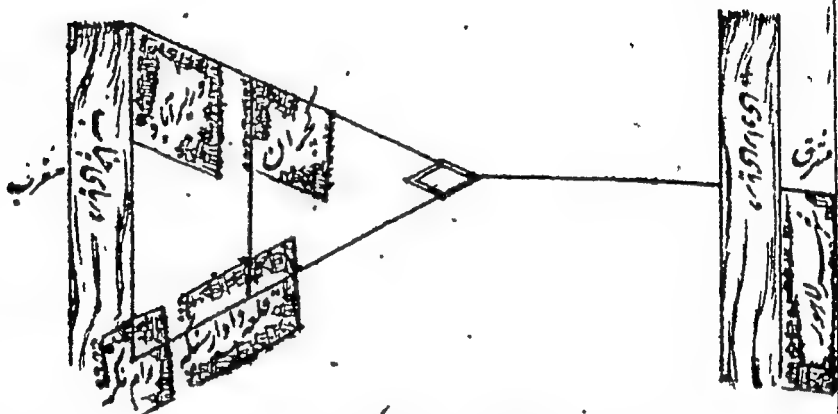


و توج پیاوه تا شش میل سیاحت ملی کرده و بر دریا علی پید پا بسته عبور از دریا نمود و من  
 توپبار را به سوار برای آن کرم آواز دهم تا حریف از جور افواج اگر نیزی مانع و مزاحم  
 نشده و طرف ما صرف تا آنجا که بنا بر سوختن و سیر بوقت نواحت و ساعت روز و صند  
 کلان حریف بر فوج میجر برتری بکیول صاحب کرده توپبار را سر کشانید و چون تا یک ساعت  
 توپبار زدند و از فوج اگر نیزی یک توپ هم سر نشد لهذا ایشان دلیر شده قدم پیش برداشتند  
 و چون بر زد و کلوله توپ رسیدند از فوج اگر نیزی آتشد توپبار زدند که بسیار مردم ایشان  
 کشته شدند و انتظام فوج آنها کیست تکبیر صاحب بنظر ما مذکی مردم و سپ حمل آژند  
 موقوف کرده و بر فرود آمدن هشت مردم فوج عظیم سلاح خانه و هباب خود را آتش زده فقط  
 با و توپ از اینجا بگریختند آنجا دو رساله سواران ما برای متاقب شان شتافت و شنید  
 شد و ما اینکه سوای فوج خالصه شریک ایشان شده بودند بر خاسته رختند از فوج اگر نیزی  
 چهل مردم مقتول و سه نفر مجروح کردند و از طرف ثانی بسیار مردم بکار آمدند و  
 قبل سوارسی شیر سنگه هم بجهت فوج ما افتاد و اتسی عبارت از پوزش کمان در حین حساب  
 و مشورت که سببان در جنگ شکست یافته آن طرف دریای جلم که رختی رفیقند اکنون در آب  
 چناب و جلم نیز در قبضه سرکار اگر نیزی در آمده و در مایای این دو آب سبب یافتن این  
 اطمینان از چو شکست صاحب رسد در لشکر اگر نیزی می آید و فوج میجو و دیگر قلعه های سرداران  
 مقدسین که و غیره را شدم ساخته بطرف دو آب جلند بر معاودت کرده آمد و پیغمبر  
 کمان در حین صاحب بعد از مشورت و تصور شدن در زخم کمر معاودت نمود و ششم ماهه که کوریا  
 هباب رسد برای لشکر بکیول صاحب که در متاقب لشکر شیر سنگه است بر کشیدند یا کرده  
 از دریای چناب فرستاد در آن زمان سه فوج سرکار اگر نیزی در سه جا کرم رزم بکار  
 بود یکی در پیشاورد و هزاره و انگ بقاء به سردار چتر سنگه که با جمعیت کثیر از سببان  
 و افغانان پنجاب که اکثر صاحبان او را محاصره داشته است دوم در لٹان با و چون مولا

بادیهان مولراج سوم با شیر سنگه و غالب است که قلعه ملتان نزد مقنوج کرد و زیر آنکه  
 فوج جمعی نیز رسید و شیر سنگه که ملک قلعه سیکر و نیز سکنت یافت اکنون پادشاهی را بر  
 غیر مقنوج و در بیوفت راجه مہپال پورجی که قریب جالندهر است و سرسبر کشی از سرکار  
 برداشته بود از فوج لغت گاردن که قطعه کپنی داشت نیز میت یافت از قلعه خود  
 دست بردار شده خود را حواله باز لش صاحب نمود و راجه امید سنگه که بعد از حمله نیم  
 کرختی رفته بود نیز گرفتار شد این هر دو راجه و یک راجه دیگر در قید نزد دردت سیزده  
 روز حمله باغیان پٹیان کوٹ نیز زد کرده بشد و فساد کوستانانی نیز موقوف کرد و در کمال  
 و شش سپاهی درین معرکه از فوج سرکاری رنجی زد و کس شسته شد و کویند راجه  
 شیر سنگه خطی که در لاهور فرستاده بود در آن پانزده و جوه بغاوت نوشته است و سوم  
 سردار سلطان محمد خان میجر لارنس و دو صاحبان دیگر را حواله سردار خیر سنگه کرده داد  
 سردار مذکور برین امر شک تهنیت در لشکر خود سرکنانید و پانصد و پیم خود شش هزار و پیم  
 اہلکاران او بطریق ضیافت بخدمت میجر صاحب موصوف فرستاد و صاحب مذکور قبول  
 کرد و رعایای پٹیا و رابین بدو عہدی و بیوفائی که از سردار سلطان محمد خان بعمل آمده  
 بر قوم بارک زنی ملاست میکنند و اینست صاحب که در مقام باز بست شش هزار مردم  
 همراه خود میدارد و اٹک ناخال از دست برد سبکمان محفوظ است و اچیت سنگه کلپان الہ  
 کپدان اکال پٹن سبکمان بحضور لارنس صاحب رفته رجوع کرد و حزل بشا سنگه نزد کلسن  
 صاحب رفته موافق شد و خیر سنگه بار دیگر محاصره قلعه اٹک کرد و نیز می گویند که خیر سنگه  
 بحضور لارنس صاحب نوشته است که اگر جان ما را امان شود بحضور حاضر شده غاشیہ  
 اطاعت برد و ششم معلوم نشد که از اینجا چه جواب رفت الغرض نظایر حال سبکمان  
 از حوکت خود بسیار شپیان شده اند غالب است که باز قصد مقابلہ نکرده سرداران پٹیا  
 در سرکار اگر نیمی رجوع کنند و استغفامی قصود خود نمایند افسوس که این دم ناعاقبت اندیش از

از بناوت و سرکشی اعتماد خود را بر باد داد و از کارهای نکر و مذکوبند روزی دیوان  
مولراج در شواله دربار کرده دست سکهان بسیار فرو و که ایشان لاف زنیهای کنند  
و بوقت جنگ میگریزند و سه سوار را که در جنگ ششم و سیم گریخته بودند تشبیه کرد و باز بجم  
و سیم یک حصه فوج بنی در لمان داخل لشکر و ش صاحب کردید و برین تقصیل و ولایت  
و یک توپخانه و پانصد سوار سوار سکه رباله جیک صاحب و یک توپخانه قلمه کشا و یک ساله  
لازم خاص قلمه و چون که سامان جنگ متواتر نزد ایست صاحب میرسد لهذا هنوز بر قلمه  
انگ دست سکهان نرسیده و اما آخر دسمبر مذکور نزد مولراج بیت هزار فوج در قلمه  
لتمان موجود است و بعضی نوشته اند پنج هزار تطبیق این بر دو خبر میتوان شد که از رسیدن  
افواج بنی و توپخانهها در اینجا حصه فوج او از خوف و هراس برخاسته رفته باشد و  
اکنون فوج انگریزی حائل است در میان فوج شیر سکه و لتمان لهذا او بعد مولراج  
قلمه لتمان رسیدن نمیتواند و اکثری بیان صاحبان انگریز که در ملک پنجاب بودند در  
اگره آمد و استقامت و رزیدند و درین سال درایمی همین بسبب قلت بارش بسیار  
خشک کرد و مردم در هرگز و مقام پایاب وقت میکنند و آمد و رفت سفائن کلمان تجارت و غیره  
مسدود است کشتیهایی غله و آلات حرب که از اگره بطرف دیار مغربی میرفتند  
و دشواری ازین دریا تا مدلی رسیدند و از اینجا آذربایجان و عراق را بر کرد  
براهنگی روانه ساختند و سی ام ماه دسمبر مذکور بخیر جنگ تا پنج سوم ماه منور که با شیر سکه  
شده بود و ذکرش بالا گذاریم جنگی دیگر نه با وی و نه با چتر سکه بوقوع آمد و چتر سکه  
قلمه انگ را محاصره کرده که توپها میزند بان منور باطل قلمه میرسد مستر بر پشت با نهان  
بوشیاری قلمه را نا محال از دست غنیم محفوظ داشته آنچه کلمه باری بر لشکر حرکت  
از انورون قلمه میکنند که مردم فوج چتر سکه میرسد و نواب کورنر جنرال لار و دل هرگز  
از له بیان در سو او لتمان رونق فرا کردید و فوج بنی مع توپخانه با کل تابستیم

نامیت و دوم ماه مذکور در لغتان رسید و مشهورست که تا قلعہ عثمان برست افولج  
اگر بزی نخواهد آمد کند شریف بیا در لغات شیر سنگه نخواهند کرد و بالفصل شیر سنگه در سحر جا  
قلب است که گذر فوج انگریزی و راجا بدو مایه می خواهند و نقشه راه از لاهور  
تا دریای چاب بدین صورت است نقشه راه از لاهور تا دریای چاب



و سر کر نیل لاریش از ولایت بمقام مینبی بر سهیل ذاک و از آنجا در بهار و سپهر و خسل شده و  
مسکرتاب کور ز جزل بهادر حاضر خواهند کرد و دیدار کنون نظام ملک پنجاب از دست ایشان  
خوب خواهد شد و بنا بر پیش و هشتم و سمر بوقت باز ده ساعت روزی بر آمده چند پیش  
اگر زیر حکم جنگ با اهل قلعه نشان شد بجهت آن در غول است پیش نیست و دوم سینه  
و پنج کپی گوره از پیش ملک سپهر کردگی کر نیل فرینکس و در غول چپ پیش سینه و دوم سینه  
و پنج کپی از پیش سی و دوم ملک زیر حکم برگد بر مار کیم صاحب و شصتم پیش گوره ملک و پیش  
سوم مینبی بند وستانی و او و ر و صاحب بر پلی که قریب پیش محل است حمله نمودند  
حین فوج سکه متوجه سپاه صاحب موصوف کردند و فوج مینبی بر دیگر مقامها و غول  
چپ بر مقام ریم تیره و پیشواله حمله آور شد و با وجود توپ زنی سکهان غول اول پیشتر  
رفته و محال ایشان را که همان وقت نیار کرده بودند انزع نمود و از آنجا در کوهی مسکنه  
که در آنجا قبر سنانول سکه در مولراج است بلا فراحت در رسیدند و چون فوج قلیل سوار

فریب مسجد کینه در قرب آن قبر شمس تبریز و دیگر بسیار قبور و عمارات خوش ساخت  
 شناخت در آنجا بسیار فقر و مردم پیروزان را که برای گرفتن باده مجتمع شده بودند و  
 بایشان تفرض نمودند و در پس این مسجد گروهی از سکهان که مسلح اسلحه بودند از دین  
 فوج انگریزی بگریختند و لیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که در آن مقدمه بپیش  
 سرکار که قریب سی و چهل از سپاهیان زیر درختان انبوه بودند حمله کرده بگرفتند و از  
 غور قصد گرفتن مقام مقبره شمس تبریز نیز نمودند و در آنجا جنگ شمشیر و تفنگ خوشه  
 حمله کردند و کورهای ولایتی با سنگینا برآینا فرار کردند و آن باغچه هم با شش فته باز  
 سپاه انگریزی درآمد و فوج بخاک یک دره بسته و پنج توپ بالای آن برده بطرف قلعه  
 سرگردان چنانچه در سلاح خانه عظیم از افادان گلوله های توپ دو بار تیرش در گرفت و  
 صبح از طرف قلعه گلوله های توپ که می آمدند از کل بخته بود و معلوم شد که اکنون در حال  
 گلوله ها هم نماند و متجاوزان و مجروحین که از افواج انگریزی بگریختند و از شمس  
 ملکه و زمین کل صاحب از پیش نهاد دو دوم سندوستانی و لغشت نیک سپید صاحب  
 از پیش نهاد دو دوم سندوستانی درین جنگ مقتول شدند و از مجروحین لغشت بل صاحب  
 از پیش نهاد دو دوم سندوستانی و مجریس صاحب از پیش نهاد دو دوم ملکه و لغشت  
 کریل بل صاحب از پیش نهاد دو دوم سندوستانی و اسنیک بل صاحب از پیش  
 نهاد دو دوم سندوستانی و لغشت بل صاحب انجیر و سه کوره از پیش نهاد دو دوم ملکه مقتول  
 و فوج مجروح شدند و برای حمله کردن بر ارام تیره که در آنجا و دره بسته لغشت  
 آسن صاحب بادی از خود سپاه افشته بود و از آنجا یک مقتول و هفت مجروح شدند و  
 صباح بیست و نهم و سیزده کوز از ترو و طرف ملک بند و قبا بر یکد که خالی میکردند سکهان  
 می خواستند که فوج انگریزی بر شهر تصرف کرد و از مقام محاصره افواج انگریزی توپها  
 را بر فاصله مشتاد که میزدند و از ضرب گلوله ها دیوار قلعه را رخنه می نمودند و از طرف

[illegible]

و بانه دم شهر جنگی عظیم شد و سنده و سنگه سردار که اکنون صاحب راز دست خود گشته بود و قتل کرد  
 و سوانی او شام سنگه و دیگر سرداران و بسیار مردم سپاه مولراج بقتل رسیدند و بوقت  
 شام چون اسباب غارت شهر جمع شد از آنجمله میت پنج فیل و سیار است و کاه و قشما  
 اجناس بود و قریب پنج لک رومیه را غنله که در شهر بود بلیتوخت و مهاجنان شهر بازده  
 لک و پیر داون قبول کرد و در بیشتر طیکه این شهر از غارت و تاراج محفوظ ماند مگر تا آنوقت  
 منظور شده بود و هرگاه شهر در قبضه افولج اگر نریزی در آمد بسیار مردم سپاه از قلعه فرار کرد  
 رفتند و مشهور شده بود که دوست محمد خان تا مقام علی سجد رسید و پسران و عزیزان خود  
 را بیشتر روانه کرد و حکم داد که تا سردار چتر سنگه میجر لاریش را حواله شما کنند و را نظر دارند  
 تا در قلعه انگ رفتن پناه نگیرد چتر سنگه در جواب آن بدوست محمد خان گفته فرستاد که بدون  
 صاحب توصیف تردمن و شما برابرست گویند عرض طلب کردن خان مذکور میجر لاریش  
 آن بود که از وی قصاص من محمد اکبر خان سپهر خود را که او را صاحب مذکور زبند و بانیده کشیده  
 بگیرد و اینهم شهرت یافته بود که چتر سنگه افغانان درانی را در پشاور تسلط ساخته بود  
 ایشان از سکبان بخوف و خطر شده در پشاور بی تکلف کاوشی کردند و در بی مقام در باب  
 دوست محمد خان روایات مختلفند نزد بعضی است که سکبان صوبه پشاور و قلعه انگ بود  
 دادند برین شرط که او دشمنان کند و سر بریزی لاریش و دم جنوری از پشوری در سنده  
 و از سنده در بهار و لپور رسیده و دو مقام کرده بتایج ششم در فیروز پور رسیده و از  
 بیابان گور زجرل بهادر نمود و بعد بوقت چند ساعت روانه لاهور گردید و بتایج نهم  
 آن حائل آنجا شد و بر گاه دیابخش وکیل که از وقت سانول سنگه رفیق مولراج بود در  
 عرض کردن عذر تقصیرات او و بخت دست و پیش صاحب حاضر شد و صاحب توصیف پرسید  
 که نزد تو کالت نامه مولراج چیست گفت ندارم صاحب فرمود جواب با ضوابط خود  
 شما این است که دیو انجو خود را تقوین سر کا اگر نریزی کرده و دهند و بدست نامزد و پشاور

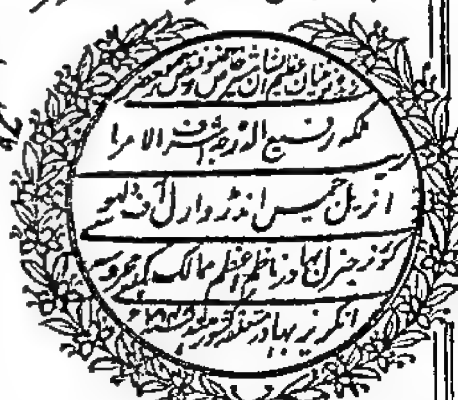
نشان مقتدی را معلوم گشتند که دارنده او ایلمی است و دوست محمد خان بسبب سازش با  
 قلمه آنک بر آن متصرف گردید و بنا بر آن و هم جنوری کریم خان لاریس در لاهور رسید و بمبار  
 و بسبب که لاقات گردید و میو حبب اشتهار بواب کور ز بهادر که مورخه هفتم جنوری سنه  
 مذکور بود معلوم شد که بنا بر پنج سیر دهم ماه مذکور فوج انگریزی شیرسکه را که قریب درایم  
 بود سکت فاحش داد و فوج او را گردانید باید که در جاده پنهان برای تهیت این مسیح  
 شک شود باز دو ضرب توپ سکمان و دیگر شهاب ایشان بدست افواج انگریزی افتاد  
 و بمحله عقیم شهر طمان شست هزار روسته قیمیت ذواب و بعد فروخت خیمه و خرگاه و حجره  
 قریب بیست هزار روسته خواهر بود و شبی از شهر و قلعه از لشکر انگریزی ایچخان نزد و کمه برد  
 بود و مذکور قلعه نصیب آن را دید و روی لشکر سر کرده مذکور محفوظ ماند و افغانان هم ایستادند  
 بر قلعه آنک بسبب سازش افغانان مقتضیه قلعه متصرف شدند و بر تنگ و ناموس سکنه قلعه  
 دست اندازی کردند و هر چند هر سکه مانع آمدن گشتند و از سجا ثابت شد که در میان  
 افغانان و سکمان صفا و اتحاد نیست کوشید و جنگ تاریخ سیر دهم جنوری که با شیرسکه  
 شده بود فوج انگریزی بروی فتحیاب گردید بسیار کس از فوج مذکور خسته و کشته شدند  
 سیزده نفر مقتول و سی گوسه مجروح شدند و سر کریم خان لاریس با دهم جنوری در لشکر  
 کشته و خیمه بهادر و اخل شد و از شروع جنوری سال مذکور بجای مستر کبری صاحب  
 باز بر زمینش لاهور برستور سابق بحال و مامور گردید و در جنگ سیر دهم که مشهور بجنگ  
 چلیان است بسبب کثرت بارش تنگه عظیم در لشکر انگریزی واقع شد که بر آن سبب  
 است و دو نفر انگریزی جان بحق تسلیم کردند و دیگر از و ششصد سپاهی مجروح و  
 پانصد و شصت مقتول گردیدند و لیکن سپاهیان انگریزی بر توپخانه حریف رفته و چهل  
 توپ بارانج زده بکار کردند و چند هزار را از سکمان کشتند و بیست کس سکه منخی را در دوار  
 برکاری آوردند و سپاه انگریزی آنقدر قریب از قلعه طمان شده اند که سنگی و چشمتی که



از خلیل قلمه بر نیزه بر پای سپاسیان می افتد و چنانکه کس سسپا موراج بخوت جان خود  
را حواله بجهاد و در ذ صاحب نمود و زبانی ایشان معلوم شد که یکی نزار کس سسپا  
نزد موراج باقی مانده اند و سبیل شدن کوله اندازان سپهر کارزی در جنگ بدلیل  
این شد که سبب نفهمیدن کلام فسر خود درین معرکه رزم یک رساله انگریزی پشت  
بطرف توپخانه خود کرده و با تانک و بعد از توپ شان بند شد و فوج حریف از طرف دیگر آمده  
کوله اندازان را قتل کرد و لیکن درین جنگ بسیار برادران و برادر زاد های شیر سنگ  
نیز کشته شدند و تانک نیست و دوم جنوری سنه حال دیوان موراج بلاقت  
شرائط جان بخشی خود را حواله دش صاحب نمود و همه مردم که در قلمه همراه او بودند  
آمد و صلاح را بگشود و در حواله سرکار نمود و بوقت رسیدن این خبر توب کور بر جسر  
بها در چنان شب چهارم قومه بیت و پنجم ماه مذکور از مقام کپور جاری فسر بود که بر  
آگاهی کونسل تمامی خواص و عوام این شهنشاه داده می شود که هرگاه از کپور لپای توپ  
چندان رخنه در دیوار قلمه نشان افتاد که قابل یورش سپاه گردید و سپاه انگریزی  
عزم با حرم برای حمله و یورش کردن اندرون قلمه نمود و دیوان موراج بشا ده  
این حال مع مردم همراهی خود خویشین را سپرد سرکار انگریزی کرد و لهذا حکم شد که در  
کپسای کلان بیت او یک صدای توپ بطریق شلک بتیست بر شوند و صورت  
سپرد کردن دیوان جو خود را در سرکار برین طریق شد که نسبت او یکم جنوری یک کیل  
مردی که چند بار در لشکر انگریزی آمده بود و مع یک کس دیگر که شبیه موراج و عبرتی  
پنج سال بود حاضر شده به بصورتی صاحب عمن کرد که فردا دیوان موراج نیز  
ز بهار خواه و سپهر کار عالی خواهد شد و فردای آن بیت او دوم جنوری دو دو  
چهار چهار کس سپاهی از محصورین قلمه آمده صالح خود را در کپ سرکار نهاد و پناه  
جان خود بستاند بوقت شمار معلوم شد که سه چهار نزار سسپا بودند و قریب و هزار

و قریب دو هزار مردم بهیرو بنگاه من لجدمورسج بهواری اسپ بر قاف چند را از  
 سرکاری از قلعه برفون آمد و همان ساعت یک پیش کورم باد و پیش بند و سنگا  
 رفته تسلط نمود و بهر چهار طرف پیره سپاهیان مقرر و امور کردید تا مردم فوج و غیره  
 اسباب قلعه را تاراج کنند تا بهم بسیار کس اسباب را در خندق قلعه انداختند و رفیقان  
 شان برداشته بردند قلعه لمان بسیار مستحکم بود و فیصله ای آن لجند و خندقش تاسیشت  
 عمیق است که از صدات کلوها جا بجا شکسته شد مثل خرابه و ویرانه می نمود و درین  
 شک نیست که اهل قلعه تا بقدر و از توپها با افواج انگریزی خوب جنگیدند و بهرگاه فیصله  
 قلعه بضر کلوها شکسته مثل غزال شد و قریب بود که افواج در قلعه از راه زخمها داخل  
 شود مولراج و بهر اسپاهانش مجبور شده خود را حواله سرکار نمودند و تمامی مردم قلعه  
 اسیر کرده در کپ اژدر و صاحب فرستادند اما مولراج را قریب دوش صاحب درخمیه  
 مرد و گردانیدند و عیال و اطفال او در قلعه بجاظت سپاهیان سرکاری میقتند  
 تا کید است که کسی سپا پیره و اله در زنانه او رفتن نیابد و در مقام خزان پیره کورما  
 ولایی امور کردید و چیل توپ از قلعه بدست آمد و بر میگزین سلاح خانه پیره سپاهیان  
 هند و ستانی مقرر شد و باشندگان انگل خصوصاً قوم کهنری سبب قبیله می غارگری  
 افغانان جلای و وطن خستیا نمودند قوم افغان سخت ظالم و سنگدل بدتر از سکهان است  
 که برای تسلط چند روز بر رعایا انواع بدعتها نموده ملک را ویران کردند و لاش انبوه  
 صاحب و اندر سین صاحب که در لمان مقتول شده بودند پیش کرده بجای میگردید  
 باعث و احترام مدفون ساختند و تاریخ قلعه لمان از ستر طاسن ولیم بیل صاحب  
 کتاب مفتاح التواریخ نیست تاریخ تقیه بسال عیسوی نظم ملراج چو شد منهرم و بی رویی شد  
 منصوری و اقبال با گریز میسر شد تاریخ زماقت پی این فتح چو پرسیم او بادل  
 من گفت که لمان منخرشد تاریخ تخرجه بسال هجری ایضا از صاحب مذکور نظم

چو شد مفتوح قلعه سخت لمان و ازرقید شد لراج نادان و زبیر کو بر تاراج هجر  
 دل من شد به بحر فکر غلطان و شکستم فرق و پا دیوان لراج و بدل گفتم مبارک فتح  
 لمان و دیوان مو لراج از لمان سپید شده لطیف لا بور رفت و کلاب بنکه حوت  
 که مد فوج اگر بزی کند منظور شد و یکم صاحب انجیر سه سالار فوج کلاب بنکه شد و گویند  
 کلاب بنکه بعد فتح لمان ترسیده اراده مردافوج سرکاری نمود و لغتشت بومی صاحب  
 که همراه مجولارنس در قید چیر سنگ درآمد بود شیر سنگ تر و خود دشت و صاحب کور  
 با جازت شیر سنگ در کپ کثرت خجیت بهادر برای بیت و چهار ساعت آمده باز مر حبت در  
 لشکر سکمان نمود زبانی صاحب موصوفت است که همراه شیر سنگ مردم بسیار زد و لیکن پیچید  
 هزار سپاه چکی است و بمقاتل توپ دارد و خود سکمان میگفتند که در جنگ چلیان که بتایخ  
 سیزدهم جنوری شده بود از طرف ما میگزارد و صد سپاهی گشته و دو چند آن مجروح  
 شد و بعد این شکست بسیار مردم فوج او نوکری که شسته میرفتند و انچه باقیند خوانان  
 زیرا که بشنیدن حال شکست لمان دل ایشان شکسته گشت بومی صاحب مذکور میگفت که مار  
 حریف منری نرسانید نقشه محیر نواب کور ز خزل بجای که تا مردم در نوشتن خطاب غلطی کنند



عبارت محترمانه  
 زبد به نفعان عظیم ایشان در خانه حضرت  
 معروض گشته و فیض اقدس از آن حضرت  
 از آن جناب در دارالآلین ابی که در  
 بنای ناظم عظمی مالک که مجروح  
 است و کشته شد در سال ۱۲۸۵ هجری

پیش در سال که در جنگ چلیان بسیار نقصان و صدمه عظیم برداشته است برانی در  
 سامان و بیم بحیت آرام کردن در لا بور رفت و بجای آن فوجی دیگر در جنگ گاه مامور  
 و نواب کور ز خزل از راه مرز قدر دانی حکم نافذ فرمود مذکور تمامی مال و جناب نفقه که

گردید قلعه نمانان دست سرکار آمده است بر افواج تنه آن که شکست یک بود و در  
 حسب راج قسمت غنوده شود و دل و اسباب ابل شمر که در کار غنیمتست بدون  
 برزده یک رویه و سپس نخواهد شد و بالتحقیق معلوم شد که لاش ستر اکنون و ستر  
 که بی ترتیب مدفون بود و از قبور بر آورده و میزند که سرهای ایشان با ابدان شان بر  
 بر دند و آنچه مردم میکنند که سرهای ایشان را بر دروازه قلعه آویزان کرده اند غلط محضست  
 و نیز سبب میشود که خطوط نوشته این هر دو صاحبان که بعد مجروح شدن قبل از  
 قتل کردن بر بنویسند نوشته بود مذکور قتل ما این قصور مولراج اصلانیت در دست  
 ما برده اند اگر این امر درستست مولراج در قصاص صاحبان مذکور قتل نخواهد شد و  
 مردم بگویند که نزد دیوان مولراج خطی دیگر مهری در بار و محارجه و سپنکه بنویسند  
 موجود است که شاید سرکار انگریزی بخنکیده و مستعد عرب و پیکار بشید و دیوان جو بگویند  
 که وقت رو بکاری بجنور گورنر صاحب در پیش خواهیم کرد و هرگاه میجر و صاحب قلعه  
 نمانان رفته لباس خشنه و اسباب نمود در بعض جا انبار پارچه ریشی را یافتند و در بعض مقام  
 غله و روغن گاو از وقت سابق که فراهم بود و در جانی نیل و افیون بسیار است  
 و در سه چهارک رویه مال سبب پریدن سلاح خانه و غیره مکانات ضائع شد و سوا  
 اسباب مذکور در دانه ضرب اشرفی و رویه بسیار بود و شیرهای ولایتی قمنی و دیگر سله و  
 عرب را حسابی نبود و محض قلعه از لاشهای مردم و دواب و اقسام اسباب معور و  
 سه چهارک و رویه را اسباب در آن قلعه مخفیست و حال آن بجز مولراج کسی را معلوم  
 نیست و مولراج اکنون صاحب و اندر سین صاحب را کفن از و شاهای نفیس داده  
 بود اکالیان آن کفن را از قبور برزد و میدهند و چون او را حال نباشی شان معلوم شد با کفن  
 آنچه بماند داد و یک صندوقچه مردار قیمتی سه لک رویه نیز بر آمده و دش صاحب  
 اجازت نواب گورنر ملاقات با مولراج نکرد و حکم شد که تا اخراج کل بار و دار قلعه  
 برآورد

و عیال مولراج را از قلعه بیرون نبردند و بسیار مردم زرد و جواهر و سیاه قتی را جابجا بردند  
 قلعه مد فون ساختند اکنون از قلعه رانی می بر آید و از نزدیک کسی که از قلعه بیرون می رفت غلبه  
 سفت نزار رویه طلا بر آید و با وجود چوکی و پیر و بسیار مال را مردم قلعه و فوج تصرف  
 نمودند و زمی اذ و در صاحب از دیوان مولراج استفسار کردند که منجمه سیاه است  
 که ضبط شده است خوشش بر چیز که داشته باشد طلبا بر کنید و ش صاحب از ایشان مقرر  
 خواهند داد مولراج هیچ جواب نداد و هرگاه که بر سرید و گفت سه چیز البته در کار دارم  
 یکی پویتی مذیب خود دوم چند تصویر فرانسوی سوم کتاب طب که در آن شیخیه و فوج قسم  
 تب هستند طایه مولراج صاحبان در منصورت نوشته اند عمرش سی و سه سال قد می اند  
 قد در از بعد پنج فست و مفت ایچ دست و پا کوتاه رنگ سبک بینی و یکا چهره متوسط بلند  
 پیشانی قیل چشم سنجیده وضع کمر زخم و عبوس صاحب غیرت و حیاد و وقت بر آمدن  
 از قلعه در لشکر اگر نری بر یا بومی خوب صورت سوار و بر زین با بوبار چه سرخ ابریشمی فرود  
 بود و لب و رستنی نارنجی در بر و دستار رنگین بر سر داشت و در عقب او یک افرا  
 بود و بهر دو طرف او یک یک کوره مس پایی بود و میجر بهر صاحب بردست داشت  
 بود و بظا هر هیچ نمودی نه داشت نه با کسی سخن کرد و نه صاحب سلامت نمود  
 بهر دو طرف افواج اگر بزر از بنظر خشم می دید و لیکن شکنی بر چین نمی آورد و باز مضمون  
 خط لا مورد معلوم شد که فوج شیر سکه از دریا می چناب عبور کرده در مقام وزیر آباد قیوم  
 ست ظاهرا قصد لا مورد دارد و لهذا بهر طرف شهر لا مورد میباشند و آلات حرب را بر  
 جانب جمع کردند و بسیاری صاحبان عالیشان و سپاهیان کور و مع اطفال از جهاد  
 انار کلی در قلعه لا مورد رفتند در جهادانی مذکور فقط سپاه جنگی جرمیده ماند و این هم بکشد که شیر سکه  
 اول بر امرت سر و جلند بر تاخت خواهد کرد و کند تخفیف در تعاقب او سرگردمند و خبر  
 دش برای کمک بکشد تخفیف امور شدند و بتاریخ پانزدهم فروردی فوج کشته تخفیف

فوج کند رنجب از طلیان و اله روانه شده قریب به سواری رسیده برای حفاظت شهر را  
خفت پیش کوره و چهار پیش بند و ستمانی و یک رساله سواران و یکت سواران از آن  
پس یک فوجی موجود است و رساله چهارم یکتار و بر روی افتاده است و این رساله  
حفاظت را میسند که از معبر کنگر ناشاد که از وزیر آباد تا امرت سر رفته است و چون  
موراج را بعد بردن در لاهور در گویند گزده فرو و کنا نیدند و از لشکر شیر سنگه خبر رسید  
که در لشکر او قریب یک ک مردم از سپاهی بازاری فراهم است و روزی شیر سنگه از راه  
لاف و کرات در میان لشکر خود بدروغ ظاهر کرد که ما کند رنجب انگست ویم و حجاب  
آدمیم لهذا فوج لیان حاصره آن که شسته برای کمک کند رنجب آمده است و چون  
شعبت بیغا و مردم لیانی که در لشکر شیر سنگه رفته بودند میان حال فتح شدن قلع  
لیان در سر کار انگریزی نمودند و او یلا در لشکرش افتاد و دو پیش تقاضای بخواه  
همان ساعت کردند و چون نیافتند بطرف موکب پر خاسته رفتند و بتاریخ شازویم  
فروری سحر لاریس که نزد شیر سنگه نظر بند بود و میا جارتش اول در لاهور آمدند پس بعد  
بمختور نواب کو ریز جزل رفتند بعضی گویند برای سوال و جواب بمصاحبه شیر سنگه آمده اند  
و نزد بعضی اوشان از ایلچی گری شیر سنگه انکار کردند و هفدهم فروری کوچ افواج کرکری  
از بعد ابد بود و داشتن میل بیشتر شده در مقام کینه تقیم شده و کند رنجب بهادر در آنجا حکم  
داد که مردم فوج احوال و افعال کم کنند چنانچه برای ذات خود خیمه مختصر و چند شاکر و پیش  
بقدر ضرورت همراه گرفته و نیز فرمود که در یک خیمه و دو صاحب بوده سپاه مردم  
خدا کار را کم کنند چنانچه بهر تخفیف است هزار شتر کردید و نیز حکم شد که هر سپاهی از  
روز کوچ آذوقه بخورد همراه گیرد و بتاریخ هفدهم فروری لشکر پادروی صاحب محل  
کم کند رنجب بهادر شد و نیز درین تاریخ ما که صاحب چهل کشی را بقصص خود آورده  
و بتاریخ بیست و یکم ماه مذکور لشکر کند رنجب بقدر چهار و نیم میل بیشتر رفت و فرق در میان آن

و چون شیرینکه بختش منتهی شد و قوتش نیز شکست از کربان بجا صلاکت و نیم میل افتاد و بود  
 و از کرم صاحب نیز مجبور از چناب کرده و قریب کتب کند و تحفیت شد القوم بنا بر پنج نیم  
 و از کوز در شکست و تحفیت پانزده هزار سپاه و بیضا و قوت بود و میرزا یونس از کرم  
 رخصت گرفته و در شکست و تحفیت آمد و در حلقه واک را که مردم او عمارت کرده  
 نیز بمرا که از این صاحب فرستاد و داد و تفصیل اسباب که از کیه کمان مولراج برآمد بود  
 اینست ظاهر آنکه در کنگر مرصع کمرج اشیر سیر نفیس یک قطعه مالائی مروارید یک  
 کتان قهوه ای یک عدد و در شهر کمان نه هزار و دویست عمارت عالیشان بشمار آمده و برای  
 واک و بشت شهر زری مهر کر دایه است و جبریل کوراک چند صاحب با علم شان معتر  
 شدند و در پنجیم شهر قزوینی قبال مولراج را در کمان امیر خان فرستاد و او از درویش  
 بسیار مال و دیبا که برآمد و علم چند کار و در مولراج نیز گرفتار شد و طلعه برین نیز در قصبه  
 سرکار در آمد و حال جنگ کجرات را که جنگ اخیر کمان است و در آن کسی فاحش بر سر  
 و در کیر و دار آن شک افتاده بر فیض و ان خیال کرده اند که از نه ساعت روز برآمد  
 جنگ قیامین شد و می شد و نماند ساعت از خبر و طرف برابر توپها را فوج یک کیر  
 زود درین زد و خورد قیامت آشوب و فتنه نو بجایه اگر بزی و یک نفر رساله  
 چهار و نیم و یک نفر ملین و دهم شاید کشته شده و چند نفر و چهارم کاک صاحب  
 و یک نفر از کشت زخم برداشته و قریب دویست نفر کاسر کار مقبول و مجروح گردید  
 و بشت و بشت قوت مخالف بدست فوج سرکاری افتاد و افواج اگر عزی از  
 سوار و پیاده و اینچنان و این رزم و چکار جان فشان نمودند که قابل تحسین و آخرین  
 و در بعضی جمل توپ فتنه بدست آمد و در شیر شکست سپاه خود نامی اسباب خورد و نوش  
 را که کشته خود و دیگران پناه داشت و دویست و دویست نفر که راه یافتند و کشته شدند  
 و در تحفیت باستانها علی سولتان تعاقب ایشان نمود و در شیرینکه را از کربان

بزرگ نمایند و افتخاران برای او چهار بار بر دهنده های کسند نجف حمله کردند و بهر  
 شکست یافته منبرم کردند و مضمون شهباز که نواب کور زجران بهر  
 مورخه ۲۴ فروردی ۱۲۹۹ عیسوی از کسند فیروز پور داده اند  
 از روی چپ کسند نجف بهادر معلوم شد که بنا بر بیست و یکم فروردی سه روز که غلبه  
 فتح نمایان بر سبکان آبخان شد که کمتر شده باشد و انجام این ظفر مندی در سر کار انگر  
 منج بقوا که کسند کسند نجف عیسوی که دیر و لشکر مار که صاحب و دهن صاحب  
 که از لسان آمده بود و طی معسکر آبخان شد و ما بهمه راهبره گرفته از تر کور مطرب شاه دول  
 کوچ کردم و بوقت هفت ساعت روز برای حمله کردن بر مخالفین روانه شدم و بعد  
 دو ساعت ایشانرا شکست فاحش داده بر تمامی خیام و سباب و حمله آلات حرب  
 و توپهای ایشان متصرف شدیم و هنوز شمار توپها و سباب خوب معلوم مانده بلکه  
 آواز داده کرده سباب ایشان بوقت که زیر میانه یعنی در جای توپها را کدشتند و  
 مقامی کولی و بار و در از حالت مضطر را انداختند و نقصان فوج ما بسیار کم شد فقط  
 کس از فوج انگریزی کشته و خسته شده باشند چه باشند هزار مسکه که نزد ایشان نیست  
 توپ بود مقابله کردن و از مقام اتوار ایشان منحل ساختن و گریز اندین دلیل است  
 برقت نقصان فوج سرکاری بخلاف مخالفین که ایشانرا از جان و مال بسیار نقصان  
 تفصیل آن متعاقب خواهیم نوشت تمام شد مضمون چپ کسند نجف و از خطوط انگریزی  
 معلوم شد که جزل کلبرث برای تعاقب مخالفین نامور گردیدند و قریب شش هزار از سبکان  
 متغول و مجروح گردیدند و از فوج سرکاری بجز دو صد و شصت مردم مقتول و مجروح  
 شده باشند و سندان نیز با تقدیر که بالا مرقوم گردید زیاده بکار نیامدند و برگاه کسند  
 صاحب براءد امظفر و مضور شده در کسند خود تشریف آوردند و بر حسن انتظام و خونریزی  
 ایشان مردم لشکر از صغیر و کبیر به ثناء و محبت جناب سیه سالار محمد و ح طیب لسان گشتند

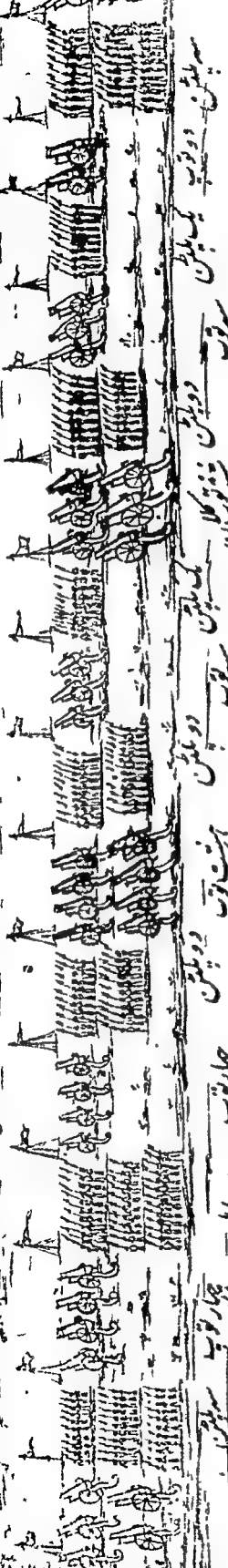


مردم و پیرش سال در لشکر اگر بزی میگویند که با وجود کثرت فوج عظیم و دشمنان نوپا  
 و دیگر آلات حرب بودن در مقام تحکم و استوار ایستادن چنین فتح سرکارا اگر بزی که روی شد  
 نایب در کدام مهم بندرستان میشد باشد و درین جنگ که مشهور جنگ کجرات شد اگر خان  
 پسر و دولت محمد خان که میر کی دکی در اینان شریک شمرند بود کشته شد و بسیاری پهلای عظیم  
 از صدمه گلوله های توپخانه اگر بزی از عرابها افتاده در زمین ریخته بود و زمینان صف جنگ  
 از استیاهی ششگان و زخمیان مغرور و کلگون نظری آمد و بعد چهل و سه توپ جدا به دست آمد  
 و امید به دست آمدن دیگر نوپا نیز بست و بنظر این نوپا دو توپ بلند و بلند که ساکن است  
 عظیم افتاده بود و ده گوره و لایق مقتول و یکصد و چهل کس از ایشان مجروح گردید  
 و پنج عظیم منتهی کشته به جانب کربخت یک کرده بطرف میر و دیگر بایب جلم رفت  
 و لشکر جزل کثرت بطرف دیگر و گنوه کیل صاحب بطرف میر منت نهاد و سردار چو  
 که درین میر که بود زخمی شد

نقشه جنگ و صفوف بندی و

وضع توپخانه و سواره

برصیور بود



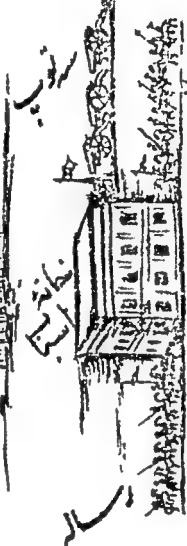
سپین دوپ یک پلین سرتوب دوپین شتریکل یک پلین سرتوب دوپین  
 اشته توب دوپین چهار توب سپین  
 پنج توب



سپین



سپین



سپین



سپین

سپین

سپین

سپین

سپین

و میر سکوت صاحبان خیرین قلمه لسان با بازار آهسته می کنند که جنگی کرد و دو مکان است اندر از کجای  
 و انبار خاک را بر دشته شهر قلمه را صاف و خنای دیوار از آنکه مضرات کلوهای توپ کلان شده بودند  
 بند میازند و نوپا بالای فسیلهای قلمه نصب میکنند و در پیش بند ستانی ام در آن قلمه خود را در شام  
 نام سک برادران مولاج حفاظت عیال او میکنند کونید در پای کدو خفید بیاد زخمی خفید اخبار نویسن  
 چلیان نوشته که دوست محمد خان بهر دار بوسعت ترسان پشاور نوشته بود که فوج را  
 جلد بناد کرده و غیره و سردار جتر سک بهشت هزار روپیه بجان مذکور فرستاده است و ترس  
 سه ساله سابق مولاج را که از مدت باغی بود گرفتار کرده در لاهور بر دزد و پاچولان  
 کردند و اکنون که نزد سکبان توپ باقی نمانده است بر دریای جلم اجماع کرده باز قصد  
 جنگ میدارند و می گویند که توپ نسبت با بیشتر خود اسم جنگیده معنون استهار سر لاری  
 رزیدنت لا مور حسب الحکم نواب کور زجرال که برای جمیع سرکشان و همراهمان لشکر سکبان  
 نوشته اند نیست که همه مردم همراهمان لشکر سکبان هوای سلطان محمد خان باید که رفقت  
 سکبان از آنکه بسته بیایند و هر که در سر کاراگریزی در بنوخت رجوع نخواهد کرد و مجرم سرکار  
 خواهد شد و کسانی که سالی خود را سپه و سرکار خواهند کرد و ایشان اجازت رفتن خود را بایل  
 سرکاراگریزی خواهند یافت و جاگیر داران از جاگیر خود خارج نخواهند شد و حاجت ردا  
 ایشان خواهد کرد و در بشر طیکه مجروح شنیدن این استهار خود را در افواج سرکاری مانند  
 و بیستم فروری دیوان مولاج را بر سیل ذاک در لاهور آورده و در شهر بر نیل سوار کرده  
 در مکان بی بی چندر کنور فرود گناشدند و از پیشتر در آن مکان بند و بست و پیراهن گورهای گلی  
 بود و باز در کربل لاریش و میر لاریش بر دزد مولاج رفته و چیزی گفت و شنود کرد  
 برای دیدن کلاب سک بهر جتر سک که در لاهور مقیدست رفتند و شیخ امام الدین را خطاب میداد  
 عطا شد و سوادای هفت هزار روپیه جاگیر سابق پنجاه هزار روپیه را جاگیر دیگر یافت و بنا بر ششم  
 حاج سردار جتر سک و دیگر و در آن باغی سکبان خود را حواله میر سکشن صاحبان درجهت

است که بر حسب مضمون عهدنامه سابق که در عهد گورنری لارڈ پارکس کو رنجرل پنجا  
که فیما بین سکمان و سرکار انگریزی شده بود که اکثر ثانیاً سکمان باز با سرکار قصد جنگ  
نکند پنجاب را از دست ایشان انتزاع ننمود و خواهر شد عمل دخل سرکار در تمامی ملک  
کرد و لهذا به لغت گورنر اگر حکم رسیده که چهار کشتی که در ماهه پیر کشتند و دوزار و  
بمنقصد و پنجاه و روپیه مقرر خواهر شد بخوبی نموده و در ملک پنجاب بفرستند و همچنین  
کس و دکار ایشان نیز مقرر شده خواهند رفت و نیز علمای ایشان ملازم خواهد کرد  
کوید پناه سکمان که فزیم بنیت هزار خواهر بود از کناره جبلیم آمد و سلاح خود را سپرد  
سرکار نمود و در سرکسم کرد و پید یافت و خبرست که سرداران و گورنرین را اول در فیروزپور  
خواهند برد و از آنجا بهند و شان و پانصد فیدی ملتان را که در آن اکثر اکالی و هندو  
و فقر اند و فیروزپور آودند حساب خراج ضلوع پنجاب بموجب لیست

### دولان و ثانیات در بار لاهور

|       |              |              |                  |            |
|-------|--------------|--------------|------------------|------------|
| مستحق | دو آیه پارسه | دو آیه ریختن | دو آیه پنج       | دو آیه سار |
| مستحق | مستحق        | مستحق        | مستحق            | مستحق      |
| پشاور | سدار         | پیر جی       | دیره اسماعیل خان | جاکر و غیر |
| مستحق | مستحق        | مستحق        | مستحق            | مستحق      |

میزان کل یک کر در ملک ص ... یعنی یک کر در و هفتاد و یک و پنجاه هزار روپیه  
سوی خراج صو کشمیر و دیگر ضلوع که نزد کلاب سنگه ست و هر باشد کان شمس  
ملتان برای دخیل کردن عوص غنیمت تا کیدست و بر ایکاران تا کید رسیده کسانیک  
از ملتان برخاسته بجای دیگر آباد شده اند پیش از آورده بدستور آباد سازند  
در بیان فوج سرکار انگریزی از ابتدای علمداری تا زمان حال نوشته اند که  
در ... عیسوی بوقت محاصره در پس صرف سپاهی هند و ... که قواعد  
نمیدهند ملازم داشته بودند و بدین گورهای ولایتی از قسم خلایان جهان و ...  
طلبیده و مردم ملکان را نکر داشته قواعد تعلیم کردند و بعد از بیست سال اخیر

بر راجه چهار هزار روپه معین خواهند شد و بالفعل کیم مجلس کلان از صاحبان انگریز و  
 دلیپ سنگه بادگیر سرداران لاهور که شریک با سرکشان بودند در لاهور منعقد شد و ششم  
 کور زجبرل که نقلش عنقریب نوشته میشود در آن مجلس خوانده شد به راجه مذکور و دیگر  
 سرداران آنرا شنیده بران دستخط کردند و چهار لک روپه سال برای چهار راجه موافقت  
 از سرکاری انگریزی مقرر شد و هم مقام بود و پاش ایشان در هندوستان غالب که در پناه  
 قرار خواهد یافت و جاگیر راجه پنج سنگه و دیوان دینا نات و شیخ امام الدین و حکیم نور الدین  
 بحال خواهد ماند و جاگیرهای دیگر سرداران سنگه که با سرکار وفادرت کرده جنگ نموده بودند  
 باطل ضبط خواهند شد و جاگیر کوه نور برای قدر لکه معظمه لندن بولایت خواهد رفت  
 و مشهور شده است که دیوان نور راج در قصاص سرانگینواز حلقه کشیده مقتول خواهد شد  
 زیرا که او قاتل صاحب مذکور رافیل در انجام این کار داده بود و باقی مراتب که در نظام  
 ملک پنجاب قرار یافته اند بوقت معلوم شدن نوشته خواهند شد و هرگاه جبرل کبریت با افواج  
 قاهره انگریزی برای مقابله افغانان کابل در پشاور خسل شد چاولی انگریزی را خصوصاً  
 بخنک و مکانات میجر لارنس و اگر افغانان مذکور شش در داده بودند شش و سوزان یافت  
 و بهامروز دوست محمد خان مع برادر خود سلطان محمد خان که سبب گرفتار کرده و آن  
 میجر مذکور منصوب و مجرم سرکار و انگریزی بود مطهرت کابل را بی کردید و همچنین افغانان  
 بهرامی او بعد کید و مقابله با فوج انگریزی از پشاور بدیرتند نقل خلاصه شش  
 نواب کور زجبرل بهادر لار و دلاور سنی بهادر مر قومه ۲۹ مارچ ۱۸۴۱  
 از کسب فیروز پور چون بعد فوت بهادر راجه رنجیت سنگه والی لاهور متوفی که دوست  
 سرکار انگریزی بود و بعد نامه با سرکار موصوف داشت سپاه خالصه واکالیان از  
 سکبان ملازم در لاهور بر ملک سرکار انگریزی که این طرف دریای منج بود پیش

کرد و در مقابلۀ افواج سرکار مذکور شکستهای متواتر یافته بسیاری از آن مقتول گردید  
 و افواج سرکاری بعد از گریز ناپیدن ایشان ازاد جنگب اختیار آن طرف تلج عبور نموده قصد  
 لاہور کرد مہاراجہ ولیپ سنگہ مع سرداران لاہور عذر تقصیرات نموده اطاعت سرکار  
 را قبول کرد گورنر جنرل فرمان فرامی بہندوستان از راہ کرم و نوازیش قصور افواج  
 خالصہ را معاف فرمودہ دست از ملک لاہور بازداشت و عہدنامہای جدید بنام  
 سرکار لاہور و سرکار انگریزی نوشتہ شد چنانچہ اہالیان سرکار انگریزی بران ہمہ قول  
 و قرار مندرجہ عہدنامہا تعمیل نمودند گر سکہاں و سرداران ایشان عہد شکنی کردہ  
 عہدنامہا را بجا نیاوردند حتی کہ سالانہ غلبندی کہ در آن مشہرح بود ادا نکردند و  
 قرصی کہ کورنش بہندوستان ایشان را دادہ بود ندادند و علاوہ سکہاں و سرداران  
 ایشان اطاعت و فرمان برداری سرکار را کہ بذمہ خود جستہ میار کردہ بودند بعل بنام  
 برای قتال و جدال برخاستند و بعض صاحبان را کہ برای انتظام امور دربار لاہور مقرر شدہ  
 بوجہ قتل نمودند و بعض را بفریب قید کردند و بعض سرداران آنجا را کہ بر عہدنامہ دستخط  
 کردہ بودند شریک خود در فساد ساختند بلکہ یکی از ارباب کونسل لاہور در فساد و  
 رہبری ایشان کرد و تمامی سکہاں بدین ارادہ کہ سلطنت انگریزان را تباہ و برباد  
 کند بغاوت و سرکشی نمودند و گورنر فرمان فرامی بہندوستان سابق و سر شہنشاہ  
 خود نوشتہ بود کہ سرکار انگریزی را گرفتن و تخریب نمودن ملک خیر طلبا سبب ہرگز نہ  
 خاطر نیست چنانچہ دلیل صدقت کلام شان دست برداشتن ہر کار مذکور از ملک  
 پنجاب ظاہر و ہویدہ است ولیکن اکنون برای حفظ ملک و رعایا ضرور افتاد کہ تدبیری  
 باید کرد تا بدان سرکشان آنجا را کہ از سرداران خود نمیترسند مطیع و منقاد خود سازند  
 بنا بران نواب گورنر جنرل لارڈ دلہوسی بہادر شاد میکنند کہ اکنون حکومت سکہاں  
 از ملک پنجاب ختم شد و تمامی ملک مہاراجہ ولیپ سنگہ دخل و شامل ملک بہندوستان

هندوستان گردید و سرکار را که نیمی در ام نسبت به اراجیه موصوف بعزت و تقصیر  
 پیش خواهند آمد و مال و جاگیر معدودی از سرداران سکمان که با سرکار جنگیده  
 برقرار خواهند ماند و واضح باد که سرکار را که نیمی با نسیب رعایای ملک پنجاب خواه  
 مسلمانان باشند خواه هندو و سکه هرگز علقه و سروکاری نخواهد داشت و لیکن احد  
 را اجازت نخواهد شد که یکی از نسیب دیگری و یا در امری که در نسیب او فرض شده  
 تعرض و مزاحمت رساند و سرداران که با سرکار را که نیمی جنگیده اند جاگیر و مال و باب  
 ایشان با کل ضبط خواهد گردید و تمامی قلعها و قلعهها که در ملک پنجابند شمار و بنده  
 کرده خواهند شد و کلیه آنچه از نیمی فعلی خواهد آمد که باز مردم ملک پنجاب را قدرت  
 بر جنگ و فساد با سرکار را که نیمی نباشد و کور و جزل نیمی رعایای پنجاب اطلاع ننهند  
 که بلا حجت و تکرار اطاعت سرکار را که نیمی را قبول کنند و گستاخیه مطیع و ستاد سرکار مذکور  
 خواهند ماند بر ایشان با مهربانی و ولایت حکمرانی خواهد شد و اجابا اگر احدی از رعایا  
 این ملک باز متذکر فساد و یا مقابله با افسر سرکاری خواهد کرد درین صورت باز توقع رحم  
 و مهربانی این سرکار در باره خود ندارد و بل سزای سنگین خواهد رسید و این شنبه  
 حسب احکم نواب کور و جزل لار و دلهوزی از دستخط ایچ ایم الیه صاحب  
 بیاد سرکری کورنث آف انڈیا جاری کرد و بر تعداد رعایا و آمدنی سالانه  
 ممالک هندوستان و غیره و شمار افواج هر یک مقام

| نام ملک  | تعداد رعایا | آمدنی حالاندر هر یک | شمار فوج بر جا |
|--|-------------|---------------------|----------------|
| آمدنی ملک هندوستان که از<br>سابق در سرکار انگریز است | ۵۰۰۰۰       | ۱۰۰۰۰۰              | ۱۰۰۰۰          |
| آمدنی ملک پنجاب رعایا و غیره                         | ۵۰۰۰۰       | ۱۰۰۰۰۰              | ۱۰۰۰۰          |
| ملک که از آنرا او انتر گویند                         | ۵۰۰۰۰       | ۱۰۰۰۰۰              | ۱۰۰۰۰          |

|  |     |                       |     |
|--|-----|-----------------------|-----|
| ملک نیال   | ملک | ملک                   | ملک |
| ملک سنده   | ملک | ملک                   | ملک |
| افغانستان  | ملک | یک کور و شتا هزار     | ملک |
| ملک ایران  | ملک | دو کور                | ملک |
| حیدرآباد و کن  | ملک | سه کور                | +   |
| کوالیر ملک سینه  | ملک | یک کور و چهار         | ملک |
| ناکیور   | ملک | مردم کم و بیاد و مادی | +   |
| میزان کل ۱۲۰۵۰۰۰۰<br>یعنی چارده کور و پنج ملک<br>برآکل ۲۵۶۹۲۵۳۳<br>یعنی سی و سه کور و بی و سه ملک<br>و بیست و چهار و شصت و هفتاد |     |                       |     |

در بیان شده از حال محاراجه رنجیت سنگه والی لاهور سابق متوفی و کفرنگ  
 او ملکه های اطراف را کونید رنجیت سنگه مذکور در شش ساله بر ضلع افغانستان  
 که بر کناره جانب شرقی دریای سنده واقعند متوجه شده بسبب کم زوری افاغنه آنجا  
 متصرف گشت و سرداران ملک دیگر را که زیر حکم سلطنت کابل بودند بتجویت و تطبیع مطیع گشت  
 لاهور ساخت من بعد بر ضلع شرقی و جنوبی دریای ستلج یورش کرده بتدریج شال  
 ملک پنجاب نمود و در شش ساله سرچاپس شکست بجهت سفارت مقرر گشته برای نویسانند  
 عهدنامه از طرف سرکار انگریزی در لاهور رفت و در ابتدای حال رنجیت سنگه بر عهدنامه  
 دستخط نمیکرد و آخر دریافت این که سرکار مذکور را بجز روابط محبت و اتحاد میانین دو کار  
 غرضی از ملک نیست در شش ساله عهدنامه دستخط نمود پس از آن زمان تا آخر عمر خود با وجود  
 اغویان و سرداران خود از طرف سرکار انگریزی او دایم بر جاده ستیقام دوستی و محبت  
 نسبت باین سرکار ماند و سپاه او کل مفاد و پنج هزار بود و بمحله نیست و پنج هزار فرج خود  
 را به نسبت دیگر سپاه زیاده آنها را قواعد بطریق سپاه انگلیس تعلیم میگفتند



پسکنانید و غلام این بیت و چنزار سوار و کول را از زبون و کلبه توب می آموختند و چند  
 فراتیس را برای تسلیم سپاه خود در سرکار خویش ملازم داشت و کینه و پناه توب  
 خوب کار آمد نزد او بود و در پناه هزار سوار و پیاده را که اکثر ایشان کور کبی بود و در  
 خواه نقد زمین داده بود و در ۱۸۳۸ ع صوبه بنگال و پشاور و در ۱۸۳۹ ع کشمیر را در قصبه  
 خود در آورد و در ۱۸۳۸ ع بالار و ولیم پشنگ گورنر سابق هندوستان با کمال شرف  
 و شوکت ملاقات کرد و در سنده مذکور اتحاد قیامین این بر دو سرکار بسیار افتخار و حتی که  
 بر وقت بردن شاه شجاع الملک درانی را برای نشانیدن بر تخت سلطنت افغان نشان  
 مر و افواج انگریزی نمود و در ۱۸۳۹ ع بمر پناه و هفت سال شد سبب کثرت عیاش  
 قضا کرد و پرروی او و داغ چپک عین بسیار بود و با وجود داشتن یک چشم قوت  
 فطانت و دانشمندی و سلیقه ملک گیری و رعایا پروری و شجاعت خدا داد بر شهاب  
 او را حاصل بود که از مهال و اقزان خود گوی سبقت رهوده و در ضائل او صاحبان  
 انگریز نوشته اند که او قصد در امور محکمه ننکیرد و اگر او را همی پیش می آمد بدون انجام  
 و فخرام آن بر حسب دلخواه خود دست از آن می برداشت و بر کار را اول خوب  
 نمیدید و بپیران خرد سنجیده میکرد و از قوت و شجاعت دلی و ذکاوت طبیعی اهل خود  
 و گردن کشان ملک خود را مطیع و منقاد خود میداشت احدی را یا را نبود که در زندگی  
 با وی سرکشی میکرد و گویا در بر نوشت و خواند نبود که اگر آنچنان صاحب تدبیر صائب بود  
 که کار و بار سلطنت خود را بی صلاح و مشوره دیگری بخوبی مینمود اگر چه رحم و فوس  
 و بدش نبود و لیکن ظلم بر رعایای خود هم روا میداشت و زور و طاقت خود را در  
 امور خطرناک و ناممکن صرف و برباد می کرد و اگر در همی از وی خطا هم واقع میشد سبب  
 آن خطا رخنه در امور سلطنت و بادر سباب حکومت او راه نیافت و دلیل بر این  
 و همین بس است که اهلایان سرکار نظم نمیدادند و خوشنودانند و در آخرت

بدو من خون کسی قصاص از قاتل نمیکرفت که مجرم را بقتولت شهید از کمال سزا محسوب  
 و تشدد کردن او را سزا کشت و با او را بکوهستان جلای وطن مینمود و عمل اگر چنانچه  
 اگر بزی فزشت گریه نسبت ریاستهای دیگر بند و سنایان برابر است بهتر و مضبوط بود  
 و در وقت آمدنی ملک لاهور بقدر دو نیم کرور روپیه بود و با وجودیکه در سرکار و  
 قریب دوازده کرور روپیه را نقد و حساب بود تا هم نخواه فوج او تا بیجده ماه به  
 او باقی میماند و بسبب زیاده طلبی محصول از تاجران کار و با تجارت در ملک او  
 بسیار کم میشد و اهلکاران او بسیار رشوت خور بودند بدین سبب اکثر امور حسب  
 خواست او میشد و حدود ملک لاهور در وقت او در صورت بود و در حد شمالی ملک  
 او لمصن کوهستان بهالا و غربی آن تا دریای سنده و جنوبی و شرقی تا دریای  
 سند و شمال ملک او بوضع مثلث بود که قاعده آن مثلث در طول بقدر چهار صد میل  
 بادامن کوه بهالا پیوسته است و دو ساق شرقی و غربی آن با اندازه شصت میل پیوسته



و آبادی ملک او در زمین برابر و همواره است کوهستان بسیار است و زمین اطراف این  
 دریا که مشهور به سند و بیا و را و همچه بسیار سیر حاصل و زرخیز و چهار دوا  
 اندکی را دوا به بازی و آبی و چهارم را دوا به بازی

پیشاور  
Peshawar

کوہاٹ  
Kohat

خیرآباد  
Khyraabad

دریائے سندھ  
Ravi

نکیر  
Niker

راولپنڈی  
Rawalpindi

روپنسر  
Rupsar

پنجاب  
Punjab

بکر  
Baker

بکر  
Baker

کوہاٹ  
Kohat

کوہاٹ  
Kohat

کوہاٹ  
Kohat

کوہاٹ  
Kohat

کوہاٹ  
Kohat

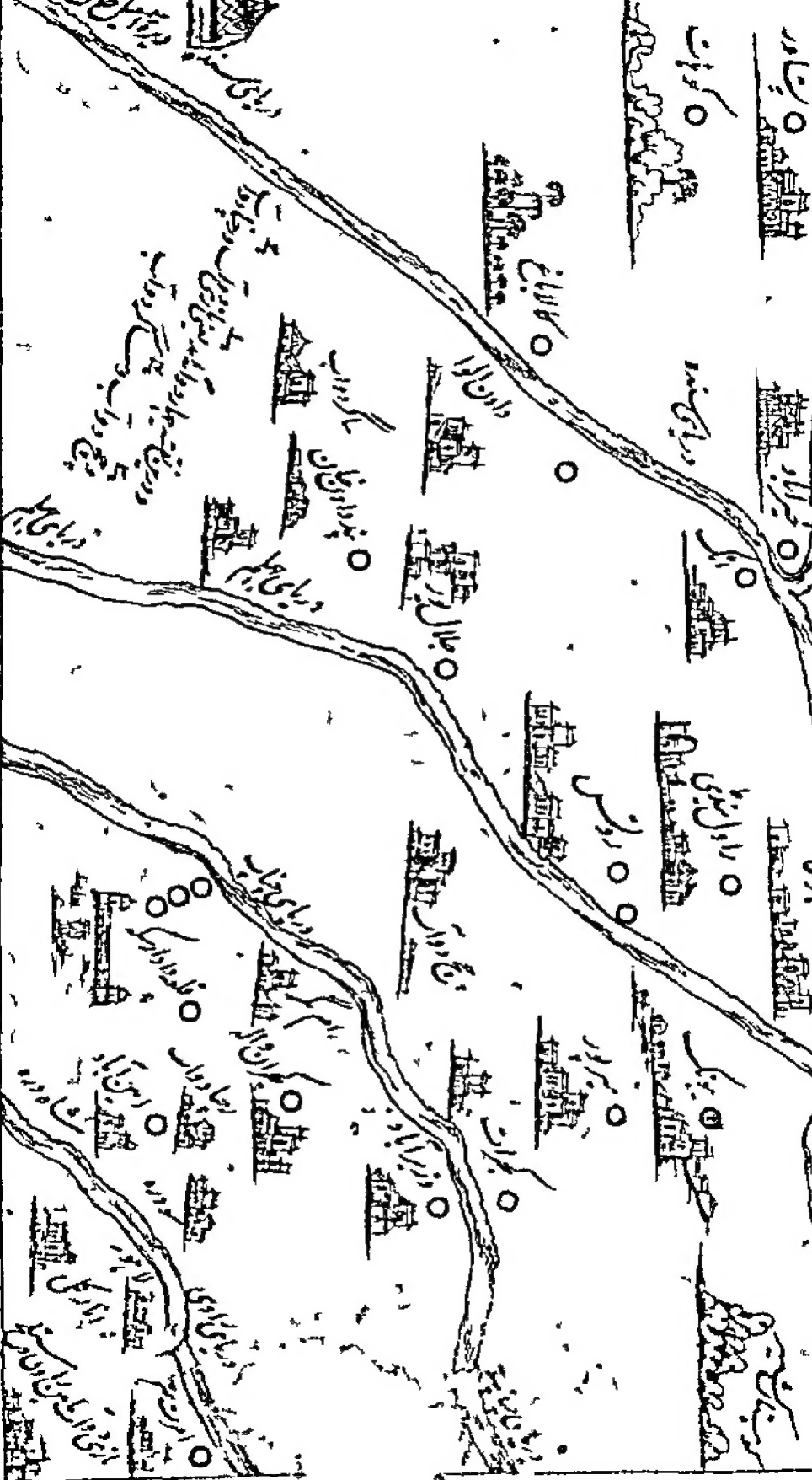
کوہاٹ  
Kohat

کوہاٹ  
Kohat

کوہاٹ  
Kohat

کوہاٹ  
Kohat

کوہاٹ  
Kohat



ترجمه شرح کلام کهرسلک شاه اقلیم خنری آتخرج معنی سرور  
قلمه کنای کثرت شعر و سخن با صب اعلی امین امی فن مقتبولان کلام  
کم زلی جناب فادت مآب مولوی محمد مادی علی مد ظله العالی

بیت تعین نیزه بازی قلم در میدان دشت بیاض صحنه توحید مالک الملکی است که بسبب  
تبر نایش از ادنی تا اعلی سر بر خط فرمان نهاده و علم اندازی خامه در بیدای ناپید کنای تحسید  
جهان آفرینی که از سطوت سلطانی بر که و سه تن بر ضاوت کنیم در داده حکم اندازان فهم و فرا  
در مع که ادراک کنه داشت عجز تیر تار یکی زدن و تاوک زمان عقل و کیاست از دعوی محال  
حصه دفاش در خانه کان کوشه کریدن تا علم صبح بر افراخته سرخ شوق این  
ساخته ماه نوست از پی بیکانه اش تیغ لای ز سلح خانه اش انضای برین قضا  
بیت مخاری نهاده که مشیت خاکی گرد از نهاد اعدای دین بر آورد و تبلیغ احکام  
واجب لا دایر زبان شاه کوبیدگانی سپرده که بی زبانانرا حکم ناطعش کو یاکرد توفیق رشتن  
بطغرای و ما از شلنگ الا کافه لکناس مجمل و تسویر نبوتش بجامه انتمای مگرین رسول الله  
و خاتم النبیین ممل چو سکر تیغ او شد از جهالت سپر افکند بر آب مذمت سلمان  
بود سیر کر از ارش مسکدر جابه هر آمینه دارش جانشینان سید مملکتش تیغ انتقام  
نخون دشمنان اسلام خوابانده و تابان سادۀ خلافتش تیر کین در سینه کافران بیدین  
شانه صد حمایت باد بر جانش بر همه آل و صحب ذمی شانش بعد ازین سواد تحسید  
سر چشم اعتبار برای نظرات بندکان فاعیتر وایا اولی الا بصار باد که نشان جوشن کر از حاد

آسمان شیخ سحر و جادو زبیر بیان آورده چنانکه سخت حیرت ارباب سترس که قطع کرده  
 یکی راز شاهی بسرنج داد همه ملک گیر بآراج داد بهر وقت آماده کارزار  
 که نام آوران را کند کارزار قتلون چنان بکشد بنگار که سزاده رنگی لب بهار یکی حیرت  
 و در زیر دست یکی را ظفر دیگر بگریست نظیر این حال و تصدق این مقال تلافی و وفادان لنگر  
 و قاطعه و قشون عبید و قمار به کمان لاجورد و نمان با کار کمان مرکار بنگستان است که گویا تا بلی  
 حواله و معانی قصب این ربای محضر کنه وانی فارس مضارعت شهباز و مرید و فطانت  
 سده الحشیش تباران تبر لنگر جاد و بکاران بدقت سیر بخیلای گلکش عقد های علم و هنر و دوا شگافی و دقانی  
 فنون تیغ کو شمشیر را جوهر سزاوار صاحب بیم فشی مولوی عبدالکریم آو آینه نقد  
 بزم آدات و کتب قصصی لطایف تحقیق وافی و شمع واقعی از میان آفرینان و اخبار ارباب و بکار  
 نگاشته و قالی بودنش از زان و ناز است نصب ابدین جنت و دشت تبار حمله صدق و شمشیر  
 بر زبانه است که خبر از احتمال کاب میر است بر فقر و شرف ضاحت قرین و هر که با خفا فرزند از  
 سطورش فوج معنی صفت آرا و نامرطریست کاکل با ویریه اگر بفرمن و نقد و شایخ طوبی فاکم  
 بمقابله تیزی این بحر تیغش بنواهد برید و در قی خورشید اگر خدک سحر کوثر را کاغذ دوت کرد و  
 و دو و برات و رقص بنواهد رسد بکجه قصص و حکایات طبائع هنرانی را قبول و سرتیابین  
 و قانع و محاربات محو است خصوصاً که شیار بر آواز کوس این بگیا و هر ساسه شقایق سده  
 طبل این ناز کارزار بود و کد اطرندار قلعه و بهت سیاه لاجرم ثوب حاجی حرمین شرفین  
 مولوی محمد حسین که کلید فتح الباب بچینه بر کوه مقصودش است و علی قالی سنان  
 بر تادولت بهبودیست یاد برای عبرت ناظران از قاتل طبع بر کشید و متخصان آثار طروق  
 روز کار را کامیاب گردانید و تنگ الامام **پادوی** برای نام این چند سطر بر نشان  
 و تاریخ لفظی و معنوی یاد کار گذشت قطعه تاریخی شد این است که بر آیف طبع